

# کارگر تبعیدی

نشریه

انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی

شماره ۳۸ \* سال دهم \* آبان ماه ۱۳۷۶

## تقسیم جنسی کار و عوامفریبی "کار و کارگر"

کار خانگی زنان در تولید نیروی کار به مثابه کالا نقش اساسی و تعیین کننده‌ای دارد. سرمایه‌داری در حالیکه از نیروی کار زنان در اینجا به طور مستقیم استفاده می‌کند، آن را از رده کارهای ارزش آفرین خارج می‌کند و به آن برجسب خصوصی و شخصی می‌زند. بر همین اساس کار و خدمات زنان در خانه را جزو تولید ناخالص اجتماعی محسوب نمی‌نماید و زنان هیچگونه جایگاهی در سیستم تأمین اجتماعی ندارند، در کار آنها هیچگونه امیدی به بازنشستگی و تأمین آتیه مستقل‌شان موجود نیست. زنان خانه‌دار تا آخر عمر مجبور به کار بوده، به لحاظ اقتصادی وابسته به شوهرانشان می‌باشند. مجسم کنید که کار خانگی زنان اصلاً وجود خارجی نداشت و... در صفحه ۱۰

### به خود آئیم

واقعیت اینست؛ جنبش کمونیستی در اوضاع و احوال سیاسی امروز ایران، بقدری ضعیف و بدون وزن و تأثیر است که نمی‌توان شرایطی را بدتر از این تصور کرد. جنبش ما، جنبش محافل و گروههای منزوی و مجزا، جنبش خرده کاری و پراکندگی، جنبش سردرگمی و بی‌برنامگی، که این روزها به جنبش بی‌عملی هم تکامل پیدا کرده است، می‌باشد. ما هیچ ارتباطی ارگانیک با کارگران و زحمتکشان نداریم و جز نظاره‌گری جامعه هیچ تأثیری بر روند اوضاع نداریم و تا زمانی که چشمانمان را بر روی این حقایق ببندیم و بر روی آنها سربوش بگذاریم، حال و روزمان همین است که هست و جز عده‌ای مدعی بی عمل چیز دیگری نخواهیم بود. در صفحه ۱۷

### برگزاری نهمین مجمع عمومی

نهمین مجمع عمومی انجمن برگزار شد و به مدت دو روز جریان داشت. روز اول مجمع عمومی اختصاص به مجموع مسائل انجمن و نیز اعتصابات کارگری ایران داشت. در روز دوم سخنرانی‌هایی توسط چهارتن از رفقا حول مسائل نظری-عملی جنبش کارگری، به ترتیب زیر، ارائه شد:

- ۱- سوسیالیسم و دو استراتژی در جنبش کارگری- رفیق جلیل محمودی
- ۲- نقد سرمایه - رفیق "کارگر پناهنده"
- ۳- تشکل مستقل کارگری - رفیق یدالله خسروشاهی
- ۴- برخورد به مقاله تشکلات مستقل کارگری و ظرف تشکل پذیری کارگران ایران در موقعیت کنونی - رفیق حسن بعد از هر سخنرانی، حول موضوعات بیان شده، مدت ۱۲۰ دقیقه بحث و تبادل نظر صورت می‌گرفت و حاضرین نظرات، پیشنهادات و انتقادات خود را مطرح می‌نمودند. قرار شد رفقا در آینده بخشهای خود را به صورت کتبی نیز تدوین نموده و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهند.

### اعتصاب ۳ هزار کارگر کشت و صنعت هفت تپه

کارگران کشت و صنعت هفت تپه به مدت سه روز دست از کار کشیدند و در مقابل دفتر مرکزی کارخانه تجمع نمودند. حرکت اعتراضی کارگران از روز ۲۳ شهریور آغاز شد و تا ۲۵ این ماه به درازا کشید.

روزنامه‌ی اخبار که در ایران منتشر می‌شود، خبر کوتاهی از این اعتصاب به چاپ رسانده است. این روزنامه خواسته کارگران را رسمی شدن کارگران موقت، اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، افزایش حق مسکن، پرداخت بدی آب و هوا، حق همسر و حق کاردرد مناطق جنگی ذکر نمود. پس از آنکه رؤسای کارخانه و مقامات دولتی قول دادند که به خواسته‌های کارگران رسیدگی کنند، کارگران هفت تپه ۸ نماینده از سوی خود انتخاب کردند و آنها را جهت مذاکره به فرمانداری شهرستان شوش فرستادند.

لازم به توضیح است که کار در شرکت‌های کشت و صنعت خوزستان بسیار شاق و توان فرساست. کارفرمایان غالباً برای نی بری (بریدن نیشکر) از کارگران موقت یا فصلی استفاده می‌کنند. تاکنون بارها به اشکال مختلفی کارگران شرکت‌های مذکور دست به حرکات اعتراض آمیز زده‌اند. بنا به گزارش شاهدان عینی در سال ۷۵ کارگران "تی بر" در یک حرکت دسته جمعی اقدام به راهپیمایی نمودند و شعارهایی علیه حکومت و خامنه‌ای دادند.

در این شماره

- \* نامه‌های کارگران و اخبار کارگری ۲ صفحه
- \* قطعه‌نامه ما شعری از پرتولد برشت ۳۲ صفحه
- \* انتخابات، اپوزیسیون و مردم ۳۰ صفحه
- \* کمپانی "تایک" علیه کارگران ویتنام ۸ صفحه
- \* جنبش اعتصابات خودجوش سال ۱۹۷۳ در آلمان (والتر مولر - پنج) ۲۰ صفحه
- \* گوشه‌ای از معجزات بازار آزاد سرمایه ۱۶ صفحه
- \* تشکل مستقل کارگری ۲۴ صفحه
- \* من آنم که رستم بود پهلوان ۲۹ صفحه

زنده باد تشکل‌های مستقل کارگری!

## نامه های کارگران و اخبار کارگری

گردآوری و تلخیص: جلیل محمودی

در همدان کودکان را از ۸ صبح تا ۱۰ شب بکار می گیرند

" نامه یک کارگر "

" ... در همدان کارخانه های تولید کننده مواد غذایی کودکان زیر ۱۵ سال را از ساعت ۸ صبح تا ۱۰ شب به کار می گیرند، فقط با دستمزدی معادل ۴۰۰ تومان! و نه حق بیمه ای برایش منظور می کنند و نه امکاناتی به او می دهند و نه چیز دیگری! او فقط و فقط باید کار کند و اگر صدایش در بیاید، کتک می خورد مثل کودک ۱۴ ساله مهدی قربانی! و این به سان مثال مشت نمونه خروار است..."

"کارگری که از شرایط سخت کاری خود می نالد، کارگری که از صبح تا غروب با مواد شیمیایی سروکار دارد، کارگری که در مقابل کوره های آتش همچون شمع ذوب می شود، کارگری که یک لحظه از دود و دم و گرد و غبار خطرناک در امان نیست، کارگری که هنوز ۲۰ سال ندارد و دیسک کمر عمل کرده، کارگری که کلکسیون درد است و اعضای بدنش هر یک ساز یک درد را می نوازند و هیچ کس هم فریاد رس او نیست..."

"حقوق کارگران را تزییع می کنند و صدای هیچ کس هم در نمی آید. اعتراض برابر است با اخراج! و این همه تبعیض و بی عدالتی را شاهد هستیم. کارگری سالی دوازده ماه کار می کند و مسافرت و تفریح برایش رؤیا شده و آن کارفرمای محترم یک روز را در استانبول ترکیه به سر می کند، یک روز در جزایر هاوایی اوقات فراغتش را سپری می کند و روز دیگر در بلغارستان خستگی را از تن به در می کند!"

### کارگر حق ندارد از مدیریت شکایت کند!

شرکت کنترونیک تا سال ۷۳ یکی از شرکت های وابسته به سازمان گسترش و در اساس دولتی بود. مدیریت شرکت با تنی چند از افراد سازمان گسترش، شرکت نامبرده را می خرد.

صیرفی نژاد یکی از کارکنان شرکت در این باره می نویسد: "اینجانب از همان آغاز در جلسات روابط عمومی شرکت که با حضور همه کارکنان تشکیل می شد با اعمال غیر قانونی در خرید شرکت مخالفت می نمودم و به همین دلیل مورد خشم آنها قرار می گرفتم و محدودیت هایی چه از لحاظ کاری و چه از لحاظ اقتصادی را متحمل می شدم." "نمی دانم چرا و به چه دلیل کارگر حق ندارد از مدیریت شرکت خصوصی شده شکایت کند و وقتی شکایت کرد باید محرومیت های زیادی را متحمل شود."

در اینجا نمی خواهم به این موضوع بپردازم که آیا خصوصی سازی شرکت های دولتی اساساً کار درستی هست یا نه؟ بلکه می خواهم این نکته را برجسته نمایم که خصوصی سازی وقتی با کارهای غیر قانونی در بخش دولتی و خصوصی توأم گردد، هنگامی که در شرایط ساخت و پاخت صورت گیرد و... یک شبه میلیاردهایی بوجود خواهد آورد و این برای اقتصاد کشور و مردم محروم جامعه فاجعه است."

■ نحوه پرداخت حقوق در شرکت

۶۸ ساعت کار اجباری در هفته

علی محمودی به نمایندگی از ۱۵۰ کارگر ستاد مرکزی تغذیه و پوشاک نامه ای به مطبوعات فرستاده و در آن گوشه هایی از بی حقوقی های کارگران این ستاد را فاش نموده است. در نامه نکات زیر ذکر شده اند:

قسمت تولیدی پوشاک این ستاد که در حدود ۱۵۰ کارگر را در بر می گیرد، زیر نظر مسئولین ستاد تغذیه با حضور دو پیمان کار خصوصی اداره می شود. متأسفانه در این کارخانه دولتی یا نیمه دولتی اثری از رعایت قانون کار نیست که موارد ذیل از آن جمله اند:

۱- دوازده ساعت کار اجباری در روز، از ۸ صبح تا ۸ شب و پنجشنبه ها تا ساعت ۴ بعدازظهر "به عبارتی یعنی ۶۸ ساعت" کار اجباری و فشرده در هفته برقرار است. به علاوه شب کاری برای عده ای از ساعت ۲۰ تا ۲ بامداد بنا بر نظر کارفرما اجباری است.

۲- از ۱۵۰ نفر کارگر شاغل فقط ۲۰ - ۲۵ نفر بیمه هستند. عده زیادی با چند سال سابقه کارهنوز بیمه نیستند. حتی عده ای از بیمه شدگان با مراجعه به بیمه شهرداری متوجه شده اند که میان سابقه ثبت شده در پرونده آنها و مدت پرداخت وجه بیمه اختلاف فاحشی وجود دارد.

۳- کارخانه بکلی فاقد سیستم بهداشتی است. غذاخوری تنها ظرفیت ۳۰ تا ۴۰ نفر را دارد، آنها با بدترین شرایط بهداشتی. ضمناً کلیه هزینه های غذا، اعم از صبحانه، نهار و عصرانه به عهده کارگران می باشد. کارگران ناچارند غذای خود را یا از خانه بیاورند و یا از بوفه به قیمت گزاف تهیه کنند.

۴- فقط دو سرویس مینی بوس برای حوالی کارخانه موجود است و عده ای از کارگران ناچارند ماهیانه تا ۷۰۰۰ تومان کرایه ماشین بدهند.

۵- از بن کارگری، عیدی، پاداش، شناسنامه کار، بیمه و... و سایر مزایا هیچ گونه خبری نیست.

۶- مرخصی به هیچ عنوان حتی در مواقع ضروری و بیماری داده نمی شود.

۷- رفتار کارفرما با کارگران انسانی نیست. اعتراض به هر کدام از موارد بالا با اخراج مساوی است. تمام کارگران این کارخانه به علت کسادی بازار کار مجبور به کار در این محیط هستند. متأسفانه با وجود مراجعه به وزارت کار و سازمان تأمین اجتماعی شهرداری هم توفیقی حاصل نشده است. مسئولین کارخانه هم فقط به کار توجه دارند و کارگر هیچ ارزش و مفهومی برای آنان ندارد. کارفرما می گوید چون شما کارمزد هستید، بنابر این هیچگونه مزایایی به شما تعلق نمی گیرد و قانون کار فقط برای افراد روزمزد و کارگران بخش دولتی است.

آیا ما به علت کارمزد بودن "یعنی پائین ترین مزد" باید در روز ۱۲ ساعت کار اجباری داشته باشیم، بیمه نباشیم، هزینه غذا و رفت و آمد را کلاً خودمان بپردازیم، از مرخصی استفاده نکنیم و همیشه مورد اهانت قرار بگیریم...

۴- حقوق ما هنوز در سقف حداقل حقوق ممکن در سطح کشور است. بصورتی که حقوق یک ماه مخارج ده روز زن و بچه هایمان را نمی دهد و هر وقت می گوئیم جناب رئیس آقای مرادی "حقوق ما کم است و کفاف معاش ما را نمی دهد و با پول قرض گرفتن روزگار را سپری می کنیم و حقوق شرکت گروه ملی صنعتی فولاد که کارخانه روبروی ماست و یک جاده ما را جدا میکند حداقل یکصد هزار تومان برای هر کارگر است. رئیس در جواب می گوید از نورد استعفاء بدهید و در شرکت مذکور استخدام شوید! آخر اینهم شد جواب!!

«در اینگونه شرکتها نحوه پرداخت حقوق بگونه ای است که کارگر باید همواره در نوعی سازش با کارفرما باشد، که به نفع کارفرما و به ضرر کارگر است. و اگر روزی کارگر نخواهد به این سازش تن دهد، زندگی اش فلج خواهد شد، مثلاً در شرکت ما قسمتی از حقوق مطابق قرارداد پرداخت می گردد، قسمتی دیگر در فیش جداگانه و تحت عنوان ایاب و ذهاب اضافی پرداخت می شود و قسمتی دیگر بصورت جنس یا بن های خرید کالا. واضح است که اگر روزی کارگر نخواهد به شرایط سازش با کارفرما تن دهد کارفرما تنها بخش اول حقوق کارگر را که طبق قرارداد است، می پردازد و بدین صورت زندگی اقتصادی کارگر فلج خواهد شد.»

## دروازه های طلایی نورد و لوله برای کارگران آب و نان نمی شود!

جمعی از کارگران نورد و لوله اهواز با نوشتن نامه ای به «کار و کارگر» گوشه ای از تبعیضات در محیط کار، بی حقوقی ها، عدم رعایت مسائل ایمنی در کارخانه و... را بازگو می کنند. در قسمتی از این نامه فاش می شود که اعتصاب بزرگی در سال ۱۳۷۱ در کارخانه رخ داده است. ابعاد این اعتصاب به اندازه ای گسترده بوده که رژیم جمهوری اسلامی «برای هر کارگر یک مأمور مسلح» به کارخانه اعزام می کند. در زیر قسمتهایی از نامه کارگران را برای اطلاع خوانندگان کارگر تبعیدی به چاپ می رسانیم.

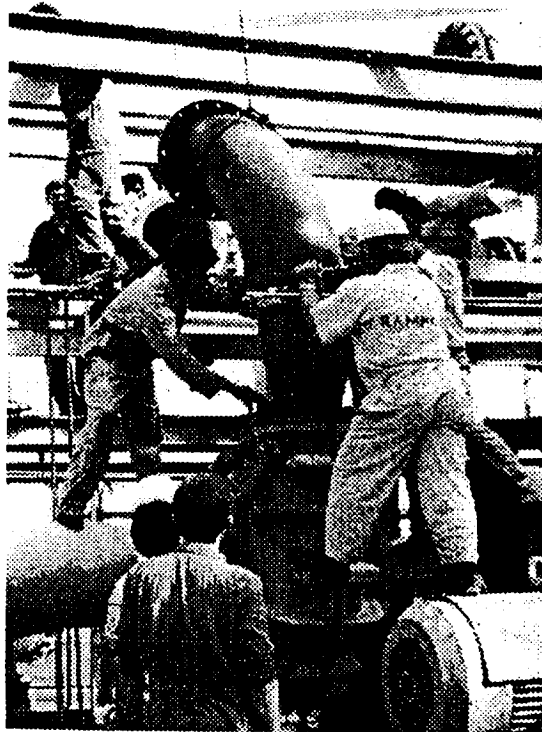
خلاصه ای متن نامه

موارد ذیل جهت استحضار و پیگیری های لازم ضروری می باشد.

۱- اهداء اتومبیل از دم قسط از دو سال پیش، سکه بهارآزادی درسال گذشته و اهداء دستگاه کامپیوتر به صورت تشویقی به مهندسين کارخانه و در ازای آن قطع نمودن اعطای وام ضروری به کارگران به علت اجرای طرح و توسعه! آیا اعطای وام به کارگران چرخ حرکت گرم نورد را از کار می اندازد ولی تشویقها و پاداش های کلان به رؤسا و... خللی در کار وارد نمی کند؟!!

۲- به علت مرگ ناگهانی بستگان یکی از مدیران، شرکت متحمل خسارات زیادی اعم از وسایل نقلیه، تدارکات و امور مالی می شود. شرکت با تمام وجود مراسم ترحیم، تشییع و تدفین را با حساب خویش انجام می دهد. اما اگر کارگری مادرش فوت کرد آنقدر باید در هوای آزاد بماند تا جسدش بو بگیرد «بعد از مرگ سهراب» آقایان لطف نموده و یک سرویس جهت مراسم تشییع آن مادر مرده می دهند. آن هم با هزاران منت! ...

۳- چرا رئیس کارخانه در نیمه اول آبانماه ۷۵ در مجتمع پرسنل نورد «خط گرم کامپیوتری» متذکر این مسئله شد که شرکت سهامی است و دولتی نیست. خودتان باید تولید کنید و زیر پایتان را خود جاروب کنید و ما کارگر «خدماتی» استخدام نمی کنیم. آیا ممکن است یک آپاراتور با یک دست کلید کامپیوتر و با دست دیگر جاروب نخل خرماي خوزستانی را بدست گیرد و به نظافت پردازد و اگر در این میان اتفاقی در خط بیافتد بجز خود کارگر کس دیگری مقصر نیست؟!!



۵- پرداخت مساعده و حقوق کارگران که باید پانزدهم یا سی ام هر ماه پرداخت شود با یک هفته تأخیر پرداخت می گردد که این خود لطمه شدیدی به وضع اقتصادی و روند مادی هر کارگر وارد می کند.

۶- در تمام سطح کارخانه تابلوها و پلاکارتهایی مربوط به ایمنی و بهداشت فردی بچشم می خورد اول ایمنی و بعد کار! اما متأسفانه هیچکدام از لوازم ایمنی و فردی اعم از کفش، لباس کار، دستکش، گوشی و... را بموقع در اختیار ما نمی گذارند و با چند ماه تأخیر می دهند. اگر کارگری دچار حادثه ای شود گناه را گردن او می اندازند.

چرا در خط تولید به کارگران شیر نمی دهند؟ غذای رستوران با کمترین کیفیت طبخ می شود و از نظر بهداشتی دچار مشکل است زیرا همه چیز در آن یافت می شود و همه روزه بین کارگران و هیئت مدیره رستوران درگیری بوجود می آید، اما متأسفانه کیفیت غذای مستولین و رؤسا که در سالنی همجوار سرو می شود با کیفیتی بالا و اعیانی که در خواب هم نمی بینیم! ... مگر ما کارگران انسان نیستیم که همانند مهندسين غذا بخوریم ...



زنده باد شوراهای کارگری

وسایل و ابزار می سازیم که آتش سوزی های ناشی از حوادث را خاموش کنند، اما خود در آتش مشکلاتی می سوزیم که دیگران برای ما اینجا کرده اند!»

در قسمت دیگری از این نامه می خوانیم: این شرکت مدتی در مالکیت بنیاد شهید بود، سپس در اختیار مالک اصلی قرار گرفت. مالک اصلی آن قدر ضعیف کار کرد که کلی بدهی بالا آورد. گویا ۲۷۰ تا ۳۰۰ میلیون تومان! مالکیت شرکت دوباره به دست بنیاد شهید افتاد و حال بنیاد شهید مانده است که با این شرکت ورشکسته چه کند و با ما کارگران چه؟ بله! دو ماه است که تولید شرکت به حالت رکود در آمده، دو ماه است که از حقوق و مزایا محرومیم، هر کجا که می رویم، دست از پا درازتر برمی گردیم!

## رنج نامه یک کارگر شرکت بنیاد بتن

«ستون نویس آیینه شهرستان ها، این مطلب را در شرایطی می نویسم که از همه جا قطع امید کرده ام. گویا در دنیای به این بزرگی تنها و غریب هستم.

واقعاً دنیای عجیبی شده، هیچ کس به فکر هیچ کس نیست. دوستی می گفت: رحم و مروت سیری چند؟ به او در دلم می خندیدم. می گفتم دیوانه شده، عقل از سرش پریده، مگر می شود در یک کشور اسلامی؟! که همه مسلمانیم و تابع یک مکتب؟!، کسی به فکر کسی نباشد؟ حالا به آن حرف دوستم رسیده ام، که رحم و مروت سیری چند؟

من با روزی ۹۹۰ تومان دستمزد باید خرج یک خانواده ۷ نفره را بدهم. چهارده سال است که در شرکت بنیاد بتن، یکی از مجموعه های تولیدی بنیاد جانبازان کار میکنم... آیا حق یک راننده پایه یکم روزی ۹۹۰ تومان است؟

می گویند سیر از گرسنه خبر ندارد، خدا پدر و مادر کسی را بیامرزد که این جمله زیبا و در عین حال تلخ را گفته است. باید در شرایط من و امثال من باشید، تا بدانید چه می گویم. زندگی آن قدر بر من فشار وارد کرده که مجبور شدم خدمت آقای مدیر شرکت نامه بنویسم و برایشان بگویم که زندگی ام تأمین نیست، که شاید دستم را بگیرد، اما زهی خیال باطل!

حال به همه وجدانهای بیدار می گویم که شاهد باشند اگر بنده حقیر بخاطر تنگدستی خدای ناکرده دست به عملی بزنم که خلاف شأن یک انسان باشد، چه کسی را باید مسئول دانست؟ باور کنید بخاطر نداشتن بچه های بیچاره ام را به خوردن کلم سرخ کرده عادت داده ام!... به صف فروشندگان کلیه پیوسته ام تا با فروش یک کلیه جهیزیه دخترم را تهیه کنم... درمانده شده ام و عجیب هم در مانده شده ام!

بلی عزیزان! ما باید غرق در مشکلات باشیم و مسئولین بنیاد جانبازان که سرپرست ما هستند خان سالاری کنند! دستمزد ما را یک شاهی اضافه نمی کنند، در حالی که قیمت محصولات شرکت را از ابتدای امسال تاکنون چهار مرتبه افزایش داده اند.»

۷- هر کدام از آقایان رؤسا که احتیاج به وام داشته باشند تا سقف ... میلیون تومان وام می گیرند و مشکلی برای این شرکت به وجود نمی آید ولی اگر کارگری نیاز مبرم به ۳۰ هزار تومان وام داشته باشد باید بر دست چند مهندس بوسه بزند تا وامی که بلاعوض نیست با هزار منت دریافت کند! خدایا چقدر تبعیض!!!

۸- مدت چند سال است که حتی یک کیلو برنج یا یک قاشق روغن به هیچ مناسبتی نه ۲۲ بهمن و نه عید فطر و ... به پرسنل تعلق نگرفته...

۹- چند سالی است که ماکارگران خواستار شورای کارگری هستیم اما متأسفانه نمی دانیم که درد دلمان را چگونه به گوش مسئولین برسانیم و حقمان را بگیریم، دراین راستا نیز مدیریت کارخانه هیچ گامی در جهت تشکیل این مهم بر نمی دارد.

۱۰- افرادی که بنا به دلایلی دچار مشکلات کاری و خانوادگی می شوند و میخواهند مدیرعامل محترم کارخانه را ملاقات نمایند و موارد خود را با ایشان بعنوان پدري درمیان بگذارند متأسفانه باید از هفت خوان روابط عمومی بگذرند. درحقیقت این روابط عمومی نیست که روابط خصوصی است! هر کس را صلاح بدانند و سفارش شده باشد به بالا می فرستند... هیئت مدیره تعاونی مصرف قبلی بدون یک ریال سود سکان مدیریت را تحویل داد و حالا هیئت مدیره جدید اعلام کرده که تعاونی سرمایه ندارد و باید سر کیسه را شل کنید تا تعاونی مصرف شکل بگیرد. سؤال اینجاست که سرمایه های مان چطور شد؟! ... ۱۱-

۱۲- خدا نکند کارگری نیاز به تلفن داشته باشد. چرا که در ازای سه دقیقه و یا کمتر تماس تلفنی طبق شماره پرسنلی پنجاه تومان از حقوقش کسر می گردد آخر تلفن شهری، که در سراسر کشور ۵۰ الی ۱۰۰ ریال می باشد چرا در کارخانه نورد ۵۰۰ ریال می باشد؟ و به حساب بیاید؟! نیمه اول آبانماه ۷۵ کارگران بخاطر عدم توجه و نیز رئیس کارخانه که در ردیف سه ذکر شد دست به اعتصاب غذا زدند ولی بخاطر شکوفایی اقتصادی کشور چرخهای گرم نورد را همچنان به تحرک واداشتند ولی متأسفانه هیچیک از آقایان بازرسی اداره کار، استانداری خوزستان موارد فوق را جویا نشدند...

۱۳- در زمستان و تابستان متأسفانه آنطوریکه باید و شاید از وسایل گرم کننده و سردکننده برای کارگران خبری نیست. اما رؤسا و مهندسان نگو و نپرس!

در مجموع به این نتیجه رسیدیم که مشکلات خود را از طریق مطبوعات به گوش مسئولین برسانیم و از آنان عاجزانه بخواهیم که مشکلات ما را به گوش مسئولان رده بالا برسانند تا خدای ناکرده اعتصاب سال ۱۳۷۱ تکرار نشود که بخواهند برای هر کارگر یک مأمور مسلح بگذارند تا چرخهای گرم با دلی خونین به حرکت در آید!...

## نامه ۱۲۵ نفر از کارگران شهر صنعتی البرز

«ما ۱۲۵ نفر از کارگران شاغل در کارخانه مدرس ایران سازنده خودرو و کپسولهای اطفاء حریق واقع در قزوین، شهر صنعتی البرز هستیم.

اصفهان - سید منصور بنی هاشمی

این نامه در روزنامه «کار و کارگر» ۱۰ بهمن ۱۳۷۵ انعکاس یافته است.

## " پادگانی به نام کارخانه "

### تعطیلی شرکت پارچه بافی و اخراج ۲۵ کارگر

شرکت صنایع چهار محال و بختیاری تولید کننده پارچه با ۸ سال فعالیت مداوم تعطیل شد و ۲۵ کارگر آن بیکار شدند. باقری مدیر کارخانه دلیل تعطیل شدن کارخانه را عدم فروش کالاهای تولیدی شرکت قلمداد کرد. وی گفت از بانک ملت تهران تقاضای وام نموده تا شرکت را مجدداً راه اندازد ولی با مخالفت مسئولین اجرایی استان روبرو شده است.

### اعتراض نامه کارگران ایمن سرنگ کرمانشاه

کارگران ایمن سرنگ که در کرمانشاه واقع شده، نسبت به تعطیل کارخانه اعتراض کرده و نامه‌هایی به نمایندگان مجلس، امام جمعه، استاندار، اداره کل صنایع و رئیس جمهور سابق نوشته‌اند. در بخشی از این نامه‌ها تأکید شده: "۸ ماه است که کارخانه تعطیل است، ۸ ماه است که حقوق نگرفته‌ایم و ۲۴۰ روز است که بلا تکلیف هستیم."

به نقل از «کار و کارگر» هفتم اسفند ۷۵

### دستمزد ۷۰۰ کارگر پرداخت نشده

مدیریت ریسمان رسی سمنان به بهانه فروش نرفتن کالاهای تولیدی ماه هاست دستمزد ۷۰۰ کارگر خود را پرداخت نکرده است.

### اعتصاب کارگران خوشنوشی همدان

کارگران کارخانه خوش نوش همدان در اعتراض به پائین بودن دستمزد خود و برخوردهای غیر انسانی مسئولین این واحد تولیدی دست از کار کشیدند و در محوطه کارخانه اجتماع کردند. کارگران خواهان افزایش سطح دستمزد خود برابر با کارخانجات مشابه شدند و برخوردهای مسئولین را تحمل ناپذیر خواندند. در این کارخانه نوشابه‌سازی ۴۰۰ نفر مشغول کارند.

### اخراج دسته جمعی

اخراج دسته جمعی کارگران پوشاک ایلام در دستور کار صاحب این کارخانه قرار گرفته است. هم چنین شرکت های راه و ترابری و پشم شویی ایلام نیز اقدام به اخراج دسته جمعی کارگران خود نموده‌اند.

### اخراج کارگران سازمان توسعه مسکن کرمانشاه

سازمان توسعه مسکن کرمانشاه از تاریخ ۷۵/۱۱/۱ کارگران خود را اخراج کرده است. کارگران در اعتراض، نامه‌هایی به مسئولین استان کرمانشاه و نمایندگان این استان در مجلس اسلامی نوشته‌اند. در بخشی از این نامه‌ها می‌خوانیم:

\* نامه جمعی از کارگران پلی ریس ایران همدان

شرکت پلی ریس ایران تولید کننده نخ فرش ماشینی است و در همدان واقع شده است. این شرکت در سال ۱۳۷۲ کار خود را با ۸۵ نفر شاغل آغاز کرد. کارفرمای این شرکت یک افسر بازنشسته ارتش است. در بخشی از این نامه می‌خوانیم: هم اکنون کارخانه در سه شیفت کار می‌کند، قبلاً یک وعده غذای گرم می‌دادند که حذف شده. مدتهاست لباس کار و کفش ایمنی به کارگران شرکت تحویل داده نشده... سری به کارخانه بزنید تا از نزدیک مشاهده نمایید که لباس کارگران مانند آبکش شده و بیشتر به درد موزه‌های تاریخی می‌خورد تا بیکر یک انسان! و کفش های ایمنی آن چنانی که هیچ نگوییم بهتر است!

تعداد کارگران را از ۸۵ نفر در سال ۷۲ به ۴۷ نفر تا پایان سال ۱۳۷۵ رسانده‌اند. «شنیدیم و کارگران گفتند که پرسنل دستگاه های رینگ کارخانه ۱۲ ساعته شده‌اند! البته نه با مزایای بیشتر! کار زیاد شد و کارگران بودند که باید فشار کار را تحمل می‌کردند! نه خبری از مرخصی بود و نه مرخصی های استعلاجی کارگران را تأیید می‌کردند! اگر کارگری غیبت می‌کرد، روز بعد فرم استعفای اجباری به دست او می‌دادند و او باید امضاء می‌کرد. فرمی که در آن نوشته شده بود، من هیچگونه طلبی از شرکت ندارم!

هر کس با زبان خوش فرم را امضاء می‌کرد که هیچ، والا انگ اخلاص گر به کارگر بینوا می‌زدند و بعد اخراج! از اخراجی ها فقط یک نفر دوندگی کرد و حکم بازگشت به کار گرفت و مدتی بعد به بهانه عدم استفاده از گوشی و ماسک مجدداً اخراج شد! ...کارگران شرکت... حق استفاده از تنها دوش حمام را ندارند...»

در بخش دیگری از این نامه در مورد مرخصی ذکر شده که هر کارگری باید ۹ روز از مرخصی خود را برای سال بعد نگهدارد! حال به چه دلیل و برهانی الله اعلم! اگر بعد از کلی دوندگی توانستی مرخصی بگیری که فبها و الا باید کارگر دیگری را جایگزین خود کنی و دستمزد آن روز را از جیب مبارک بردازی! از بن کارگری و نحوه توزیع بن چیزی نمی‌گویم که آنچه عیان است چه حاجت به بیان است! طرح طبقه بندی مشاغل برای کارگران پلی ریس ایران همدان معنا و مفهومی ندارد... پارسال از تعطیلات تابستانی خبری نبود و جالب این که این تعطیلات را از حق مرخصی کارگران کسر کردند!

هستند کارگرانی که هنوز نمی‌دانند چه مزایا و تسهیلاتی به ایشان تعلق می‌گیرد چرا که فیش حقوقی ندارند!

### اعتراض کارگران شرکت مینا کان

کارگران شرکت مینا کان معدن مس قلعه زری بیرجند طی نامه ای به عدم پرداخت سه ماه دستمزد خود اعتراض کرده اند. کارفرمای این شرکت برای غیر اقتصادی جلوه دادن مس استخراج شده از این معدن در بازار داخلی، به عمد با عیار پائین مس استخراج می‌کند تا زمینه صدور محصول استحصالی "البته با کیفیت مطلوب" به خارج از کشور را فراهم نماید.

به نقل از «کار و کارگر» ۳۰ بهمن ۷۵

## تعطیلی کارخانه لامپ سازی آذربایجان شرقی

کارخانه لامپ سازی آذربایجان شرقی در آستانه تعطیلی قرار دارد. کارفرمای شرکت آذر الکتریک مدعی است که مواد اولیه ندارند، اما کارگران می‌گویند این شرکت به هیچ وجه با مشکل تهیه مواد اولیه مواجه نیست. کارگران مدتهاست که حقوق و دستمزد خویش را دریافت نکرده‌اند و در بدترین شرایط زندگی می‌کنند.

### اعتراض جمعی از کارگران شهرداری

جمعی از کارگران شهرداری منطقه ۲۰ شهرری به اخراج خود توسط شهرداری منطقه اعتراض کردند. حکم اخراجی تعدادی از کارگران و راننده‌گان شهرداری این منطقه که بعضاً ۲۵ سال سابقه کار دارند، از تاریخ ۷۶/۲/۱ صادر شده است. این کارگران چند روز بعد از روز جهانی کارگر به اجبار بیکار شده‌اند.

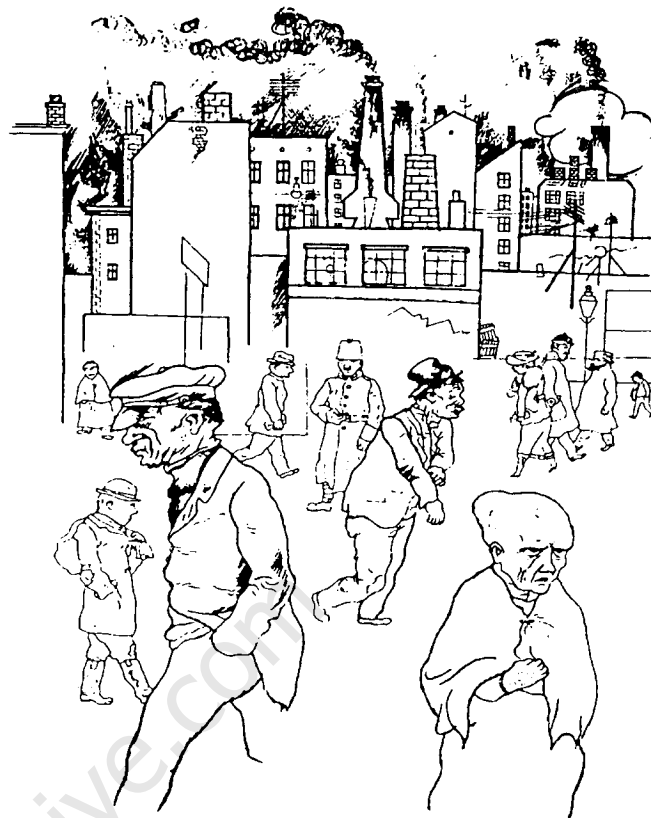


### بیش از ۸۰ هزار بیکار در کرج

در شهرستان کرج بیش از ۸۰ هزار نفر خود را به عنوان جوینده کار در اداره کار این شهرستان ثبت کرده‌اند. از این تعداد تنها ۲۰۶۲ نفر یعنی کمتر از ۲/۶ درصد آنها بیمه بیکاری دریافت می‌کنند. لازم به تذکر است که تعداد بیکاران واقعی بیشتر از تعداد کسانی است که خود را به اداره کار معرفی می‌کنند.

### ایجاد هر گونه تشکلی در وزارت نیرو همچنان ممنوع است

بنابه توافق نامه ۷۱/۸/۱۲ وزارت کار و وزارت نیرو، هیچگونه تشکل کارگری در واحدهای تحت پوشش وزارت نیرو تحمل نمی‌شود. حتی در این واحدها، تشکیل "شوراهای اسلامی" نیز، که خادمین و کارگزاران رژیم هستند، ممنوع است.



"۵ ماه بی‌تکلیفی کافی نیست! سالیان سال کار کردیم و زحمت کشیدیم که حالا بیکار بمانیم."

کارگران این سازمان بین ۷ تا ۱۵ سال سابقه کار دارند.

در قسمت دیگری از نامه کارگران نوشته شده: به راستی تکلیف ما کارگران چیست؟ کارگرانی که به نان شب خود محتاجند و اگر یک روز کار نکنند باید سر گرسنه به زمین بگذارند و آرزو کنند که ای کاش دیگر بلند نشویم؟!

کارفرمای سازمان ادعا می‌کند که دلیل اخراج کارگران انحلال این سازمان است، ولی کارگران می‌گویند سازمان فوق شرکتی به نام توسعه مسکن غرب تأسیس کرده و قضیه انحلال سازمان تنها به خاطر اخراج ما صورت گرفته است.

### کارخانه پوشاک ایلام در آستانه تعطیل

با تعطیل شدن کارخانه پوشاک ایلام ۸۴ کارگر آن در معرض اخراج قرار دارند.

این کارخانه ۱۶ سال پیش کار خود را با ۱۲۰ کارگر زن و مرد آغاز کرد و متعلق به بنیاد جانپازان و مستضعفان است. در اعتراض نامه ای که کارگران این کارخانه نوشته‌اند، آمده است: "... کارگران را مجبور کرده‌اند که سالی دو ماه حقوق و مزایا بگیرند و بروند دنبال کار و زندگی‌شان! یعنی این که آن خانمی که سرپرست چند بچه یتیم خود است، بابت ۱۵ سال کار، ۵۰۰ هزار تومان بگیرد و خانه نشین شود و صدایش هم در نیاید! و با این مبلغ خانواده‌اش را بچرخاند."

## هزاران شکوائیه از سوی کارگران

از لایبلائی گزارشی که در کار و کارگر ۲۴ فروردین ۷۶ به چاپ رسیده، می‌توان پی برد که تنها در کرمانشاه هزاران نامه، اعتراض نامه، شکوائیه و... از سوی کارگران به هیئت های حل اختلاف و تشخیص رسیده است. در این میان در مورد بیش از ۶ هزار شکوائیه تصمیم گیری شده است. بنا به اعتراف دبیر اجرایی خانه کارگر کرمانشاه رأی نهایی در مورد اکثریت این موارد به نفع کارفرماها صادر شده و جریان به اخراج کارگران منجر شده است.

## آتش سوزی گسترده در یک کارخانه

\* درگیری میان کارگران و مدیریت منجر به آتش سوزی شد.

در یکی از سوله های ضلع شمالی کارخانه سیانا آتش سوزی رخ داد. این کارخانه که در شهر صنعتی کاوه در حومه شهرستان ساوه واقع شده، در حدود ۸۰۰ کارگر دارد و به تولید انواع مواد خوراکی مشغول است. گفته می‌شود علت آتش سوزی درگیری میان کارگران و هیئت مدیره کارخانه بوده است. گستردگی حریق تا ۲۰۰۰ متر مربع می‌رسید. به علت وسعت این آتش سوزی آتش نشانی های ایستگاه های ۱۲ و ۳۵ تهران وارد عمل شدند و نیروهای کمکی با چرخ بال به ناحیه اعزام شدند. در حین عملیات تعدادی از کارگران و کارکنان آتش نشانی دچار دودگرفتگی و ناراحتی های تنفسی شدند.

کارگران با همکاری مسئولان منطقه انبارها را به سرعت تخلیه کردند تا از سرایت آتش به مناطق دیگر جلوگیری شود.

## آمار کارگران و بیکاران ایران

\* تعداد کارگران ایران ۵/۵ میلیون نفر و تعداد بیکاران بیش از ۳ میلیون نفر اعلام شد.

محبوب دبیر کل خانه کارگر جمهوری اسلامی تعداد کارگران ایران را ۵/۵ میلیون نفر اعلام کرد.

وی شمار کارگران مشمول قانون تأمین اجتماعی را حدود ۴ میلیون تن خواند. وی در مورد تعداد بیکاران گفت: بر طبق آمارهای موجود در حال حاضر ۱/۸۰۰/۰۰۰ نفر بیکارند، ولی تخمین ما این است که تعداد بیکاران از مرز ۳ میلیون نفر گذشته است و سالانه بیش از ۸۰۰ الی ۹۰۰ هزار نفر نیز به این تعداد اضافه می‌شوند.

## کی نوبت بازنشستگی این انگلستان خواهد رسید

در هنگام بازدید محبوب دبیر کل خانه کارگر و یکی از مزدوران حکومتی از شرکت روغن نباتی پارس قو، کارگری از قسمت پرس کاری با نشان دادن انگلستان قطع شده دست خود گفت: کی نوبت بازنشستگی این انگلستان خواهد رسید. کارگران این شرکت بر تصویب قانون بازنشستگی پیش از موعد تأکید داشتند. در قسمت چاپ و لاک کارگران به فضای آلوده شیمیایی اعتراض داشته و از ناراحتی ریوی می‌نالیدند. آنها خواستار تحقق بازنشستگی پیش از موعد شدند.

## اخراج کارگران و استخدام موقت آنها

پس از تصویب بخش نامه وزارت کار در مورد کارهای موقت، بسیاری از کارفرمایان به سرعت کارگران خود را اخراج کرده و مجدداً آنها را به صورت موقت استخدام می‌کنند.

\* در شهرستان تاکستان شرکتهای متعددی مانند شرکت پژوهش که کارهایشان مستمر و مداوم می‌باشد به استناد به بخشنامه وزارت کار قراردادهای موقت حتی ۱۰ روزه با کارگران منعقد می‌نمایند.

(کار و کارگر، ۹ تیر ۷۶)

\* کارفرمای شرکت خصوصی پویان گاز در شهر ری در تاریخ ۷۵/۷/۸ با فراخواندن کارگران به آنان می‌گوید که طبق قرارداد موقت کار که اخیراً به تصویب رسیده، همه شما باید بازخرید شده و از این پس مانند کارگران کارهای موقت هر شش ماه یکبار قرارداد خود را تمدید کنید.

(کار و کارگر، ۲۶ دی ۷۵)

\* کارگران بیمارستان های ایلام که به طور متوسط ۱۰ سال سابقه کار دارند، همگی اخراج و در چارچوب مقررات قراردادهای موقت کار مجدداً استخدام شده اند.

\* ۹۰ درصد کارگران شرکت ظریفان در چارچوب قراردادهای موقت کار استخدام شده اند.

این در حالی است که حتی مطابق بخشنامه وزارت کار نیز شرایط این شرکت با استخدام موقت کارگران مغایرت دارد.

\* در سراسر ایران شرکت هایی تحت عنوان شرکت های خدماتی پا گرفته اند. این مؤسسات کارگران موقت استخدام می‌کنند و هیچگونه حقی برای کارگران چون بیمه، بن کارگری، مرخصی، سنوات خدمت و... قابل نیستند. این مؤسسات بیشتر امور خدماتی بیمارستانها، مؤسسات و نهادهای دولتی و غیر دولتی را عهده دار شده اند. استخدام موقت با اعتراض کارگران روبرو شده است. در نامه ای که یکی از کارگران در این باره نوشته آمده است: "آیا به صرف اینکه کار نیست و کارگر مجبور است تن به هر کاری بدهد تا از چنگ بیکاری نجات پیدا کرده و شرمند زن و بچه اش نباشد، باید مورد تاخت و تاز و حرص و آز شرکتهای خدماتی قرار گیرد؟" بر اساس این قراردادها کارفرما هر چه که می‌خواهد بر سر کارگر می‌آورد و کارگر حق اعتراض نخواهد داشت.

# سرنگون باد رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی!

## کمپانی "نایک" (NIKE) علیه کارگران ویتنام

محمد صفوی - ونکوور

با آغاز دهه ۹۰، و پس از برقراری رابطه تجاری و اقتصادی بین دولت آمریکا و ویتنام در دوره اول ریاست جمهور بیل کلینتون، و پس از آن هنگامی که آمریکا به شرکتهای بزرگ و کوچک یا به سرمایه های کلان چند ملیتی اجازه سرمایه گذاری و غارت منابع ملی و مردمی ویتنام را صادر کرد، و این کمپانیها نظیر پیسی کولا و یا کمپانی بزرگ "نایک" سازنده لباس و کفشهای ورزشی، مثل مور و ملخ حمله برق آسای خود را به ویتنام آغاز کردند. کمپانی "نایک" که از آغاز دهه ۹۰ بدنبال نیروی کار ارزان از طریق پیمانکارهای آسیایی توانست شبکه های خود را در ویتنام گسترش دهد. قبل از آن نزدیک به ۹۰ درصد از تولیدات خود را در کشورهای چین، تایوان و ژاپن انجام میداد. طی این سالها این کمپانی توانسته بود کارگران این کشورها را با حداکثر سرعت بچاپد. در اواخر دهه ۸۰ هنگامیکه کمپانی با موج اعتراضات کارگری در این کشورها روبرو شد و هنگامیکه کارگران کفش ساز در این کشورها خواهان بالا بردن سطح دستمزدها شدند، باز شدن دروازه های کشور ویتنام و وجود میلیونها کارگر ارزان و کم توقع و مطیع تر، فرصت طلایی برای کمپانی "نایک" بوجود آورد که سرمایه خود را برای شکار این ثروت پادآورده به ویتنام منتقل کند. امروزه با گذشت چندین سال فعالیت کمپانی در ویتنام، فشار و اجحاف علیه کارگران یحدی رسیده است که طی ماههای اخیر حتی خبرگزاریها و رادیو و تلویزیونهای آمریکا نتوانستند در مقابل این اعمال ضدکارگری و ضد انسانی کمپانی "نایک" سکوت اختیار کنند. قبل از آن گروههای متعدد دفاع از حقوق کارگران آسیایی با تلاشهای بین المللی و آگاه گرانه توانسته بودند تا حدود زیادی افکار عمومی مردم جهان را نسبت به اعمال ضد کارگری این کمپانی در ویتنام، به خود جلب کنند. این گروه ها شعار منع خرید محصولات "نایک" را به پیش کشیدند. به همین خاطر بسیاری از وجدانهای آگاه و مردم شریف دنیا بخاطر پشتیبانی از کارگران زن و مرد ویتنامی، تصمیم گرفتند تا زمانی که اوضاع کارگرانی که برای این کمپانی کار میکنند، انسانی و عادلانه نشود، خرید محصولات "نایک" را بایکوت کنند.

سرانجام طی هفته های اخیر هنگامی که فشار بین المللی علیه کمپانی بالا گرفت، سخنگوی این شرکت طی مصاحبه مطبوعاتی که از اکثر رسانه های خبری آمریکا و کانادا از جمله CBC پخش شد، در کمال بیشرمی و بدروغ مدعی شد که رفتار کمپانی با کارگران ویتنامی عادلانه است. وی گفت: "پس از تحقیقاتی که این کمپانی بعمل آورده، هیچگونه موردی که نشان بدهد این شرکت عمل خلافی علیه کارگران ویتنامی انجام داده باشد، مشاهده نشده است!!"

سخنگوی سرسپرده کمپانی نه بر اساس گزارشهایی که حتی از طریق رسانه های آمریکایی و رسانه هایی که در مقیاس بسیار وسیع در اختیار نظام کنونی سرمایه داری قرار دارند، اخبار را منعکس نکرده، بلکه حقایق و آنچه که بر سر هزاران کارگر زن و مرد ویتنامی رفته است را بگونه ای دیگر منعکس کرده است. خبرگزاری ای در گزارش ۲۲ جون خود از اوضاع

کارگرانی که برای کمپانی "نایک" کار میکنند، چنین گزارش داده که "مدیران مسؤل کفش " نایک " بجای بهتر کردن شرایط کاری و بالا بردن سطح دستمزد ۶۰۰۰ کارگر در کارخانه کفش سازی CU\_CHI مرتباً به آنها دستور میدهند که تندتر کار کنند و تولید را بالا ببرند. در همین گزارش آمده است که "کارگران کارخانه MSA MMYANG که کفش ورزشی "نایک" تولید می کنند، از شرایط بد و بسیار دشوار کاری شکایت دارند. آنها اظهار میدارند که مرتباً توسط مدیران و سرپرستان مورد تحقیر و آزارهای روحی و جسمی قرار میگیرند. فحشهای رکیک و توهینهای خردکننده مرتباً از زبان آنها جاری است. آنها کارگران را با تهدید و ارباب وادار میکنند که قراردادهای غیر عادلانه را امضاء کنند. آنها کارگران را بدون اطلاع قبلی مجبور به انجام اضافه کاری میکنند." بر اساس قانون کار ویتنام تا ۲۰۰ ساعت اضافه کاری در سال برای کارگران مجاز شمرده میشود. در صورتی که بر مبنای گزارش یک گروه مدافع حقوق کارگران آسیایی، تعداد زیادی از کارگران کمپانی "نایک" در ویتنام، مجبور شده اند در سال ۶۰۰ ساعت اضافه کاری کنند. که این بر خلاف قانون کار ویتنام و حتی سیاستهای مژدون شده کمپانی "نایک" است. فشار بر کارگران ویتنامی یحدی است که یکی از نمایندگان اتحادیه وابسته به دولت ویتنام، که تاکنون در مقابل این همه اجحافات سکوت کرده بود، اخیراً در مصاحبه ای با خبرنگاران خارجی مندرج در روزنامه PROVINCE به تاریخ ۲۲ جون اظهار داشت: "شرایط کارگرانی که زیر نظر شرکتهای خارجی کار می کنند بسیار سخت و دشوار است. مدیران کارخانه، سرپرستان و سرکارگراها، کارگران را تنبیه بدنی میکنند. به آنها فحشهای رکیک می دهند و انواع و اقسام توهین ها روا می دارند. در کارخانه SAM YANG که در هر خط تولید آن ۵۰ زن و تعدادی انگشت شمار مرد کار می کنند، مدیران کره ای کارخانه کارگران را کتک می زنند و با آنها رفتار غیرانسانی مینمایند. در این کارخانه جهنمی، کارگران برای مستراح رفتن و یا آب خوردن باید دست خود را بالا ببرند، تا سپس سرکارگراها با دادن پاس مخصوص به کارگران اجازه دهند که برای آب خوردن و مستراح رفتن بروند. تا زمانی که کارگری از آب خوردن برنگشته به دیگری اجازه نمیدهند که به مستراح و یا برای خوردن آب برود. فاطمه جعفر فعال فمینیست و یکی از نویسندگان نشریه KNISSES در شماره ژانویه ۹۷ مینویسد: "زنان کارگر توسط سرپرستان و سرکارگراها به بهانه اینکه کار دوختن را خوب انجام نداده اند مورد تنبیه بدنی قرار میگیرند. در مواردی این تنبیهات بقدری شدید بوده است که دو تن از زنان کارگر بخاطر شدت جراحات به بیمارستان منتقل شده اند. همچنین ۴۵ نفر از زنان کارگر توسط سرپرستان مجبور شده اند ۲۵ دقیقه روی زانوهای خود بنشینند و دستهای خود را بالا نگهدارند. "وی همچنین می نویسد که "دستمزدی که زنان برای تولید هر کفش دریافت میکنند ۲۰ سنت است. در صورتیکه هرچفت کفش "نایک" در بازارهای کانادا بقیمت ۱۲۰ دلار بفروش می رسد." در همین رابطه یک سازمان غیر دولتی در انگلستان گزارش می کند، در حالی که کل مخارج یک کفش ورزشی "نایک" در اساس حدود ۳ دلار آمریکایی تمام می شود، ولی همین کفش در بازارهای اروپا و آمریکا معادل ۱۰۰



## انتخابات، اپوزیسیون و مردم

بقیه از صفحه ۲۱

کمک به آخوندی چون خاتمی را که در همان چارچوب جمهوری اسلامی میتوان از او بعنوان کاریکاتور رفسنجانی نام بُرد، بعنوان مبارز واقعی قلمداد می‌کنند. این دیگر حتی دنباله روی از توده‌ها نیست که علمدار و تعزیه‌گردان بالماسکه انتخابات غیر دموکراتیک جمهوری اسلامی شدن است. آنهم در شرایطی که بسیاری از مبارزین هم اکنون در زندانهای همین رژیم بدترین شرایط را طی میکنند و بخاطر انعکاس خواسته های اولیه انسانیشان زیر مسلسل دژخیمان دست به اعتصاب غذا میزنند و یا کارگران که در همین شرایط و با وجود جو خفقان و سرکوب پلیسی جان بر کف اعتصاب و تظاهرات میکنند و با خون خود فاشیست بودن رژیم را به جهانیان اثبات میکنند. آری در این شرایط نیروهای باصلاح دمکرات از گوی خود باخته ای بانگ می‌زنند که "من با توجه به مجموعه روندها بر این نظر بودم که ما می‌بایست نیروهای خود را به شرکت در این مبارزه واقعی دعوت میکردیم و از مردم میخواستیم که مانع انتخاب ناطق نوری گردند." (۱)

آیا جز این می‌توان گفت که هر فاصله‌گیری از طبقه کارگر و مبارزه او، هر نیرویی را به راست آن هم بدترین جناحش می‌راند. چون نادم‌هایی که برای اثبات ندامت خود حتماً بایستی رفقای قبلی خود را تیرباران کنند.

لنین در جایی گفته است غیر روسهایی که روس می‌شوند از هر روسی، روسی‌ترند.

۱- کلیه اشارات به نیروهای راست با توجه به نظرخواهی روزنامه کار، از رهبران و فعالین سازمان اکثریت است که در شماره ۱۶۱ مورخه ۱۱ تیر آمده است و این نقل قول از مصاحبه فتاوی می‌باشد.

\*\*\*\*\*

## مزد کارگران ۴/۵ درصد

## قیمت تمام شده کالا است

صادق رئیس کانون عالی شوراها اسلامی کار کشور اعتراف کرد که "دستمزد فعلی کارگران تنها ۳۰ درصد هزینه های زندگی آنان را تأمین می‌کند." وی گفت: "در حال حاضر کارگران ما زیر خط فقر زندگی می‌کنند و با ۷۰ درصد کسری درآمد مواجه هستند."

صادق در قسمت دیگری از اعترافات خود گفت: "طبق آمار، سهم مزد کارگران از قیمت تمام شده کالا ۴/۵ درصد می‌باشد" و "کارگران ما امروزه برای تأمین معیشت خود مجبورند با داشتن دو یا سه شغل شکاف بین دستمزد و هزینه های زندگی را پر کنند."

## ژاپن دومین شریک تجاری ایران

منوچهر متکی سفیر جمهوری اسلامی ایران در توکیو گفت: ژاپن با چهار میلیارد دلار مبادلات بازرگانی سالانه، دومین شریک بزرگ تجاری ایران است. ایران ده درصد نفت ژاپن را تأمین می‌کند. ژاپن در برنامه پنج ساله اول جمهوری اسلامی با بیش از ده میلیارد دلار مشارکت داشته است.

دلار بفروش میرسد. در همین موقعیت که یک کارگر ویتنامی بابت یک روز کار طاقت فرسا یک و یا یک و نیم دلار حقوق دریافت میکند، ورزشکاران مشهور آمریکایی برای یک تبلیغ ۳۰ ثانیه ای کفش "نایک" که توسط کارگران آسیایی در شرایط بسیار سخت شده، میلیونها دلار دریافت میکنند.



کارگران ویتنامی، که طی سالهای گذشته قربانیان درجه اول عملکرد کمپانی "نایک" و پیمانکاران وابسته به این شرکت بوده‌اند، هم اکنون پس از ضربات خوردکننده فراوان، با بیزاری و نفرت از سوء استفاده های صاحبان سرمایه‌های خارجی و بی تفاوتی دولت ویتنام نسبت به وضعیت اسفبار آنها، توانسته اند مبارزات خود را علیه این شرایط غیر انسانی محیط کار سازماندهی کنند. بنابه گزارش خبرگزاری آسوتشیدپرس از ۳ سال پیش که بر اثر مبارزات کارگران حق اعتصاب به رسمیت شناخته شده است، مبارزات کارگران پا به مرحله جدیدی گذاشته است. کارگران ویتنامی خصوصاً آنهایی که تحت سرمایه‌های خارجی در کارگاه‌های مختلف مشغول بکارند، از این فرصت بدست آمده استفاده نموده، و تنها طی ۳ ماه اول سال جاری توانسته اند ۲۴ اعتصاب را علیه این شرایط غیر انسانی سازماندهی کنند. از این ۲۴ اعتصاب ۱۸ مورد آن در کارخانجاتی بوده که توسط سرمایه های خارجی اداره میشود. بدین ترتیب مبارزات کارگران ویتنام علیه حضور غارتگرانه سرمایه داران خارجی و علیه اجحافات و ستمی که سالیان سال بر آنها روا داشته شده، شکل و بعد تازه و رزمنده‌ای به خود می‌گیرد.

\*\*\*\*\*

## تجمع اعتراضی کارگران مترو تهران

کارگران مترو تهران در اعتراض به بی حقوقی و شرایط طاقت فرسای کارشان دست از کار کشیدند. کارگران با تعطیل نمودن کار در محیط کارگاه متروی دانشگاه تجمع کردند. آنها اعلام کردند که کارفرمایان و رؤسای مترو به هیچیک از خواسته‌های آنان توجهی نمی‌کنند. سالهست بن کارگری دریافت نکرده‌اند. از لباس کارخبری نیست. ایمنی در محیط کار اصلاً وجود ندارد، حتی دستکش و کفش به کارگران نمی‌دهند. مزایای سختی کار و حق شیفت قطع شده است. کارگران مترو از رؤسا خواستند تا به میان آنها بیایند و به مشکلاتشان رسیدگی نمایند. از نتیجه این اقدام اعتراضی خبری نیست.

## تقسیم جنسی کار و عوامفریبی "کار و کارگر"

برملا می‌کند. روی آوردن جناح‌هایی از حکومت، از جمله بخش "شوراهای اسلامی و انجمن‌های اسلامی"، در وهله اول واکنشی است به این مسئله. این جناح‌ها قصد دارند به نحوی با رنگ و لعاب مترقی زدن به اسلام به خیال خود گریبان اسلام را از این بن‌بست رها کنند.

البته باید به توجه این جناح‌ها به مسئله زن از یک نقطه نظر تاکتیکی نیز توجه داشت. به یاد داشته باشیم که "کار و کارگر" در زمانی به این موضوع پرداخته که مسئله انتخابات ریاست جمهوری و تبلیغات انتخاباتی بازار بسیار گرمی داشت. جناح "خانه کارگر" نیز تلویحاً از ریاست جمهوری خاتمی حمایت می‌کرد و خاتمی نیز برای جلب آرای زنان، وعده و وعیدهایی در رابطه با "آزادی زنان" و بهبود وضعیت ایشان داده بود.

من در این مقاله سعی می‌کنم بر خورده‌های متفاوت روزنامه "کار و کارگر" در دو مقطع قبل و بعد از انتخابات را بازگو کنم و پس از آن در پرتو موضوع تقسیم جنسی کار، نشان دهم که حتی ژست طرفداری اینان از زنان کارگر چیزی به جز دفاع مطلق از تقسیم جنسی کار نیست.



"کار و کارگر" در مقالات و گزارشات خود عمدتاً به مسئله اشتغال زنان پرداخته است. همان‌گونه که اشاره شد، این مقالات از دو جهت قابل توجه‌اند:

الف - مواضع مطرح شده در آن‌ها قبل و بعد از انتخاب خاتمی  
ب - محتوا و شیوه نگارش "کار و کارگر" نسبت به مسئله اشتغال زنان

### مواضع مطرح شده در "کار و کارگر" قبل و بعد از

#### انتخاب خاتمی

هر کسی با یک نگاه سطحی به این روزنامه پی خواهد برد که برخورد آن به مسئله اشتغال زنان در جامعه و صنعت در مقطع قبل و بعد از انتخابات کاملاً متفاوت است. در دوران تبلیغات داغ انتخاباتی خاتمی، کار زنان در خارج از خانه را - البته با اما و اگر و با پیش فرض قلمداد کردن ارجحیت کامل و وظایف خانه‌داری زنان - مثبت تلقی می‌کند. از جمله می‌نویسد:

"اگر زنان آموزش دیده، در توسعه مشارکت نداشته باشند، بخشی از سرمایه ملی به هدر رفته و آموزش و تحصیلات و

### مهوش نظری

مقدمه

بی حقوقی‌ای که رژیم جمهوری اسلامی به زنان تحمیل کرده است بر همگان آشکار است. اما زنان ایران با مبارزات خود در عرصه‌های مختلف به رژیم اسلامی ثابت کرده‌اند که قربانی دست‌بسته آن نیستند. در این راستا روشنفکران، نویسندگان و پژوهشگران هر یک به نحوی و با نگرش ویژه خود با مایه گرفتن از مقاومت زنان در برابر رژیم اسلامی، به مسئله زن پرداخته‌اند. به گونه‌ای که امروز در کمتر نشریه، ماهنامه و یا گاهنامه‌ای است که مطلبی در مورد وضعیت زنان درج نکرده<sup>(۱)</sup>.

مقاومت و جنبش اعتراضی - مطالباتی زنان به اندازه‌ای گسترده است که حتی بخشی از جناح‌های حکومتی را نیز ناچار نموده است که به مسئله زن در نشریات خود بپردازند. به عنوان مثال می‌توان از روزنامه "کار و کارگر" ارگان "خانه کارگر" و نماینده نظریات انجمن‌ها و شوراهای اسلامی نام برد. این روزنامه نیز به ویژه طی چند ماه اخیر مقالاتی را به این امر اختصاص داده و حتی "ویژه‌نامه زن" نیز منتشر نموده است.

روی آوری جناح‌های حکومتی به مسئله زن و قلم زدن در این باره، از چند نظر مهم به نظر می‌رسد:

- شرایط مادی زنان در جامعه ایران، بی حقوقی کامل آنان در همه عرصه‌های قضایی، اجتماعی و اقتصادی و ستمی که به آنان روا می‌شود، به مسئله ذهنی آحاد جامعه تبدیل شده است. یکی از عوامل مهم در این زمینه فعالیت و حرکت خود زنان و اثبات توانایی‌ها و استعدادهاشان در بسیاری از عرصه‌های اجتماعی، هنری و شغلی بوده است. آنان با فعالیت خود در عمل بسیاری از سدها و موانع را به کنار زده و در مقابل رژیم اسلامی عرض اندام نموده‌اند. به عنوان مثال از یک سو در عرصه‌های فیلم‌سازی، انتشارات، نویسندگی، عکاسی و نقاشی شاهد ابتکار زنان هستیم و از طرف دیگر زنان در عرصه شغل‌هایی که سنتاً در اختیار مردان قرار داشتند، فعال شده‌اند. برای مثال می‌توان از رانندگی تاکسی، رشته‌های فنی، مهندسی و مدیریت نام برد.

- توانایی‌ها و خلاقیت‌هایی که زنان در عرصه‌های مختلف از خود بروز داده‌اند، در تناقض کامل با سیستم قانونگذاری اسلامی که بر بی حقوقی زنان بنیاد گرفته، و دستگاه اداری - دولتی در ایران می‌باشد. این واقعیت به ناگزیر اسلام و قوانین آن را به زیر سؤال می‌برد و ضدیت این دین با آزادی زنان، در همه وجوه آن را

۱- این موضوع که نگرش و زاویه برخورد هر کدام از این نویسندگان به مسئله زن چیست، امری است که به بررسی مستقلی نیاز دارد.

مقاله با عمده شدن اشتغال زنان مخالفت ورزیده، تلاش می‌کند انتظارات و احیاناً امیدهایی را که در پی انتخاب خاتمی بوجود آمده است مهار زند و تقسیم کار تا کنونی در جامعه مردسالار ما را امری "مثبت" وانمود نماید:

"... در غرب پیشرفته و به اصطلاح متمدن! که بحث آزادی زنان و برابری زن و مرد مطرح می‌شود از این نکته غفلت شده که اصولاً زن و مرد برابر نیستند. ضمن اینکه زن و مرد بودن، در حد لفظی، خود، تفاوت‌هایی را بین دو جنس مطرح می‌سازد، از سوی دیگر، هر یک دارای ویژگی‌های ذاتی، اخلاقی و شخصیتی خاص خود بوده و نیز مظهر تفاوت‌های تاریخی و اجتماعی می‌باشند. اگر زن مثل مرد کار کند، دیگر زن نیست، زیرا زن بودن با کارکردهایی ملازم است و اگر اشتغال زن، آن کارکردها را تحت الشعاع قرار دهد، مشکل به وجود می‌آید."

آری "مشکل بوجود می‌آید"، چراکه خانواده اسلامی و از این طریق کیان اسلام به زیر سؤال خواهد رفت. نویسنده مقاله در ادامه ناچار می‌شود اعتراف کند که:

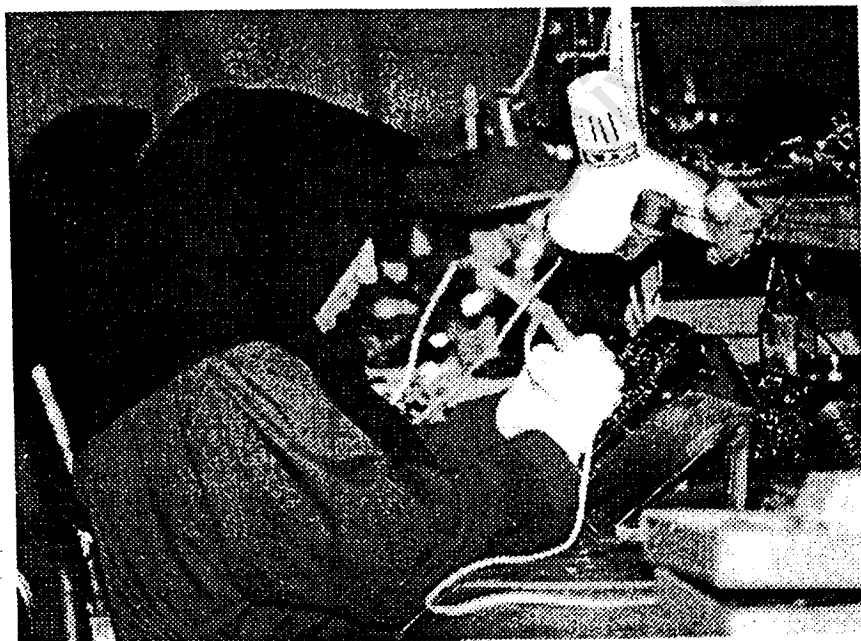
تخصص جنبه تجملاتی و مصرفی به خود می‌گیرد. شرکت فعال زنان در بخشهای تولیدی و صنعتی نه به عنوان یک انتخاب بلکه به عنوان یک ضرورت نیل به توسعه مطرح است."

"مطالعات نشان می‌دهد که مادران شاغلی که تسلط بر نفس و حس اعتماد خیلی زیاد به فرزندانشان القاء می‌کنند، فرزندانشان از نظر رشد شخصیت در سطح بالاتری قرار دارند."

"بنا به شواهد و قوانینی که وجود دارد می‌توانیم پیش‌بینی کنیم که در روز آتی تحولات اجتماعی و سیاسی آینده زنان نقش اجتماعی فعالتری ایفا خواهند کرد." (مقاله مشارکت زنان و توسعه، ۱۶ فروردین ۱۳۷۶)

"زنان در جامعه ما باید امکان آن را بیابند که بر توانایی‌های خود آگاهی یابند و با دانش و آگاهی، حس اعتماد و حفظ شخصیت خویش در همه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ... شرکت آگاهانه داشته باشند." (مقاله اشتغال زنان در برابر دیدگاه‌های متضاد، ۴ اسفند ۱۳۷۵)

پس از انتخابات اما مقاله‌ای با تیتر درشت زیر در "کار و کارگر"



"بدون شک یک جامعه ارزشی با ویژگی‌های دینی و اخلاقی، پذیرای مشارکت و فعالیت بی‌حساب و کتاب زنان در عرصه‌های مختلف نخواهد بود."

"کار و کارگر" همین مواضع اسلامی و ارتجاعی را نیز در مقالاتی که بعد از انتخابات به چاپ رسانده، مطرح نموده است که ضرورتی به تکرار آن‌ها نیست. فکر می‌کنم همین فاکت‌ها برای نشان دادن تغییر مواضع قلم‌زنان این روزنامه کافی باشد.

به چاپ می‌رسد:

"اشتغال زنان؛ مبادا خانواده فدای کار شود!"

این مقاله که در شماره ۲۶ خرداد ۷۶ منتشر شده است، راجع به بحث‌های مطرح شده در رابطه با اشتغال زنان یکبارگی موضوعی انتقادی می‌گیرد: "گسترش بحث‌های مربوط به حضور جدی‌تر زنان در کلیه عرصه‌های کار و فعالیت طی سال‌های گذشته و به ویژه در ماه‌های اخیر، بهانه برخورد دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مختلف و حتی متضاد گردیده، اما به ریشه‌ها کمتر توجه شده است."

## محتوا و شیوه نگارش "کار و کارگر" نسبت به مسئله

## اشتغال زنان

آن خط عمومی‌ای که محتوای تمامی مقالات "کار و کارگر" (حتی مقالاتی که در آنها ظاهراً اشتغال زنان مثبت ارزیابی می‌شود) را تشکیل می‌دهد، عبارت است از:

۱- تأکید قاطع بر تقسیم جنسی کار و حمایت بی چون و چرا از آن  
۲- دفاع از اسلام، توجیه نمودن آن و طرح این ادعا که آن با فعالیت‌های اقتصادی زنان منافاتی ندارد.

لازم است اندکی بر روی موضوع تقسیم جنسی کار مکتب کنیم: تقسیم جنسی کار در مناسبات سرمایه‌دارانه تولیدی خود را در وهله اول در تقسیم کار بین دو جنس و در وهله دوم در تفاوت ارزش نیروی کار دو جنس نشان می‌دهد.

فعالیت تولیدی زنان تحت مناسبات سرمایه‌داری در عرصه‌های زیر صورت می‌گیرد:

۱- تولید نیروی انسانی

۲- کار خانگی و پرورش کودکان

۳- اشتغال

در سرمایه‌داری خانواده کوچکترین واحد اقتصادی جامعه است. مناسبات درون خانواده خصوصی تعریف می‌شود. در تقسیم اجتماعی کار، غالباً وظیفه اصلی زنان در عرصه‌های یک و دو یعنی زایمان، کار خانگی، تربیت بچه قلمداد می‌شود. به نحویکه نقش زن در اجتماع عمدتاً به مثابه مادر، همسر و کدبانو دیده می‌شود. در حالیکه عرصه‌های فعالیت مردان منحصرأ به اشتغال و امرار معاش خانواده محدود می‌شود. مردان "نان‌آور" خانواده هستند.

من در اینجا سعی می‌کنم نشان دهم که چگونه در سرمایه‌داری چنین تقسیم کاری به منبعی برای ارزش‌افزایی سرمایه تبدیل می‌شود:

هدف اساسی سرمایه، تولید هرچه بیشتر ارزش اضافی است. "تولید سرمایه‌داری تنها عبارت از تولید کالا نیست بلکه ذاتاً عبارت از تولید اضافه ارزش است. کارگر نه برای شخص خود، بلکه برای سرمایه‌دار تولید می‌کند. بنابراین دیگر کافی نیست که وی به طور کلی تولید نماید. کارگر باید اضافه ارزش تولید نماید." (کاپیتال، جلد اول، فصل چهاردهم، ترجمه ایرج اسکندری، ص ۴۶۲)

اما ارزش اضافی چیست و چگونه به وجود می‌آید:

در پروسه تولید، کارگر طی روزکار خود ارزش معینی را تولید می‌نماید. بخشی از این ارزش به عنوان معادل ارزش نیروی کار، به شکل دستمزد، به کارگر پرداخت می‌شود. این اما تنها بخشی از ارزش تولید شده توسط وی می‌باشد. بخش دیگر ارزشی مازاد بر

ارزش نیروی کار او است که به سرمایه‌دار تعلق می‌گیرد.

"امتداد روزکار در وراء نقطه‌ای که کارگر فقط معادلی برای ارزش نیروی کار خویش تولید نموده است و تصرف این اضافه کار بوسیله سرمایه عبارت از تولید ارزش اضافه مطلق است." (همانجا)

تولید ارزش اضافه مطلق طبق تعریف مارکس با روزکار کارگر ارتباط دارد. از آنجا که هدف سرمایه‌داری افزودن هر چه بیشتر به میزان ارزش اضافه می‌باشد، سرمایه‌داران سعی می‌کنند با افزایش ساعات کار و یا اضافه کاری این امر را مستحق سازند. ارزش اضافی نسبی با در نظر گرفتن ثابت ماندن روزکار، در طی آن پروسه‌هایی شکل می‌گیرد که منجر به کاهش ارزش نیروی کار، و یا مدت زمانی که برای تولید ارزش نیروی کار لازم است می‌گردد. البته مارکس معتقد است که در رابطه با امر افزایش ارزش اضافه تفاوتی بین این دو وجود ندارد. کاربرد مفاهیم مطلق و نسبی ولیکن در رابطه با راه و روش‌هایی است که برای افزایش نرخ ارزش اضافه<sup>(۱)</sup> انتخاب می‌گردند. (رجوع کنید به مارکس، همانجا، ص ۴۶۴)

با این ترتیب یکی از راه‌های ارزش‌افزایی سرمایه کاهش ارزش نیروی کار است. اما ارزش نیروی کار چگونه تعریف می‌شود:

"ارزش نیروی کار منوط به ارزش وسایل معیشتی است که بنا بر معمول برای یک نفر کارگر متوسط ضروری است. حجم این وسایل معیشت، هر چند شکل آن تغییرپذیر باشد، در دوره معین و در جامعه مشخص معلوم است"<sup>(۲)</sup>... (همانجا، فصل پانزدهم، ص ۴۷۱)

بنابراین مبنای محاسبه دستمزد کارگران در بهترین حالت (حتی در جوامع اروپایی که کارگران با مبارزات اتحادیه‌ای سطح دستمزد خود را تا حدودی به میزان ارزش کالاهای مورد نیاز خود نزدیک نموده‌اند) عبارت است از قیمت مواد خام و عمل نشده و شرایط اولیه‌ای که برای گذران امورات یک کارگر لازم است. روشن تر بگویم برای اینکه کارگر بتواند غذا بخورد، باید مواد خام آن خریده، آماده و پخته شود. باید امورات خانه و وسایل آن لباس‌ها شسته و اتو شوند. ظروف جمع‌آوری و شسته شوند. خانه منظم و پاکیزه شود. کودکان نگهداری و تروخشک شوند و غیره و غیره و غیره. و این همه در قلمرو وظایف خانگی زنان است. این

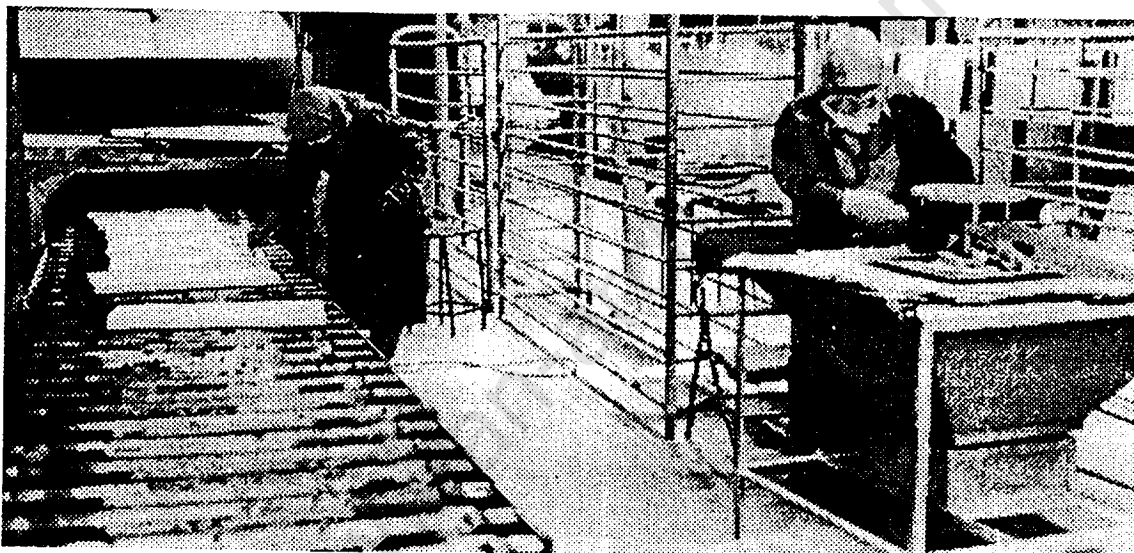
۱- نرخ ارزش اضافه چنین محاسبه می‌شود: ارزش نیروی کار اضافه ارزش

۲- در کشورهای مثل ایران دستمزد کارگر همواره پایین‌تر از ارزش وسایل ضروری معیشتی برای او بوده است. اگر هزینه سرسام‌آور مسکن، مواد غذایی، بهداشت و غیره را حساب کنیم، می‌بینیم که دستمزد ماهانه کارگر ایرانی کمتر از یک سوم ارزش نیروی کار او است. چنانکه به اعتراف "خانه کارگر" جمهوری اسلامی، دستمزد کارگر ایرانی کفاف یک سوم مخارج او را هم نمی‌دهد.

اینجا به طور مستقیم استفاده می‌کند، آن را از رده کارهای ارزش آفرین خارج می‌کند و به آن برچسب خصوصی و شخصی می‌زند. بر همین اساس کار و خدمات زنان در خانه را جزو تولید ناخالص اجتماعی محسوب نمی‌نماید و زنان هیچگونه جایگاهی در سیستم تأمین اجتماعی ندارند، در کار آنها هیچگونه امیدی به بازنشستگی و تأمین آتیه مستقل‌شان موجود نیست. زنان خانه‌دار تا آخر عمر مجبور به کار بوده، به لحاظ اقتصادی وابسته به شوهرانشان می‌باشند. مجسم کنید که کار خانگی زنان اصلاً وجود خارجی نداشت و کارگران مرد مجبور بودند غذای خود را در رستوران صرف نمایند، لباس‌های خود را به خشک‌شویی بدهند، کسی را استخدام کنند که خانه‌شان را تمیز کرده و سایر امور خانه را سازمان دهد. در چنین شرایطی ارزش نیروی کار چگونه محاسبه می‌گردید؟ آیا به ناچار این هزینه‌ها جزو نیازهای ضروری و معیشتی کارگران تعریف نمی‌شدند؟ آیا با این پیش فرض که

کار زنان است که از مواد خام غذایی، تغذیه کارگر و کل خانواده را سامان دهند، با رسیدگی به امور خانه، وسایل زندگی را قابل استفاده نگاه دارند. زن نه تنها کل امورات زندگی خانواده کارگری را سازمان می‌دهد، بلکه بازتولید نیروی کار، پرورش نسل انسانی آینده را نیز به عهده دارد.

کار زن در چهارچوب خانه ولیکن نه از طرف جامعه و نه از طرف همسر وی دارای هیچ ارزشی نیست. یا بهتر بگوییم اصلاً کار محسوب نمی‌شود. به یاد بیاوریم اصطلاحات رایج در زبان روزمره‌مان را که همواره کار کردن زن را با اشتغال وی یکسان تلقی می‌کند. جالب این جاست که کار زنان در خانه، یعنی پخت و پز، خرید، شست‌وشو، نظافت محل زیست، نگهداری از کودکان و ... اگر در خارج از چهارچوب خانه انجام شود به آن مزد تعلق می‌گیرد. به عنوان مثال در کشور آلمان دستمزد رایج برای نظافت ساعتی ۱۵ مارک می‌باشد.



دستمزد کارگران مساوی با ارزش نیروی کار آنان باشد، نمی‌بایستی دستمزد کارگران حداقل دو یا سه برابر سطح کنونی دریافتی‌شان می‌بود؟ می‌بینیم که چگونه کار زنان در خانه با پائین آوردن ارزش نیروی کار به افزایش ارزش اضافه منجر می‌گردد و یکی از عوامل اصلی سودآوری سرمایه می‌باشد. سرمایه‌داران و ایدئولوگ‌های آنان ولیکن با سوءاستفاده از نهاد خانواده و تعاریف ایدئولوژیک و اخلاقی از نقش زن در آن، کار مجانی زن را به عنوان امری بدیهی، پیش فرض هر نوع رابطه انسانی بین زن و مرد می‌انگارند.

حال به روزنامه "کار و کارگر" بازگردیم. در تمامی مقالات منتشر شده در این روزنامه همین تقسیم جنسی کار پیش فرض گرفته شده است:

الف- کار به مفهوم کار در خارج از خانه و داشتن شغل تعریف

در این رابطه ممکن است چنین استدلال گردد که در سرمایه‌داری آن نوع فعالیتی کار محسوب می‌گردد که نه ارزش مصرف بلکه ارزش مبادله تولید نماید و نیروی کار آن نیز به مثابه یک کالا خریداری شود. این استدلال تا حدودی قابل مکت می‌باشد. با چنین تعریفی از آنجا که کار زنان تنها ارزشهایی را تولید می‌کند که مختص مصرف خود و خانواده‌شان است و برای عرضه به بازار نمی‌باشد، طبیعی است که آن را نمی‌توان جزو کارهای تولیدی محسوب نمود. در سرمایه‌داری کاری ارزشمند است که ارزش مبادله تولید نماید. با این حال اگر بخواهیم صرفاً از مکانیسم‌های سرمایه‌دارانه حرکت کنیم، می‌توانیم بر روی این نکته در پاسخ مکت نمائیم:

کار خانگی زنان در تولید نیروی کار به مثابه کالا نقش اساسی و تعیین کننده‌ای دارد. سرمایه‌داری در حالیکه از نیروی کار زنان در

### تفاوت ارزش نیروی کار دو جنس

یکی دیگر از حربه‌های سرمایه‌داری برای افزایش میزان ارزش اضافی کشاندن زنان و فرزندان کارگران به عرصه تولید است. و این درحالی است که به آنان برای کار برابر با مردان، دستمزد و مزایای به مراتب کمتری می‌پردازد. مارکس در کاپیتال، در فصل مربوط به ارزش نیروی کار نیز بر روی این نکته که در سرمایه‌داری ارزش نیروی کار دو جنس متفاوت است، تاکید می‌نماید:

"دو عامل دیگر نیز در تعیین ارزش نیروی کار وارد می‌شوند. از یک طرف مخارج نشو و نمای نیروی کار، که با شیوه تولید تغییر می‌کند، و از سوی دیگر تفاوت طبیعی بین نیروهای کار از جهت اینکه نیروی مزبور مردانه، زنانه، رسیده یا نارس است. استفاده از این نیروهای مختلفه کار که آن نیز بنوبه خود مشروط به شیوه تولید است، در مخارج تجدید تولید خانواده کارگری و ارزش مردان کارگر بزرگسال تفاوت بزرگی به وجود می‌آورد." (همانجا، ص ۴۷۱)

قلم به مردان "کار و کارگر" نیز مانند همه مدافعان سرمایه‌داری، خواسته دستمزد برابر زنان و مردان در قبال کار برابر را مطرح نمی‌کنند. جالب اینکه یکی از خبرنگاران این روزنامه در هنگام طرح این موضوع از سوی یک زن کارگر، این مسئله را مختومه می‌گذارد. به بخشی از مصاحبه‌ای که این روزنامه با یک کارگر زن نموده توجه کنید:

- از درآمدت راضی هستی؟

- با تورم و گرانی موجود نه!

- چرا؟

- ببینید، ما زنان مشکلات خاص خودمان را داریم. ما باید در دوجبه کار کنیم، از یک طرف اداره خانه و زندگی، رسیدگی به درس و مشق بچه‌ها و شوهرداری و از یک سو کار در کارخانه. هرچه باشد از این نظر مشکلات ما بیشتر از مردان است. زن در ادامه می‌گوید: این درست است که تعداد زنان کارگر در جامعه نسبت به مردان کمتر است، اما ما هم به عنوان نیمی از پیکره یک جامعه، توقعاتی داریم.

- چه توقعاتی؟

- زمان بازنشستگی، باید کمتر از مردان باشد. یا حقوق ما باید با مزایای کارگران مرد یکی باشد که در حال حاضر نیست. مگر نیست؟

- بروید پیرسید تا معلوم شود که هست یا نیست؟

فکر کردم ادامه صحبت با این زن کارگر محترم، به فرصت زیادتری نیاز دارد. با معذرت خواهی از او جدا شدم. (کار و کارگر ۱۹ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۱۲، تأکید از من است.)

می‌گردد: "کار به آدمی هویت می‌دهد و شخصیت انسان در کار و فعالیت در عرصه جامعه است که رشد و پرورش می‌یابد." "ما نمی‌گوییم زنان در خانه بنشینند و کار نکنند ولی نباید انتظار این باشد که همپا و همدیف مردان در تمام بخشهای مختلف جامعه به کار گرفته شده، و همانند مردان کار کنند." (کار و کارگر، ۴ اسفند ۱۳۷۵، ص ۵)

ب- رسیدگی به امور خانه و کار خانگی وظیفه بی‌چون و چرای زنان، حتی در صورت اشتغال آنان تعریف می‌گردد: "در روند رشد و پیشرفت زندگی شهری، زنان اگرچه مسئولیت مهم و خطیر مادر و مدیریت خانواده را برعهده دارند، اما به عنوان انسانهای خلاق و فعال در عرصه کار و تولید و در قلمرو فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی نیز می‌توانند همدوش مردان به فعالیت بپردازند." (همانجا) "زن به عنوان یک مادر و یک همسر، وظایف و مسئولیت‌هایی دارد که گاهی با مقوله "زن، به عنوان شاغل" برخورد پیدا می‌کند و در این روند، مشکلات متعددی برای او و برای خانواده و جامعه پیش می‌آید" (کار و کارگر، ۲۶ خرداد، ص ۵) "در جامعه ما موقعیت زن در خانه و خانواده جزئی از سیستم کل اجتماعی است که آنها را تابع مردان ساخته است انجام کارهای منزل توسط آنان بویژه تربیت فرزندان حتی وقتی که زن بیرون از خانه کار می‌کند بر عهده زنان است." (کار و کارگر، ۷ تیر ۱۳۷۶، ص ۵) "صبح که بچه‌هایش را به مدرسه می‌فرستد، شوهرش را راهی می‌کند، تازه نوبت دلشوره‌های خود اوست. نکند سرویس کارخانه او را جا بگذارد و برود. میلیون‌ها زن ایرانی، صبح را در جای جای این سرزمین پهناور، این چنین آغاز می‌کنند. زنان کارگری که مسئولیت‌شان سنگین‌تر از مردان است و لاجرم کارشان هم بیشتر و به این ترتیب می‌بینی که زن کارگر ایرانی سنبلی از ایثار و از خودگذشتگی است." (کار و کارگر، ۹ اردیبهشت ۱۳۷۶، ص ۱۲)

اگرچه این قلم‌زنان ارگان "خانه کارگر" رژیم جمهوری اسلامی، به حال این زنان اشک تمساح می‌ریزند، نه تنها هیچگاه نفس این تقسیم کار را زیر سؤال نمی‌برند، بلکه از آن دفاع می‌کنند و آن را قانون طبیعت می‌دانند. بنابراین طبیعی است که هیچگاه از مشارکت مردان در امور خانه نیز سخنی به میان نمی‌آورند. البته از شوراها و انجمن‌های اسلامی که خواهان پیاده کردن بی‌چون و چرای تعالیم و قوانین اسلامی هستند، انتظاری بیش از این هم نمی‌رفت و نخواهد رفت. چنین نگرشی اما در اعماق سنت و تفکر حاکم بر جامعه ما ریشه دارد. فرهنگی که نه تنها مشارکت در کارهای خانه را در حیطه وظایف مرد نمی‌شمارد، چنین امری را نیز دور از شأن مردان می‌انگارد.

## رهائی کارگران تنها توسط خودشان میسر است!

می‌ورزد. جمله‌پردازی‌هایی که رنگ و لعاب حمایت از حقوق زنان کارگر دارند نیز ناشی از مبارزات و حرکات اعتراضی زنان است، و البته این ادعا پردازی‌ها در خدمت منافع مشخص جناحی از حکومتیان بوده است.

نکته‌ای که همه کارگران پیشرو و بویژه رفقای کارگر مرد باید بدان توجه کنند این است که مبارزه کارگران بر علیه سیستم سرمایه‌داری مبارزه با تمامی وجوه و عرصه‌هایی را طلب می‌کند، که این سیستم با تکیه بر آن‌ها سودآوری سرمایه را تضمین می‌نماید. یکی از این وجوه نیز تقسیم جنسی کار در سرمایه‌داری می‌باشد. اتحاد و منافع مشترک کارگران زن و مرد در مبارزه خود علیه سرمایه ضرورت مبارزه مشترک آنان بر علیه این تقسیم جنسی کار را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. این مبارزه عملاً به معنای الف) مبارزه برای خواست دستمزد برابر برای کار برابر در محیط کار ب) مبارزه بر علیه بیکارسازی و اخراج زنان ج) نفی و به زیر سؤال بردن تقسیم جنسی کار و تلاش جهت تغییر آن و رد سنتی که کار در خانه را از وظایف ابدی زن ارزیابی می‌کند، می‌باشد.

لازمه چنین مبارزه‌ای، به زیر سؤال بردن عادات، سنن و فرهنگ کهنه و مبنای تربیت تاکنونی ما می‌باشد. کارگران پیشروی که به نابودی سیستم سرمایه‌داری با تمام ارگان‌ها، نهادها و باورهای کهنه آن عزم جزم نموده‌اند، از تحول باورها، افکار و عادات خود هیچگونه وحشتی نباید داشته باشند.

سپتامبر ۹۷

برخورد گزارشگر ارگان "خانه کارگر جمهوری اسلامی" بسیار درخور توجه است که اصلاً نه تنها موضعی نسبت به این مسئله نمی‌گیرد بلکه برای بستن دهان کارگر زن فوراً کل صحبت را قطع کرده و به گزارش خاتمه می‌دهد.

علاوه بر مسئله تفاوت دستمزدها، جایگاه شغلی زنان و مردان کاملاً متفاوت است. یعنی اینکه زنان در پایین‌ترین رده‌های شغلی کاری قرار دارند و به همین دلیل نیز در هنگام بیکارسازی‌ها، در نوک پیکان تعرض سرمایه‌داران می‌باشند.

البته "کار و کارگر" نیز نه تنها مخالفتی با این امر ندارد، بلکه بر روی این تفاوت صحنه گذاشته، آن را تئوریزه می‌کند: در شماره ۴ اسفند این روزنامه در بخش گزارش روز این نظر مطرح می‌شود: "تمامی بانوان بدانند که در خصوص اشتغال اولویت با آقایان است چرا که از نظر دین اسلام مسئولیت تأمین هزینه زندگی به طور کامل به آنها واگذار شده است. لذا در شرایط مساوی تحصیلی، تخصصی و... اگر وزارتخانه یا سازمانی بخواهد فردی را استخدام کند باید از بین بانوان و آقایانی که از جمیع جهات از شرایط مساوی برخوردار هستند آقایان را استخدام کنند و مسئولان کشور نیز بایستی این مهم را در افکار عمومی تثبیت نمایند."

### سخن آخر

همانطور که دیدیم "کار و کارگر" نه می‌تواند و نه می‌خواهد حتی در زمینه اشتغال طرفدار جدی زنان باشد، چرا که بر روی تقسیم جنسی کار و حفظ ساختار آن با تعصب خاص خود اصرار

### قطعه‌نامه ما

دنباله از صفحه ۲۲

۵- نظریاتیکه

موفق نمی‌شوید

با تهدید و انگ "مهار" کنید ما را

و اساسنامه شما را هم قبول نداریم

خود به نوشتن اساسنامه خواهیم پرداخت

که در آن نه تهدید و انگ

بل از حق

به هر کس به اندازه مسئولیت

از هر کس به اندازه اختیار

دفاع خواهیم کرد

نظریاتیکه

با اساسنامه و انگ

تهدید می‌کنید ما را

تصمیم ما بر اینست

کز اساسنامه بد

بیشتر از انگ بترسیم

۶- نظریاتیکه به "سازمانهای" شما

ایمان نداریم

زین پس مصممیم

با کارگران آنرا بسازیم

و از کارگران بخواهیم

تا رهبری را خود در دست گیرند

و دنیای بهتری بسازند

نظریاتیکه

معتقدیم شما با استشارگران

با یک زبان تکلم می‌کنید

ناچار خواهیم بود با شما هم همان کنیم که با

استشارگران می‌کنیم

لندن اکتبر ۸۹

## " گوشه ای از معجزات بازار آزاد سرمایه "

می کنند و یک پنجم از جمعیت کره زمین دچار کم غذایی شدید و یا در حال مرگ تدریجی در اثر گرسنگی هستند.

۹- در سال یک تریلیون دلار هزینه نظامی کشورهای مختلف جهان است که با آن می توان پنج برابر جمعیت گرسنه جهان را تغذیه کرد.

۱۰- رابرت گیت مشغول ساختن آخرین خانه شخصی خود در ایالت واشنگتن است. مخارج این خانه بیش از ۵۰ میلیون دلار برآورد شده است.

به نقل از مرتضی محیط از مطلب نقدی بر کتاب مارکس و مارکسیسم، اثر بیژن رضائی

### " درباره انتشار کتاب فراسوی سرمایه "

فراسوی سرمایه

نویسنده : استیوان مزاروش

مترجم : دکتر مرتضی محیط

ویراستار: رضا مرزبان

قیمت پیش بینی شده برای هر جلد (حدود ۳۰۰ صفحه) ۱۵ مارک.

کتاب ارزشمند استیوان مزاروش به نام "فراسوی سرمایه" هم اکنون به فارسی برگردانده شده است. اما از آنجا که مشکلاتی در راه تأمین مالی انتشار کتاب و بخش آن وجود دارد، از علاقه مندان درخواست شده، جلد اول کتاب را پیش خرید نمایند و به توزیع آن یاری رسانند.

علاقه مندان می توانند مبلغ پیش بینی شده هر جلد کتاب را به حساب انتشارات سنبله واریز نموده و رسید بانکی را به همراه نام و آدرس خویش به نشانی این انتشارات بفرستند.

نشانی: Sonbole c/o Copystube

Grindelallee 32, D- 20146 Hamburg, Germany

Tel: (0049) -40 - 456193

Fax: (0049) -40 - 458643

حساب بانکی:

Hamburger Sparkasse, blz: 20050550, konto

Nr. 1238120685

۴- بین سال ۱۹۹۲ (سال تشکیل کنفرانس محیط زیست در ریودوژانیرو) و سال ۱۹۹۶ مساحتی بیش از کل سرزمین دانمارک از جنگلهای باران زای آمازون به آتش کشیده شده و نابود گشته است.

۵- به گزارش نیویورک تایمز در سال ۱۹۹۴ بیش از ۴ میلیون طفل در آفریقای سیاه بیش از رسیدن به سن ۵ سالگی از میان رفتند و بیش از یک سوم کودکان آفریقائی دچار سوء تغذیه هستند.

۶- گارخانه برق مسلط بر رودخانه هودسن در ایالت نیویورک هر سال با مکیدن آب رودخانه دهها میلیون ماهی را نابود و آب رودخانه را آلوده می کند. مجموعه کارخانه های برق آمریکا در سال ۶ تریلیون گالن آب را مکیده و موجب مرگ صدها میلیون ماهی می شوند.

۷- نیمی از جمعیت کره زمین فاقد ابتدائی ترین وسائل بهداشتی هستند.

۸- نزدیک به دو میلیارد نفر از جمعیت کره زمین با درآمد یک دلار در روز زندگی

۱- در هند ۴۴ میلیون کودک در حال بردگی کار می کنند که بسیاری از آنان پس از سن ۱۴ سالگی دیگر در آن بیغوله ها جای نمیگیرند و بیرون انداخته می شوند.

۲- تجاوز جنسی و شکنجه کودکان نه تنها در هند بلکه در سراسر جهان بطور گسترده ای در حال افزایش است.

۳- طبق گزارش یونسکو تنها در تایلند دو میلیون فاحشه وجود دارد که سن ۸۰۶۰۰۰ نفر از آنها زیر ۱۴ سال است. طبق گزارش دیگری نزدیک به ۱۰ هزار پسر ۶ تا ۱۴ ساله در سریلانکا به فاحشه گی کشانده شده اند و مشتریان آنها تقریباً همگی از اروپا و امریکا هستند، چرا که اروپائیان و امریکائیان برای گریز از بیماری ایدز بطور فزاینده ای به دنبال دختران و پسران خردسال می گردند و از اینرو فروش پسران و دختران ۸ تا ۱۴ ساله بعنوان فاحشه بطور وحشتناکی رو به گسترش است.





## " به خود آئیم "

### بابک

حاصل دو دوره ریاست جمهوری اسلامی چیزی نبود جز شکست برنامه های معروف به تعدیل اقتصادی. حاصل این برنامه تورم افسار گسیخته، بیکارسازیهایی وسیع، فساد گسترده حکومتی، بدهی های سنگین به سرمایه های بین المللی و در یک کلام خانه خرابی بیش از پیش توده های مردم. رفسنجانی می خواست برنامه های تعدیل اقتصادی را بدون رفرم سیاسی پیاده کند، با حفظ ترکیب کلی رژیم، روابط اقتصادی را به حالت عادی در آورد. در عمل پیاده کردن این برنامه ها با ماهیت خود رژیم تصادم کرد و منجر به شکست برنامه ها و عمیق شدن بحران شد. وضعیت سیاسی - اقتصادی رژیم در پایان دودوره ریاست جمهوری رفسنجانی نه تنها نشانه هایی از بهبود اوضاع نداشت، بلکه اوضاع هرچه بیشتر در حائیه ای از ابهام و تیرگی فرو رفته بود. از لحاظ روابط خارجی، رابطه با امریکا علیرغم روابط پنهانی، همچنان سرد باقی مانده بود، روابط با اروپا در پی به تعویق افتادن باز پرداخت بدهی ها و اعلام رای دادگاه میکونوس رو به سردی و انجماد گذاشت. به لحاظ داخلی پایان جنگ باعث گشت که روحیه مبارزاتی کارگران و توده ها مجدداً شکل بگیرد.

خواسته هایی که بر اثر جنگ سرکوب شده بود، پس از دوران جنگ دوباره مطرح شدند. اعتصابات کارگری زیادی در این دوران صورت گرفت، شورشهای شهری نشان از ناراضی مردم از اوضاع داشت. نامه اعتراض آمیز نویسندگان نسبت به سانسور حاکم و غیره حکایت از فشار از پائین برای بدست آوردن حداقل آزادیهای سیاسی، فردی و اجتماعی بود. خواسته هایی که عملاً باعث به زیر سؤال رفتن کل حاکمیت می شد. رژیم مواجه با یک تناقض پیچیده شد، از سونی ضرورت بازنگریها و تغییراتی در سیاستهای داخلی و خارجی خویش، برای پیشبرد سیاستهای اقتصادی و از سوی دیگر خود این بازنگریها و تغییرات موجودیت رژیم را به زیر سؤال می برد، به بیان ساده تر پیشرفت اقتصادی بدون تحولات سیاسی میسر نبود.

اما دامنه این تحولات سیاسی فراتر از چهارچوبهای رژیم بود و می توانست ارکان رژیم را بهم بریزد، از اینرو بود که بندهائی که پس از روی کار آمدن رفسنجانی تا حد مختصری شل گشته بود خیلی سریع مجدداً سفت گشت. پتانسیل کارگران و زحمتکشان و بطور کلی جامعه به حدی بود که از هر روزنه ای برای پیشروی بیشتر استفاده می کردند و این برای رژیم خطرناک بود. سرکوب شورشها، بستن روزنامه ها و مجلات مستقل، سرکوب کانون نویسندگان، سرکوب اعتصابات کارگری، تشدید فشارهای اجتماعی همگی در خدمت آن بود تا به جامعه یاد آوری شود که منظور از تعدیل اقتصادی، چیزی جز باز گذاشتن دست سرمایه داران داخلی و خارجی برای غارت نبوده و نیست. و به لحاظ سیاسی، هر حرکت مستقل از رژیم و هر کانالی برای ابراز مخالفت با حکومت به وحشیانه ترین شکلی سرکوب می گردد.

انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری اسلامی و اعلام نتیجه آن (پیروز شدن محمد خاتمی)، بحثهای زیادی را حول این مسئله دامن زده است. اگر از نقطه نظر داخلی (درون رژیم) این انتخابات نوعی جابجائی قدرت در میان جناحهای درونی رژیم محسوب می شد ولی از نقطه نظر اپوزیسیون رژیم، این انتخابات فراتر از آن بود و یک سری سردرگمی ها را بوجود آورده است. برخی جریانها دست به تغییر تاکتیک خود زده اند. بلاشک این انتخابات حاوی یک سری درسها و آموزشها می باشد که با جمع بندی آنها بهتر می توان موقعیت رژیم، روحیه کارگران و توده های مردم و بالاخره جایگاه اپوزیسیون را در روند جاری و آتی ترسیم و درک کرد. قبل از پرداختن به انتخابات اخیر، میبایست کمی به عقب بازگشت تا بهتر بتوان دلایل و انگیزه های انتخابات اخیر را فهمید.

با پایان گرفتن جنگ ایران و عراق، اقتصاد کشور در معرض ورشکستگی کامل قرار گرفته بود. هشت سال جنگ خانمانسوز، تمامی منابع و ذخایر اقتصادی و انسانی را به هدر داده بود و عملاً امکان ادامه جنگ ارتجاعی را برای رژیم نامیسر ساخته بود و از این رو هیچ چاره ای را جلوی پای رژیم نگذاشته بود مگر اینکه با خفت هرچه تمامتر، صلح با عراق را بپذیرد و به قول رهبر جنگ طلبش جام زهر را سر بکشد. فاکتور دیگر در این میان ناراضی و مخالفت عمومی با ادامه جنگ بود که رژیم را وادار به پایان دادن به جنگ کرد. پایان جنگ، در عین حال پایان یکپارچگی ظاهری رژیم بود. جنگ سرپوشی بود بر تضادهای جناحی درون رژیم. با ختم آن زمینه برای شدت یابی این تضادها فراهم گشت. معضل اساسی، بازسازی اقتصادی بود، عرصه ای که تضادها را شفاف تر کرد. سروسامان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی در صدر برنامه های رفسنجانی، بعنوان جناح سازنده رژیم قرار داشت. سیاستهای این جناح عبارت بودند از بازسازی اقتصادی - اعلام پایان دوران اقتصاد جنگی - محدود کردن دخالت دولت در اقتصاد - هر چه خصوصی تر کردن اقتصاد - سبک کردن بار تعهدات دولتی مانند سوسیدها و غیره - تک نرخی کردن ارز، همگی در جهت راه اندازی چرخه اقتصاد ناتوان و بشدت صدمه دیده ایران بود که از زمان روی کار آمدن نظام اسلامی در یک حالت بی ثباتی دائمی به سر می برد. در این مسیر رفسنجانی بعنوان رئیس جمهوری از پشتیبانی سرمایه بین المللی بطور کلی برخوردار بود.

مشخصاً برنامه اقتصادی این جناح برگرفته شده و کپی از نسخه اصلی صندوق بین المللی پول بود که در این دوران برای کشورهای عقب نگهداشته شده پیچیده شده بود. خط امامیها که با پایان جنگ موقعیت رو به تضعیفی داشتند با رئیس جمهور شدن رفسنجانی عملاً از صحنه سیاسی کنار گذاشته شدند. در این دوران جناحهای رژیم به دو جناح اصلی مبدل شده بودند جناح چپ و جناح راست، هرچند که در خود این جناحها، طیفهای گوناگونی وجود داشتند.

صحنه سیاسی رژیم کنار گذاشته شده بودند با اوج گیری اختلافات میان دو جناح حاکم وارد صحنه شدند. این جناح با گروه کارگزاران سازندگی (جناح طرفدار رفسنجانی) وارد یک اتحاد تاکتیکی به منظور مقابله با برتری طلبی های جناح ناطق نوری شدند. نتیجه این اتحاد عمل محمد خاتمی بود که سرانجام بعنوان کاندید مشترک وارد کارزار انتخاباتی شد. کاندیداتوری خاتمی مورد پشتیبانی تمامی تکنوکراتها، اقتصاددانها، سرمایه داران صنعتی، ائتلاف متوسط و بخش وسیعی از توده ها قرار گرفت و در روزهای آخر حتی مورد پشتیبانی اپوزیسیون قانونی رژیم مانند نهضت آزادی، سروش، پیمان و دیگران هم قرار گرفت. از سوی دیگر جناح خامنه ای - ناطق نوری با قبضه کردن تمامی ارگانها، اسبشان را زین کرده بودند برای پریدن آخرین مانع. این جریان با انصار حزب الله، با بسیج و سپاه، با اتحاد حوزه و بازار درصدد کنترل تمامی حاکمیت بود. در واقع می توان گفت که شرایط سیاسی و تضادهای درونی رژیم به مرحله ای رسیده بود که بطور خودبخود این انتخابات تبدیل به یک صحنه زورآزمایی میان جناحهای حاکمیت شد.

باند غالب (خامنه ای و ناطق نوری) با استفاده از رادیو و تلویزیون و برخی روزنامه ها و با استفاده از منبر و مساجد سعی کرد پشتیبانی توده ها را در جهت سیاستهای خویش بدست آورد. در مقابل جناح رقیب با مطرح کردن شعارها و برنامه هایی که با خواسته ها و تمایلات جامعه تا حدودی همخوانی داشت، سعی کرد کارگران و زحمت کشان را به صحنه انتخابات بکشاند. تاکتیکی که قبلاً هم استفاده شده بود و کارانی خودش را نشان داده بود. از اینرو بود که کاندید این جناح با طرح یکسری شعارهای شبه لیبرالی توجه بخشهای وسیعی از مردم را به خود جلب کرد و خیل عظیمی از نیروهای متضاد را حول شعارهای خویش گردآورد. هم زمان جامعه شاهد توحش افسار گسیخته انصار حزب الله، فشار بیشتر بر روی زنان، حمله به هرنوع تظاهر ضد ولایت فقیهی و در مجموع ایجاد رعب و وحشت بیشتر از سوی جناح خامنه ای - ناطق نوری بود. نکته ای که تأکید بر آن اهمیت دارد، اینست که دستجات اوباش و چماقدار و تمامی چاقوکشان حزب الهی وابسته به کل رژیم و مورد تأیید تمامی جناحهای حاکم می باشند، منتهی آنچه که گهگاه بصورت یک تضاد در میان جناحهای درونی رژیم نمودار میگردد، همانا شکل استفاده از این دستجات و شعاع استفاده از این اوباش می باشد. جناح غالب امروزه از این دستجات علیه خود باندهای درونی خود حکومت هم استفاده می کند، که این با مخالفت باندهای رقیب روبرو شده است. پس اگر بخواهم خلاصه کنم ویژگی این دوره در حاد شدن اختلافات درونی رژیم بر سر تصاحب مقام ریاست جمهوری بود و همین باعث بقول خودشان گرم شدن تنور انتخابات بود. در نهایت خاتمی برنده این انتخابات شد، امری که اگر چه برای اپوزیسیون خارج از کشور غیر منتظره و سرگیجه آور بود ولی برای داخل از یک هفته مانده به روز انتخابات امری تقریباً مسجل بشمار می رفت. او اگر چه ماحصل اتحاد چند جناح می باشد اما نماینده رسمی هیچکدام از این جناحها نیست. تا آنجا که به او مربوط می شود او نیامده تا چیزی اساسی را تغییر دهد، بر عکس توهمات واهی که این روزها جریانات سلطنت طلب و دارودسته های شبه لیبرالی و حتی اکثریتی و توده ای

با غروب رفسنجانی، امید به استحاله رژیم که از سالها پیش بوسیله امپریالیستها و برخی جریانات سیاسی داخلی تبلیغ و موعظه می گشت به زیر علامت سؤال جدی رفت. موضوع آینده رژیم حتی برای طلبکاران غربی خود رژیم هم یک سؤال بدون پاسخ بود. تقریباً آرایش و صف بندی درونی رژیم هم از شروع دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی شروع به تغییر کرد. جناح ناطق نوری با آشکار شدن نتایج سیاستهای تعدیل اقتصادی صف خویش را از جناح رفسنجانی جدا کرده و به صورت جناحی مستقل که روزبه روز با پیشروی خزنده در درون دستگاههای حکومتی به موقعیت برتری در سلسله مراتب حکومتی دست می یافت، خودش را مطرح می کرد و بصورت یک رقیب جدی برای جناح رفسنجانی در آمد. این جناح که از پشتیبانی خامنه ای برخوردار بود با کنترل مجلس، شورای نگهبان و با حمایت بازار درصدد تسخیر آخرین سنگر (قوه مجریه) و عملاً می خواست تبدیل به یگانه قدرت حاکم در درون رژیم شود. این منظره کلی مناسبات درونی رژیم در مقطع انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری بود. تجربه ای که از این دوران می توان گرفت، اینست که رژیم با ترکیب کنونی قادر به پیشبرد برنامه های درازمدت خویش نیست. ارتجاع حاکم، حتی برای تبدیل شدن به یک حکومت متعارف چاره ای جز تسویه حساب درونی ندارد و خود این تسویه حساب می تواند به قیمت موجودیت تمام رژیم تمام شود. رفسنجانی از این تسویه حساب وحشت داشت. او خواست با جابجانی چند مهره و حذف یک جناح و در عین حال با حفظ ترکیب کلی رژیم، اصلاحات اقتصادی را پیاده نماید و حکومت را به یک حکومت متعارف تبدیل نماید. تجربه دوران رفسنجانی ثابت کرد که معضل کنونی ایران، سیاسی است تا اقتصادی. آن تجربه و آن سیاست شکست خورد و بدلیل ماهیت رژیم گریز ناپذیر بود.

با این تفسیر به مقطع انتخابات اخیر می رسیم. آنچه که به این انتخابات ویژگی خاصی می بخشید آن بود که بر خلاف دوره های قبلی که جناحهای رژیم بر سر کاندیدای معینی تفاهم داشتند (کم و بیش)، این بار جناحهای اساسی رژیم کاندیداهای خاص خودشان را داشتند. در دوره های قبل تا زمان مرگ خمینی، اساساً این شخص خمینی بود که کاندیدای مورد نظر رژیم را تعیین می کرد و همه جناحها علیرغم موافقت و یا مخالفت با آن مجبور به پیروی از خط خمینی بودند. پس از مرگ خمینی، شخصیت و وزنه سیاسی رفسنجانی در میان همه جناحها از چنان اهمیتی برخوردار بود که دیگر کاندیداها بخت و اقبالی در مقابل او برای احراز این پست نداشتند. بنابر این در دوره های گذشته نوعی از تفاهم برای احراز پست ریاست جمهوری در میان جناحهای رژیم وجود داشت و مبارزه انتخاباتی در واقع نمایشی بود برای خالی نبودن عریضه حال آنکه در این دوره رژیم عملاً به دو جناح تقسیم شد. روند رویدادها باعث صف آرایی این دو در مقابل هم گردید. جناح رفسنجانی قبلاً تلاش کرده بود تا با دستکاری در قانون اساسی شرایط قانونی برای باقی ماندن رفسنجانی در پست رئیس جمهوری را فراهم آورد که با مخالفت خامنه ای و ناطق نوری روبرو شد. پس از این تلاش ناموفق عملاً جناح رفسنجانی که از پشتیبانی سرمایه های بین المللی برخوردار بود، بدون کاندید ماند. خط امامی ها و یا جناح تندرو که مدتها از

اینرو بشدت از اپوزیسیون دلسرد شده و تجربه به آنان ثابت کرده که امید چندانی نمیتواند به اپوزیسیون داشته باشد.

سومین دلیل اینست که رژیم تمامی کانالها و منافذ و راههای عملی برای مبارزه با رژیم را بسته و سرکوب نموده است. رژیم تمامی حرکات مستقل را بی امان و بی رحمانه سرکوب و متلاشی می سازد، تنها کانالی که برای توده ها بازممانده، استفاده از تضادهای درونی رژیم می باشد.

از طریق این مجرا، با دفاع از یک جناح و یا یک فرد، مخالفت خودشان را با اوضاع حاکم به نوعی نشان می دهند و از این طریق اعتراض خودشان را نسبت به شرایط بیان می نمایند. پس بطور خلاصه، علت حضور مردم در انتخابات اخیر را گذشته از سنتهای تاریخی می توان اینطور تفسیر کرد که اولاً بخشی از رژیم برای مقابله با جناح رقیب نیاز به حضور نسبتاً وسیع مردم داشت و از سوی دیگر مردم هم بطور غریزی احساس می کردند که با حضور خویش در انتخابات، ضمن حمایت از این جناح شاید بتوانند به بخشی از منافع خویش دست یابند، در عین حالیکه به سیاستهای سرکوب و شبه فاشیستی رژیم نیز اعتراض می نمایند. شرایط و حال و روز مردم در ایران پمانند شخصی است که بر روی دهانش بالشی گذاشته اند و تنها به او اجازه داده اند که از میان منافذ بالش اکسیژنی بگیرد تا خفه نشود. طبیعی است که شخص در چنین حالتی بدنبال هر فرصتی است تا بتواند کمی فشار بالش را کمتر کند تا هوای بیشتری استنشاق نماید.

اما این انتخابات و نتیجه آن برای جمهوری اسلامی خالی از فایده و مزایا نبود. جمهوری اسلامی که تا قبل از انتخابات به لحاظ اقتصادی در موقعیت بدی قرار داشت و با بحران بدهی مواجه گشته بود و روز بروز حمایتهای خارجی را از دست می داد و برای بدست آوردن وامهای جدید با مشکل مواجه شده بود امروز از تصدق این انتخابات، نیروی تازه ای یافته است، قراردادهای معلق گذشته، آرام آرام درحال اجرا شدن میباشند سرمایه گذاری و دادن وامهای جدید راه هستند، روابط با اروپا و امریکا آرام آرام رو به سمت بهبود دارد. بدلیل شرکت مردم، رژیم از یک حقانیت در نزد محافل بین المللی برخوردار گردیده و معجزه اینکه خط استحاله رژیم که می رفت به گور سپرده شود مجدداً در سطح وسیع تری عنوان می شود و رژیم چهارسال وقت دارد تا توده ها را در صبر و انتظار بیشتر نگهدارد.

و اما بالاخره اینکه این انتخابات نشان داد که تا چه حد ما کمونیستها از واقعیتهای عینی جامعه مان دور افتاده ایم. واقعیت اینست که موقعیت کمونیستها و بطور کلی جنبش کمونیستی در اوضاع و احوال سیاسی امروز ایران، بقدری ضعیف وبدون وزن و تأثیر است که نمی توان شرایطی بدتر از این را تصور کرد. فاصله زیادی همواره میان جنبش کمونیستی و جنبش توده ها و به خصوص کارگران وجود داشته و دارد. برای آن ها که گوش شنوا و چشمانی باز دارند، وضعیت امروز بازگوکننده آن است که جنبش ما (اگر بشود از جنبش به معنای واقعی کلمه نام برد؟؟) جنبش محافل و گروههای منزوی و مجزاست، جنبش خرده کاری و پراکندگی، جنبش سردرگمی و بی برنامهگی که این روزها به جنبش بی عملی هم تکامل پیدا کرده است، می باشد. ما هیچ ارتباطی (ارگانیکی) با کارگران و زحمتکشان نداریم و جز نظاره گری جامعه هیچ تأثیری بر روند اوضاع نداریم و تا زمانی که چشمانمان را بر روی این حقایق بیندیم و بر روی آنها سرپوش بگذاریم، حال و روزمان همین است که هست و جز عده ای مدعی بی عمل چیز دیگری نخواهیم بود. به خودآئیم و خودمان را آنطور که هستیم، ارزیابی کنیم نه آنطور که دلمان می خواهد.

۹۷/۹/۱۷

در سطح افکار عمومی خارج از کشور پروراندند، او نیامده تا بناکننده جامعه مدنی در ایران باشد و یا پایه های لرزان و سست شده آن را استوار گرداند، او قصد بیزر سؤال بردن ارکان رژیم را ندارد، او آمده تا امید به استحاله رژیم از درون چه در سطح جامعه و چه در سطح بین المللی را هم چنان زنده نگهدارد، او نماینده توهم استحاله رژیم است، توهمی که از رفسنجانی شروع شده و هم چنان ادامه دارد. امروز شرایط سیاسی و اجتماعی در ایران به شکلی است که هرگونه گشایش سیاسی در نهایت فراتر از مرزها و چهارچوبهای رژیم می رود، و این را تمامی جناحها و منجمله خاتمی بخوبی می دانند، آنچه که او حداکثر در پی اش می باشد، بزرگ کردن رژیم همراه با اصلاحاتی مختصر از بالا و بدون دخالت مردم است.

تا آنجا که به خودحکومت برمی گردد، او فقط برای این در این جایگاه فرار گرفته تا تعادل قوانی که می رفت با پیروزی ناطق نوری به نفع جناح غالب برهم بخورد را دوباره برقرار سازد. شک نیست که امروز نمی توان از نظام حاکم بعنوان یک نظام یکدست (به لحاظ سیاسی) نام برد، واقعیت این است که نظام به چند جناح تقسیم شده اما این تقسیم بندی و میزان آن در حد و اندازه ای نیست که آنها را به رودرونی و مصاف کامل بکشاند. ساختار و بافت رژیم از سونی و شرایط و اوضاع و احوال سیاسی از سوی دیگر به نوعی است که علیرغم اختلافات و کشمکشهای گاه علنی و گاه غیرعلنی باندهای درونی رژیم، آنجا که مسئله بر سر کلیت رژیم باشد، آنها به سازش و همدستی با یکدیگر می رسند. از این روست که جناحها به روشهای خزنه و درازمدت حذف یکدیگر رو آورده اند. نکته دیگری که در این میان قابل توجه و بررسی است، حضور و شرکت گسترده مردم در انتخابات اخیر است که باعث حیرت و شگفت زدگی همه ناظرین خارجی و بخصوص اپوزیسیون خارج از کشور شده است و بحثهای زیادی را حول وحوش این موضوع درمیان مخالفین سیاسی دامن زده است. واقعیت اینست که دلایل چندی باعث حضور مردم در انتخابات شده است که مختصراً به آن اشاره می کنم.

اولین دلیل جنبه تاریخی دارد، بدلیل استبداد مطلقه سیاسی در طول قرون متصادی و شکل نگرش سنتهای دموکراتیک سیاسی و لذا نبودن احزاب سیاسی، جامعه همواره بدنبال اشخاصی بوده که بتوانند توده های زحمتکش را از رنج بی پایان و خفقان دائمی، برای مدت کوتاهی هم که شده نجات دهند. صحنه سیاسی ایران بخصوص درصد ساله اخیر، تکرار دائمی آمد و رفت مستبدین است که توده ها در لحظاتی، آنانرا ناجیان خویش از دست ظالم قبی می دانسته اند. بهمین دلیل روحیه شخصیت پرستی بصورت یک سنت در آمد. جامعه راه رهانی خویش را نه از طریق احزاب، تشکلات و کانونهای سیاسی و دموکراتیک که دارای برنامه، اهداف و سیاستهای روشن ومعین باشند جستجو می کند بلکه این افراد هستند که چنین نقشی را برای توده های مردم در تحولات سیاسی ایفا می نمایند و از همین روست که شکست پشت شکست و خیانت به آرمان جامعه به موضوعی متداول تبدیل گردیده است.

دومین دلیل جنبه عینی دارد. ۱۸ سال تجربه مستقیم کارگران و زحمتکشان و مردم بطور کل به آنان ثابت کرده است که مخالفین رژیم علی رغم ادعاهای زیاد، قادر به ارائه آلترناتیو قابل قبولی برای آنان نبوده اند و هیچ سازمان و برنامه عملی برای مبارزه با رژیم و سازماندهی توده ای و هدایت مبارزات آنان ندارند. کارگران و توده های مردم در هر مبارزه عملی کاملاً تنها هستند و نیروئی نیست که بتواند به مبارزه آنها جهت و شکل بدهد و پیوندی مابین مبارزات پراکنده آنها برقرار سازد، از

## برگی از تاریخ مبارزه طبقاتی در آلمان

نویسنده: والتر مولر - ینج

ترجمه آزاداز: ناصر سعیدی

## روند جنبش اعتصابی

اعتصابات خودجوش ۱۹۶۹ طی مدت زمان محدود ۱۸ روزه یکی پس از دیگری به وقوع پیوستند. در آنها ۱۴۰ هزار تن از ۶۹ مؤسسه شرکت کردند. مراکز ثقل این اعتصابات در صنعت عبارت بودند از: صنعت فولاد، کشتی سازی، صنعت کاربروری فلز و معادن زغال سنگ رور و زار. در اواخر جنبش اعتصابی، اعتصابات خودجوشی در صنعت نساجی و در خدمات دولتی پدید آمدند. برعکس، جنبش اعتصابی ۱۹۷۳ در چند موج و تقریباً در طول تمام سال جریان داشت. در آن حدود ۲۷۵ هزار کارگر در حداقل ۳۵۵ مؤسسه شرکت کردند. خصلت نمای این جنبش اعتصابی این بود که این بار تعداد زیادی از مؤسسات کوچک و متوسط نیز در آن شرکت داشتند. مراکز ثقل این اعتصابات در صنعت - همچون اعتصابات ۱۹۶۹ - عبارت بودند از: صنعت فولاد، صنعت کاربروری آهن و معادن زار. درخشش خدمات دولتی تنها اعتراضات و اعتصابات پراکنده ای بوقوع پیوست.

نقطه عزیمت این جنبش، اعتصاب در صنعت فولاد "توردراین وستفالن" بود. در اینجا نارضایتی از اضافه دستمزد ۱۵ درصدی در تعرفه که در ژانویه به دست آمده بود - تعرفه ای که در جهت تثبیت اقتصاد بود - بویژه عمیق بود. این نارضایتی از همان رأی گیری در مورد قرارداد تعرفه خود را نشان داد. کارگران فولاد که برای اعتصاب آماده شده بودند، در رأی گیری دوم با اکثریت بزرگی بر علیه توصیه های هیئت رئیسه اتحادیه فلز رأی دادند. نتیجه رأی گیری به شرح زیر بود:

وآجدین حق رأی	۱۵۴۳۶۳ تن	۱۰۰ درصد
رأی های داده شده	۱۲۱۰۹۰ تن	۷۸/۵ درصد
رأی های مثبت (به تعرفه)	۴۰۱۰۱	۲۶ درصد
رأی های منفی (به تعرفه)	۸۰۶۱۲	۵۲/۲ درصد
رأی های باطله	۳۷۷	

مدت کوتاهی پس از امضای قرارداد تعرفه جدید، اولین اعتصاب پدید آمد. هدف آن به کرسی نشاندن افزایش دستمزدهای اضافه بر تعرفه در سطح مؤسسه بود. در فوریه ۱۰۰ تن از کارگران کارخانه قه قفل سازی "هولس بک و فورتس" واقع در ولبرت به یک اعتصاب دوهفته ای دست زدند.

چند روز بعد، ۱۵ هزار کارگر سه کارخانه هوش در دورتموند اعتصاب کردند. کارگران هوش دورتموند همچون در سپتامبر ۱۹۶۹، جزو اولین مجتمع هائی بودند که دست به اعتصاب زدند. بیش از ۴۰ کارگر کارخانه های مانس مان دویسبورگ - هوکینگن دراویل مارس به یک اعتصاب ده روزه موفقیت آمیز دست زدند. در آوریل درکل کنسرن فولکس واگن چند اعتصاب شد که در آنها بیش از ۱۰ هزار تن شرکت کردند. مرکز ثقل اعتصاب در ماه مه به "مان هایم" تغییر

## جنبش اعتصابات خودجوش سال ۱۹۷۳

اعتصاباتی که توسط اتحادیه ها فراخوان شده و یا در چارچوب قوانین تنگ موجود قرار ندارند، در رسانه های گروهی اغلب "اعتصابات وحشی" توصیف می شوند. از آنجا که کلمه "وحشی" بار منفی دارد، این اعتصابات از جانب کارگران و اتحادیه ها "اعتصابات خودجوش" نامیده می شوند. البته غالب آنها می دانند که این اعتصابات آنگونه "خودجوش" نیستند که احتیاج به آمادگی، قرار و مدار و سازماندهی نداشته باشند.

حتی برای آلمان فدرال که از نظر اعتصاب فقیر است، اعتصابات خودجوش پدیده جدیدی نیستند. سازماندهی سرمایه دارانه کار و استثمار روزمره، مناسبات مختلف برای اعتصابات خودجوش پدید می آورند. در هنگام (مذاکرات) تعرفه نیز اغلب، اعتصابات خودجوش متحقق می شوند.

این گونه اعتصابات (در هنگام مذاکرات تعرفه) اعتصابات اخطارآمیز با دامنه محدود هستند که اتحادیه ها از آنها استقبال می کنند و در برخی موارد آنها را برمی انگیزند. در اتحادیه فلز اعتصابات اخطارآمیز به هنگام جنبشهای تعرفه تقریباً مرسوم شده اند. ظاهراً اینها قرار است جایگزین اعتصابات رسمی بزرگ شده و از وقوع آنان جلوگیری کنند. زیرا بوسیله اعتصابات اخطارآمیز، قدرت اقدام به اعتصاب - با هدف دستیابی به یک سازش مناسب تر - نمایش داده می شود. همچنین این اعتصابات امکانی به اعضای مبارزه جو می دهند که مبارزه طلبی شان را در آکسیون های محدود به نمایش در می آورند. آنچه برای آلمان فدرال جدید است، آن جنبش های اعتصابی خودجوشی هستند نظیر جنبش های سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۳ که نارضایتی توده ای علیه نتایج سیاست تعرفه را منعکس می کنند و بخش بزرگی از طبقه کارگر در آنها شرکت می کنند. این نوع جنبش های اعتصابی بیان یک انتقاد عملی علیه سیاست رسمی تعرفه هستند. کارگران اعتصابی در سال ۱۹۶۹ عقب ماندگی دستمزدها را که نتیجه نزدیکی اتحادیه ها به سیاست درآمدها بود، برطرف کردند. اتحادیه ها ناگزیر شدند باتوجه به جنبش توده اعتصابی، از کارفرمایان خواستار خاتمه قراردادهای تعرفه و جلو انداختن مذاکرات تعرفه شوند. در سال ۱۹۷۳، اعتصابیون از کاهش دستمزدهای واقعی شان - از طریق تورم و اضافه دستمزدهای ناکافی در تعرفه ها - جلوگیری کردند. تنها چند هفته بعد از انعقاد قرارداد تعرفه اتحادیه فلز اولین گروه های اعتصابی خواهان افزایش دستمزد اضافه بر قرارداد تعرفه شدند. تقریباً در سراسر سال ۷۳ کارگران برای افزایش دستمزد بخاطر تورم به اعتصابات خودجوش دست زدند. این موج اعتصابات خودجوش بیان بحران برنامه ای است که اتحادیه های آلمان غربی در پراتیک و سیاست شان دچار آن شده اند.

بود که برخلاف سال ۱۹۶۹، ابتکار عمل در اعتصابات اغلب با اقتدار پائینی کارگران مزدی (کارگرانی که روی باند کار می‌کردند، کارگران خارجی، زنان مزدگیر) بود و از سوی دیگر این که گروه‌های مذکور در کنار خواست اضافه دستمزد بخاطر تورم، خواسته‌های خاص دیگری نیز مطرح می‌نمودند. در اکثر اعتصابات خواست افزایش دستمزد بخاطر تورم مطرح می‌شد. در تقریباً تمامی موارد این خواست به شکل یک مبلغ معین اضافه دستمزد طرح شد، یا در شکل یک مبلغ ثابت (۳۰۰ مارک) یا به شکل اضافه دستمزد بابت هر ساعت (۶۰ فنیک، ۷۰ فنیک، یک مارک). به جز در موارد محدودی که موفقیت کامل بدست آمد (مثلاً در پی‌یربورگ) اعتصابیون تنها به بخشی از خواسته‌هایشان دست یافتند و در مواردی آنها می‌بایست شکست آشکاری را می‌پذیرفتند. بخشی از خواسته‌ها از طریق تعداد زیادی از مقررات ویژه که بین مدیریت و شورای کارخانه در سطح کارخانه بسته شد، متحقق شد.

در ماه مه اتحادیه فلز مبلغ ۲۸۰ مارک، که بایستی یک بارپرداخت می‌شد، برای رشته فلز از طریق مذاکره بدست آورد. این مبلغ بعنوان "اضافه دستمزد ویژه فولاد" پرداخت شد. اما اتحادیه فلز نتوانست برای کارکنان رشته کاربروری فلز مقررات مشابهی که مربوط به افزایش حقوق دوره مرخصی بود، بدست آورد. در بخش خدمات دولتی اتحادیه مربوطه قراردادی بست که طبق آن پول کریسمس از دوسوم دستمزد یک ماه به دستمزد کامل یک ماه افزایش یافت. اما معدنچیان زار دستشان کاملاً خالی ماند.

اگرچه خواست اضافه دستمزد بوضوح مهمترین خواست بود، اما خواسته‌های مبارزه جویانه مربوط به کیفیت کار، نسبت به سال ۱۹۶۹ نقش بسیار بزرگتری داشتند. کارگران اپل که بر روی باند کار می‌کردند، خواهان یک مرخصی ویژه همراه با حقوق بخاطر انجام شیفت‌های ویژه شدند و برای کارگرانی که در شیفت‌های مختلف کار می‌کردند، خواستار تنفس‌های ۳۰ دقیقه‌ای همراه با دستمزد شدند.

کارگران خارجی فوراً برای کاهش سرعت باند، ایجاد مقررات بهتری برای کارگرانی که در مواقع ضروری بجای همکارانشان روی باند کار می‌کنند و ۶ هفته مرخصی توأم با حقوق، اعتصاب کردند. خواسته‌های مرخصی بیشتر و پیوسته در کارخانه‌های دیگری در ازنابروک نیز مضمون مبارزه را تشکیل می‌دادند. در پی‌یربورگ زنان که اغلب خارجی بودند خواستار ملغی کردن پائین‌ترین گروه‌های دستمزدی شدند و در جان‌در خواست تغییر مقررات آکورد مطرح شد. بزرگترین بخش این خواسته‌ها از جانب کارگران خارجی مطرح شد، زیرا آنان بعنوان کارگران ساده تحت فشارهای ویژه ای قرار داشتند. اکثر کارگران خارجی در گروه‌های پائین دستمزدی هستند و بیش از همه تحت فشار کار در قسمت کار روی تسمه نقاله‌ها قرار دارند. بعلاوه آنان بخاطر این‌که وطنشان از آلمان فاصله دارد، احتیاج به مرخصی‌های طولانی‌تر و پیوسته دارند.

### واکنش رهبری اتحادیه‌ها

هیئت رئیسه اتحادیه‌هایی که در رشته‌های شان اعتصاب شده بود، نسبت به اعتصابات واکنش بسیار سخت‌تری در مقایسه با سال

مکان داد. از ۲۹ اعتصاب در این محدوده، بویژه اعتصاب ۵ روزه ۲۵۰۰ کارگر "جان‌در" برجسته بود.

در اواخر مه اتحادیه فلز با اتحادیه کارفرمایان آهن و فولاد توافقی کرد که طبق آن به کارگران فولاد مبلغ ویژه ای پرداخت می‌شد، ولی به شاغلین درصنعت کار بر روی فلز مبلغ اضافی پرداخت نمی‌شد. به دنبال این امر اعتصابات در صنعت کار بر روی فلز افزایش یافت. در ماه‌های ژوئن و ژوئیه تقریباً در ۶۰ مؤسسه اعتصاب شد. بزرگترین این مؤسسات عبارت بودند از: "ولکان و رفت" در برمن با ۵۰۰۰ تن، ذوب آهن "کلوکتر" در برمن با حدود ۶۰۰۰ تن و "هلاکسپ‌اشتات" با ۷۵۰۰ تن اعتصابی. در آگوست جنبش اعتصابی به نقطه عطف خود رسید. در این ماه بیش از ۱۰۰ مؤسسه و حدود ۸۰ هزار تن اعتصاب کردند. در سپتامبر کارکنان بخش خدمات دولتی هانوفر برای اولین بار دست از کار کشیدند. در اکتبر اعتصابات بزرگ در "زار" صورت گرفت. در آنجا ۸۰۰۰ هزار کارگر فولاد به مدت دو روز دست از کار کشیدند و در اواخر اکتبر ۱۳ هزار معدنچی زار سه روز اعتصاب کردند. بخش‌هایی از کارکنان "مانس مان" نیز دو باره دست از کار کشیدند.

به طور خلاصه می‌توان آمار زیر را ارائه داد، ضمن اینکه باید در نظر داشت که ارقام مربوط به تعداد مؤسسات اعتصابی و تعداد اعتصابیون اعداد حداقل هستند:

ماه	تعداد مؤسسات	تعداد اعتصابیون
فوریه	۳	۱۵۵۰۰
مارس	۲	۷۴۰
آوریل	۳	۱۰۰۰۰
مه	۴۶	۵۱۰۰۰
ژوئن	۴۹	۴۳۰۰۰
ژوئیه	۱۵	۱۷۰۰۰
اوت	۱۰۷	۸۰۰۰۰
سپتامبر	۷۹	۲۷۰۰۰
اکتبر	۲۸	۳۰۰۰۰
نوامبر	۲	۱۰۰۰
مجموع	۳۳۵	۲۷۵۲۴۰

آمار فوق نشان می‌دهد که جنبش اعتصابی بسیار از هم گسسته بوده است. حتی در اوت ۷۳- یعنی در نقطه اوج جنبش اعتصابی- یک موج متحد اعتصابی (همچون در سپتامبر ۱۹۶۹) وجود نداشت. این امری شک یکی از بزرگترین ضعف‌های این جنبش اعتصابی بود.

### خواسته‌ها

ازهم گسستگی جنبش اعتصابی در تعدادی از مهمترین اعتصابات در سطوح کارخانه نیز ادامه یافت. علت از یکسو این

بود. هیئت رئیسه اتحادیه معدن و انرژی موضع بسیار خصمانه‌ای نسبت به اعتصابات معدنچیان زار گرفت. از همان اولین روز اعتصاب، رهبری اتحادیه در اعلامیه‌ها و موضع‌گیریهایش کوشید اعتصابات را بخواباند و از گسترش آنها به منطقه رور جلوگیری کند. استدلال وی چندان متفاوت از استدلال کارفرمایان نبود. برخلاف زبان متداول اتحادیه‌ای، رهبری اتحادیه معدن و انرژی از آکسیون اعتصاب وحشی که توسط محافل چپ افراطی بوجود آمدند، سخن میگفت. رئیس اتحادیه معدن در تلویزیون و رادیو حزب کمونیست آلمان را سازمانده اعتصابات معرفی کرد. اگر چه در هفته‌ها و ماههای پیش در صنعت فولاد و آهن چندبار خواسته‌های افزایش دستمزد بدلیل تورم رد شده بود، هیئت رئیسه و رهبری منطقه‌ای اتحادیه معدن و انرژی حقانیت خواسته‌های اعضایشان مبنی بر افزایش دستمزد بدلیل تورم راه سادگی منکر میشدند و آنها را به قرارداد تعرفه‌ای که چند هفته پیش منعقد شده بود توجه می‌دادند. در آن قرارداد افزایش ۹/۶ درصد از زمان ۷۳/۸/۱ قید شده بود، در حالیکه اتحادیه‌های دیگر قبل از آن تاریخ قراردادهایی با بیش از ۱۰ درصد اضافه دستمزد بسته بودند. پس از درهم شکستن اعتصابات در زار، رهبری اتحادیه درجهت "آشای" توطئه بزرگ حزب کمونیست آلمان کوشید. بدین ترتیب رهبری مذکور از همان الگوی استدلال خود در ۱۹۶۹ پیروی کرد. وی در همان موقع نیز مسئولیت وقوع اعتصابات را به گردن کمونیستها و رادیکالهای چپ انداخته بود.

رئیس اتحادیه شیمی - کاغذ-سفالسازی نسبت به اعتصابات خودجوش موضع زیرکانه تری گرفت. اگر چه در رشته وی اعتصابی صورت نگرفته بود ولی وی لازم دید درمورد اعتصابات موضع گیری کند زیرا تعدادی از فعالین اتحادیه مذکور از بیانیه چپ‌های سوسیال‌دموکراتها حمایت کرده بودند. در این بیانیه، اعتصابات خودجوش وسیله مبارزاتی‌ای تلقی شده بود، که "در وضعیت تعرفه‌ای دشوار به اتحادیه‌ها کمک کرد تا فضای مانورشان را گسترش دهند". رئیس اتحادیه شیمی درمقابل استدلال مذکور، در ارگان رسمی اتحادیه عنوان می‌کند که "هر اعتصابی که جدا از سازمان اتحادیه‌ای صورت می‌گیرد همبستگی جمعی را تضعیف می‌کند". زیرا تمامی کارگران این امکان را ندارند که به چنین اعتصابی دست بزنند و بنا بر این کسانی که از طریق چنین اعتصابی دستاوردهایی بدست می‌آورند، نسبت به سایرین عملی ناسازگار انجام می‌دهند. (۱)

### مشکلات سازماندهی اعتصابات

شکستهای بخشا بزرگ در مجتمع‌های منفرد در جنبش اعتصابی نتیجه یک سلسله کمبودهای مربوط به سازماندهی و رهبری اعتصابات هستند. این کمبودها قبل از همه عبارتند از: ۱- جدایی جنبش خودجوش از ارگانهای اتحادیه‌ای کارخانه. ۲- جدایی بین کارگران آلمانی و خارجی و ۳- جدایی مجتمع‌های اعتصابی از یکدیگر. در سال ۱۹۶۹، کارگران فنی که بطور سنتی به اتحادیه‌ها گرایش دارند نیروهای محرکه اعتصابات خودجوش بودند. در جنبش اعتصابی ۱۹۷۳، اقبال با تخصص پائین نیروی فعال و بخشا رهبری کننده بودند. بویژه بسیاری از فعالیت‌های اعتصابی توسط کارگران خارجی صورت گرفت.

۱۹۶۹ نشان دادند. از آنجا که درصنعت فولاد و معادن زار، اعتصابات بلافاصله یا تنها چند هفته پس از انعقاد قرارداد تعرفه آغاز شده بودند، هیئت رئیسه اتحادیه‌ها نمی‌توانستند به آسانی سال ۱۹۶۹ با جلو انداختن مذاکرات تعرفه جان سالم به دربرند. آنها این بار به عدم هرگونه پشتیبانی ازاعتصابات، آنطورکه قوانین کاری اتحادیه‌ها را موظف می‌کند، اکتفا نکردند بلکه کما و بیش به اعتصابات این برچسب را زدند که به اتحادیه‌ها ضربه می‌زنند. آنها همچنین به این بسنده نکردند که کارگران را به سر کار فرا بخوانند، بلکه از طریق اعضای هیئت رئیسه، مدیران کار و شوراهای کارخانه در مبارزات دخالت کردند تا به همراه مدیریت کارخانه اعتصابات را در هم بشکنند.

هیئت رئیسه اتحادیه فلز در قبال اعتصابات در صنعت فولاد نسبت به صنعت کار بر روی فلز طور دیگری واکنش نشان داد. در فوریه و مارس، زمانی که کارگران "هوش" و "مانس مان" اعتصابات را آغاز کردند، هنوز منزوی بودند. هیئت رئیسه اتحادیه با شدت تمام کوشید، اتوریته رهبری اتحادیه را در مقابل اعضا، بازسازی کند.

اما هنگامی که در تابستان موج اعتصابات به صنعت کار بر روی فلز گسترش یافت و قبل از هرچیز دامنه آن وسعت یافت، هیئت رئیسه اتحادیه رفتارش را تغییر داد: رد کردن آشکار اعتصاب جای خود را به فاصله گرفتن از آن داد.

اگرچه هیئت رئیسه از اینک نقش "آتش نشانی کارفرما" را بازی کند، دست برداشت، با این حال به وظیفه حفظ آرامش در قبال اعتصابیون عمل کرد.

رفتار متفاوت هیئت رئیسه اتحادیه فلز در صنعت کار بر روی فلز ناشی از این بود که در اینجا امکاناتی وجود داشت که می‌شد وقوع اعتصابات را نه به گردن سیاست تعرفه بلکه به گردن کارفرمایان انداخت. زیرا اکنون در صنعت مذکور فاصله زمانی بیشتری نسبت به انعقاد قرارداد تعرفه وجود داشت و افزایش قیمت‌ها در تابستان ابعاد تهدیدکننده‌ای یافته بودند، بعلاوه کارفرمایان فلز خواست اتحادیه فلز مبنی بر افزایش حقوق زمان مرخصی را رد کرده بودند.

اینها منجر شد که هیئت رئیسه اتحادیه فلز بطور مشروط برحق بودن اعتصابات در صنعت کار بر روی فلز را برسمیت بشناسند. اما وی کماکان این نظر را که اعتصابات نقد عملی سیاست رسمی تعرفه هستند، رد می‌کرد.

رئیس اتحادیه فلز در اجتماع افراد معتمد و اعضای شورای کارخانه - پس از آنکه موج اعتصاب درصنعت کار بر روی فلز هم فروکش نموده بود- گفت: در رابطه با اعتصابات خودجوش به ما انتقاد شده است که این اعتصابات از اعضا و قانونیت اتحادیه‌ای بیگانه هستند. این امر در گذشته نیز اشتباه بود و اتفاقات روز به هیچوجه تغییری در آن بوجود نیاورده است.

اعتصابات خودجوش سال ۱۹۷۳ همچون اعتصابات سپتامبر ۱۹۶۹ در صنعت فلز بر علیه سازمان اتحادیه نبودند. آنها بر علیه کارفرمایان نشانه رفتند، علت پدید آمدن شان بخشی مربوط به شرایط کار کارخانه و بخشی تاکتیک‌های کارفرمایان صنعت فلز

آلمانی و خارجی شدند. بعنوان مثال در کارخانه های فورد کلن، آمادگی کارگران آلمانی برای اعتصاب پس از آنکه مدیریت اضافه دستمزد بخاطر تورم (۲۸۰ مارک) و پرداخت دستمزد روزهای اعتصاب را پذیرفت، کاهش یافت. کارگران ترک که برای افزایش مرخصی و کاهش سرعت باندها به اعتصاب ادامه دادند، بزودی با برخورد خصومت آمیز همکاران آلمانی شان روبرو شدند. در این میان سیاست اتحادیه در کارخانه و تبلیغات راسیستی رسانه های گروهی نقش زیادی داشتند.

خوشبختانه در این مورد نیز می توان مثالهایی خلاف مورد فوق نام برد. مثلاً در پی ربرورگ در نوسن کارگران فنی آلمانی بازران خارجی - که اعتصاب به ابتکار آنان برپا شده بود - همبستگی کردند. در این میان بی شک این امر که شورای کارخانه وارگان افراد معتمد نیز با اعتصابیون همبستگی نشان دادند، اهمیت داشت.

سازماندهی اعتصاب بویژه این ضعف را داشت که در مؤسسات جداگانه محدود باقی می ماند. عملاً در هیچ موردی میسر نشد که ارتباط و همبستگی ای بین کارخانه های مختلف در یک کنسرن بوجود بیاید. به این ترتیب تماس ناکافی بین رهبری های افراد معتمد در سه کارخانه هوش و یا عدم همبستگی کارکنان کارخانه های دیگر صنعت فولاد، دلایل اساسی شکست اعتصاب بودند. کارکنان کارخانه های کنسرن های بزرگ مثلاً در کوپرز بویش (کنسرن آ-آ-گ) و راین اشتال (کنسرن توسن) عملاً مجبور بودند علیه تمام کنسرن بجنگند، بدون اینکه از طریق اعتصابات حمایتی در کارخانه های دیگر آن کنسرن پشتیبانی شوند. اما در کنسرن فولکس واگن اوضاع طور دیگری پیش رفت. در آنجا تقریباً در تمامی کارخانه ها بطور همزمان اعتصاب شد.

مقاله فوق از سالنامه هایی تحت عنوان KRITISCHES JAHRBUCH سال ۱۹۷۳ برگرفته شده است. کتابهای مذکور از سال ۱۹۷۲ به بعد منتشر شدند. هدف از انتشار آنها بحث انتقادی پیرامون وظایف، سیاست و پراتیک اتحادیه ها ذکر شده است.

۱- توضیح مترجم: نحوه استدلال رئیس اتحادیه شیمی بر علیه اعتصابیون بسیار قابل تعمق است. وی بر عقب مانده ترین احساسات فردگرایانه کارگران تکیه می کند. طبق این استدلال اگر کارگرانی با مبارزه شان دستاوردی کسب کردند و کارگران دیگر نه، دومی ها نباید برای کسب آن دستاوردها کوشش کنند بلکه باید نسبت به اعتصابیون دشمنی و حسادت بورزند. بعبارت ساده تر، اگر همکاری دستمزدش بیشتر شد، نباید تو هم بکوشی تا دستمزد بیشتری بگیری بلکه باید پشت سر وی بزنی تا او هم مزدش کم شود!! رئیس شیمی، کارگران مبارزی را که می بایستی برای دیگران سرمشقی باشند برای مبارزه جویی، بعنوان افرادی تکرو و فردگرا معرفی می کند که گویا خلاف مصالح عمومی کارگران اقدام کرده اند.

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

اما این افشار کارگری در ارگانهای نماینده مصالح کارگران در سطح کارخانه، یعنی ارگان افراد معتمد و شورای کارخانه، علی القاعده به نسبت تعدادشان کمتر نماینده دارند. این دلیل مهمی است برای اینکه نقش و تاثیر افراد معتمد در جنبش اعتصابی ۱۹۷۳ کمتر از سال ۱۹۶۹ بود. دومین دلیل را می توان در موضع آپارات اتحادیه نسبت به اعتصابات ۱۹۷۳ جستجو کرد. افراد معتمد، به مثابه فعالین اتحادیه، طبیعتاً رابطه نزدیک تری نسبت به اعضای ساده با اتحادیه دارند و به همین جهت نمی توانند توضیحات هیئت رئیسه ها و رهبری های محلی اتحادیه را ندیده بگیرند. محکوم کردن آشکار اعتصابات از جانب آپارات های اتحادیه باعث گرایشات انفعالی و منفی در افراد معتمد نسبت به اعتصابات شد. تلاش ارگانهای اتحادیه ای در سطح کارخانه ها برای دورنگه داشتن خود از اعتصابات، آن گرایشی در درون کارگران را که به علت تجربیات کارخانه ای شان نسبت به سیاست نمایندگی اتحادیه ای بی اعتماد بودند، تقویت کرد.

این بی اعتمادی توسط بعضی از گروه های سیاسی، آنجا که توانستند در جریانات دخالت کنند، مورد بهره برداری بسیاری قرار گرفت. این رابطه متقابل توضیح می دهد که چرا رهبری های اعتصاب مستقل از ارگانهای اتحادیه ای بوجود آمدند. بویژه در آنجایی که شورای کارخانه با کارفرمایان همکاری نزدیکی داشت و یا از اینکه خواسته های اعتصابیون را بطور جدی نمایندگی کند سر باز می زد و جاهایی که ارگان افراد معتمد برخورد منفعلی داشت، اعتصابیون کمیته های اعتصاب خود را ساختند، (مثل فورد در کلن، ولو در آخن و هلا در لیپ اشتات). رهبری های اعتصاب که در هیچ کجا هیچ فرد معتمدی در آنان حضور نداشت، می بایست نظر منفی شوراهای کارخانه نسبت به اعتصاب را تقویت می کردند. زیرا رهبری های اعتصاب انحصار شوراهای کارخانه در نمایندگی کارگران را به زیر سؤال برده بودند.

این امر بویژه در جاهایی صادق بود که رهبری اعتصاب بدون حضور شورای کارخانه می خواست با مدیریت مؤسسه مذاکره کند (مثلاً در فورد کلن). البته یکسری مثالهای خلاف موارد فوق را نیز می توان نام برد. مثالهایی که در آنها افراد معتمد و شوراهای کارخانه از اعتصابیون جدا نشدند و بیشتر خود را در رأس اعتصاب قرار دادند، (مثلاً در هوش دورتموند، پی ربرورگ در نویس، کوپربورش در گلزن کیرشن). بخصوص در اعتصابات که اعتصابیون نمی توانستند بر روی حمایت ارگان های اتحادیه ای در کارخانه حساب کنند، جدایی بین کارگران آلمانی و خارجی به مثابه مشکل دیگری ظاهر می شد. کارگران آلمانی - پس از آنکه نمایندگان اتحادیه ای شان خود را کنار کشیدند - در مقابل فعالیتهای چند جانبه همکاران خارجی شان غالباً غافلگیر و مستأصل شدند. اگر هم مشکلات معمول بین کارگران آلمانی و خارجی در مورد درک یکدیگر و رقابت پوشیده، بین آنان قابل رفع بود، جنبه های فولکلور و اشکال مبارزه جویانه ای که کارگران خارجی وارد اعتصابات می کردند، ابراز همبستگی کارگران آلمانی را باز هم دشوارتر می کرد.

اما قبل از همه، خواسته های متفاوت باعث جدایی میان کارگران

## تشکل مستقل کارگری

کره

و بدلیل جذب به نقطه نظرات نزدیکتر، بکناری نهاده شد. ولی یک دست در این تفکر وجود داشت که میبایستی بر آن پای فشرده میشد؛ نشد. و آن اینکه، در ایران بویژه و در سطح جهان بصورت کلی، همواره جنبش کارگری تحت تاثیر و سیطره جریانات روشنفکری بوده است و در آن چیزی کمبودش حس شده است که رفیق یداله اکنون فریاد آنرا مینویسد یعنی استقلال حرکت طبقه و پیشروان آن تا جائیکه حتی برای حرکت خود بخودی طبقه کارگر که زمینه در آنتی گونیسم طبقه دارد و امر درونی است، جریانات روشنفکری نسخه می پیچند. این دخالت و سیطره جریانات روشنفکری همه جا اعمال شده است. در ایران بقول رفیق خرد توده سندیکا و اتحادیه ساخته است و رهبری کرده است. در شک پیشرفته اش انقلاب اکثر و رهبری تمام نمای حزب و تاکید بر آن و اعتد تکیه بر شوراها تا جائیکه همه چیز در وجود حزب خلاصه شد و آنکه که رهبری حزب به انحراف کشیده شد همه چیز مورد سنوال قرار گرفت خلاصه این تاکید بر استقلال از این زاویه اهمیت دارد و بایستی آنرا دنبال نمود و روی آن کار کرد.

اما ادامه بحث در مورد سندیکای مخفی، با توجه باینکه فضای اختیاری بر جامعه و بویژه محیط های کارگری حاکم است. هر حرکت در مورد ایجاد سندیکا و یا هر تشکل کارگری سریعاً زیر ضرب قرار میگیرد. در حال حاضر در ایران آنقدر گرانی و بیکاری وجود دارد که همه بویژه کارگران که در محیط هیچگونه امکانی ندارند را مجبور کرده اند که بصورت فردی دنبال کسب درآمدهای بیشتر باشند. (کارمندان اگر توهین به همه آنها نباشد، بصورتی در رشودگیری مرسوم در جامعه شرکت میکنند و این نوعی اضافه درآمد برای آنهاست) این راهها عبارت است از اضافه کاری، شغل دوم و سوم، در صورت امکان مسافرتی و یا وارد شدن به نوعی دلالتی و یا کسب و کار خرده بورژوازی و غیره. حال این سوال پیش می آید که چرا با وجود این زمینه مساعد جنبش سندیکایی از رونق خاص خود برخوردار نیست. بایستی گفته شود که جنبش خود بخودی کارگری در ایران که ایجاد تشکل صنفی و سندیکا در همین چارچوب می گنجد بخاطر سرکوب شدید الزاماً سیاسی میشود. یعنی کارگران با همه آنتی گونیسمشان تحت تاثیر این محیط خفقان زده و پلیسی قادر نشدند که تشکلات صنفی خود را بوجود آورند و حداقل خواسته های اقتصادی شان را دنبال کنند. طرح سندیکا برای پیگیری خواسته های صنفی، از جانب رژیم یک حرکت و یا مخالفت سیاسی قلمداد میشود. و اگر دقیقتر گفته شود، خواسته ای کمونیستی خوانده میشود، و کسانی که این مطلب را مطرح میکنند بعنوان کمونیست تحت تعقیب قرار میدهند. این حقیقتی است غیر قابل انکار. که البته چندان هم بی ربط نیست. رفیق یداله هم در نتیجه گیری این مطلب را طی توصیه اش بیان کرده است: "مبارزین محیط های کارگری نبایستی بهیچ عنوان فریب دیسه های رژیم را بخورند. مطمئن باشند که در ماهیت پلید و ضدکارگری

کارگر تبعیدی شماره ۳۶ حاوی مطلبی است مربوط به تشکلات مستقل کارگری نوشته رفیق یداله. با توجه به شناختی که از این رفیق دارم، انتظارم این بود که مطلب بسیار پُربارتی ارائه دهد. اما میبینیم که همان کلیشه های همیشگی تکرار و در آخر نتیجه گیری شده که این وضعیت وجود دارد که رژیم سر کیسه را شل کند و تا حدودی اجازه میدهد که تشکلات صنفی کارگری شکل بگیرد. جایی برای پی بردن به راز مبارزین طبقه و جای دیگر اجباراً به این امر تن در میدهد و در آخر رفیق نظرش را چنین ابراز میدارد: "من فکر میکنم که کارگران مبارز و آگاه با درک چنین موقعیتی لازم است که حرکتی متحدانه را برای ایجاد تشکلات علنی خود سازمان دهند". بعد هم از آنها میخواهد که رعایت مسائل امنیتی را بکنند و گول رژیم را نخورند و علاوه بر آن "ضمن تماس با سایر بخشهای کارگری برای ایجاد یک تشکل سراسری و پایدار کارگری گام های عملی را در دستور کار خویش قرار دهند".

من انتقاد رفیق به "راه کارگر" را درست میدانم. چرا که آنها برای اینکه در این زمینه حرفی زده باشند که با دیگران فرقی بکنند، گنده گویی میکنند که بایستی یکپو به کله نردبان پرید و اتحادیه سراسری را بوجود آورد. حال آنکه این مطلب نه تنها در ایران که مورد تاخت و تاز انواع و اقسام دجاله های حاکمیت است غیر ممکن، که در همین اروپا هم یکپو امکان پذیر نیست. مگر آنکه ارگانی از روشنفکران آنهم از یک سازمان بیاید و ادعای چنین مطلبی را بکنند. در غیر اینصورت بایستی سندیکاها و دیگر تشکلات کارگری شکل گیرد که در صورت نزدیکی بهم اتحادیه سراسری شکل خواهد گرفت.

در مورد گروه و یا سازمانی که میخواهد سندیکاهای مخفی را بوجود آورد و یا پیشنهادش را میدهد، من فکر نمی کنم که بتوان بدین راحتی این نظر را رد نمود. در مورد اینکه رفیق همواره سعی بر مستقل خواندن تشکلات کارگری کرده حتماً حق دارد. در اینجا یک مطلب را بگویم و سپس به قضیه ادامه دهم. جریانات روشنفکری و یا روشنفکران منفرد طرفدار کمونیسم و یا بطور کلی طرفداران طبقه کارگر تا زمانیکه در این عرصه اظهار نظر میکنند بایستی بدانان بعنوان مشاورین جنبش کارگری برخورد نمود. این البته پُرواضح است، کسانی که خود راساً در جنبش شرکت میکنند امری سوا و مجزا هستند. خود مبارزه آنها را تصفیه و بازسازی میکنند. یا بکناری میاندازد و یا آبدیده میکند و تصحیح، و یا در اثر اشتباهات خود و محیط خفقان سرکوب میشوند و درب و داغان. نمونه هایی در این مورد وجود دارد که بدان واقفیم. اینها اصلاً کارشان بخارج از کشور نکشیده است که وارد اینگونه درگیرها شوند. حتماً مطلعید که نقطه نظری بنام "مشورتی ها" بعد از سال ۵۷ بخصوص از زندانیان زمان شاه شکل گرفت، که معتقد بودند روشنفکران بایستی در رابطه با جنبش کارگری رأی مشاوره ای داشته باشند. این نقطه نظر که البته خیلی زود بعضاً تحت تاثیر فضای پُرجاذبه جنبش بخصوص فضای روشنفکری تغییر ماهیت داد، بعضاً بدلیل عدم تفکر کافی بر استدلالهای قابل ارائه

**تشکل مستقل کارگری تشکلی است که توسط خود کارگران ایجاد می شود!**



ی وجود داشته باشد نمود (به اشکال و درجات متفاوتی) پیدا میکند و با کنار گذاشتن تصور غلط و مفشوش سوسیال دمکراسی از مبارزه دمکراتیک در طبقه که نهایتاً به یکی گرفتن آن با حرکات صنفی، خودبخودی طبقه منجر میشود.

ببینیم مبارزه دمکراتیک چیست. در نگاه اول به مبارزه دمکراتیک بعنوان حرکتی که سعی در کانالیزه کردن و هدف دار کردن اعتراضات خودبخودی کارگران و با شناخت پدیده‌ای، تاریخی از مبارزه دمکراتیک (و نه حرکات خودبخودی صرف) و دریافت اینکه این مبارزه از طرفی با آگاهی‌ای که عمداً از طریق تبلیغ کسب شده، تعداد بیشتری از افراد طبقه (فی‌المثل اکثریت قریب باتفاق کارگران یک واحد تولیدی) را در بر می‌گیرد، میتوان به دیالکتیک حرکت خودبخودی کارگران و آگاهی‌ای که میتوان در شرایط مشخص در بیشترین ابعاد نشر داد، به مونیسم این رابطه پی برد. مینیسم که در ساده ترین نگرش به مبارزه دمکراتیک ما، با عنصر آگاهی (که مشخصاً شعور اجتماعی، دانش طبقاتی) سروکار داریم. اما بعلت گستردگی تا بعد قابل فهم همگانی بودن (منظور اکثریت طبقه است) آن و دلایل دیگری، مبارزه دمکراتیک سهواً یک مرحله یا حتی یک درجه از پروسه مبارزه سراسری کار علیه سرمایه تلقی میشود. در کنار این مسئله که مبارزه خودبخودی کارگران عمداً بعلت پراکندگی، گسستی و عدم ارتباط دینامیکی با یکدیگر زمینه فریب دهنده‌ای برای مرحله و درجه تلقی کردن این مبارزه بوجود می‌آورد، سوسیال دمکراسی نیز یا با اهمیت یک جانبه بر مبارزه دمکراتیک (یا حتی حرکات خودبخودی طبقه) یا با نادیده گرفتن اهمیت مشخص آن به آسانی در این گرداب می‌افتد که مبارزه دمکراتیک را مرحله‌ای (پانینی) از مبارزه علیه سرمایه تلقی کند. در این رابطه تمام اسناد سوسیال دمکراسی شاهد مثال است. بعنوان نمونه میتوان به مصاحبه محمد رضا شالگونی با رادیوی "صدای کارگر" اشاره کرد که در رابطه با قطعنامه ای صحبت میکند که در باره ضرورت مبارزه برای تشکل سراسری صادر شده است.

ایشان در جواب این سؤال که چه کاری در مدت این دو سال در رابطه با اجرای این قطعنامه صورت گرفته است می‌گوید: "مهمترین گامی که در این رابطه برداشته شده، خود طرح مسئله است، ما انتظار نداشته‌ایم که با طرح این مسئله بلافاصله همه جمع شوند و تشکل سراسری کارگری ایجاد شود... اما اولین کاری که در این رابطه پیشاروی ما قرار دارد این است که اولاً فعالان جنبش کارگری را بدین اقدام قانع کنیم ... تا از این طریق بشود در راه ایجاد تشکل سراسری کارگری گام برداشت: این تعیین سوسیال دمکراسی از مبارزه دمکراتیک است. یعنی حرکات صنفی، خودبخودی طبقه کارگر را بعنوان یک مرحله از مبارزه آگاهانه طبقاتی تلقی میکند و میخواهد برای آنها سمینار و کنفرانس و غیره بگذارد. در حالیکه مسئله در این است که با کشف خصوصیات کار دمکراتیک یعنی احتساب آن بمنزله تلفیقی از حرکت خودبخودی و آگاهی (دانش مبارزه طبقاتی تنها با آن کیفیت و سطحی که میتوان آنرا از طریق تبلیغ تا بیشترین حوزه های طبقه اشاعه داد) درمیابیم که مبارزه دمکراتیک صرفاً در محدوده چنین کیفیتی میتواند "جوهری" محسوب شود. در غیر اینصورت و بنا برشد و پیچیدگی مبارزه و همچنین دارا بودن ابعاد دیگر (سوسیال دمکراتیک و سوسیالیستی) در شرایطی دیگر نسبت به آن ابعاد جنبه عرضی بخود می‌گیرد و از طرفی فقط وقتی مبارزه دمکراتیک مطلوب و مورد نظر خواهد بود که هر آئینه ارتباط آن با دیگر ابعاد فقط در تنوری و

این رژیم هیچگونه تغییری حاصل نشده. لازم است با حفظ شدید مسائل امنیتی، ضمن آنکه خود به هیچ عنوان داوطلب نمایندگی نمی شوند، با معرفی افراد مورد اطمینان خود که رژیم حساسیت چندانی به آنها ندارد، برای پیشبرد امر مبارزه خود اقدام به ایجاد تشکلات کارخانه‌ای و کارگاهی کرده ..."

چرا مبارزین نیاستی خود به هیچ عنوان داوطلب نمایندگی شوند، دقیقاً برای آنکه سرکوب شدید است و رژیم اینگونه حرکات را سیاسی تلقی میکند و آنرا حرکتی چپ و در راستای براندازی خود بحساب می‌آورد و بدرستی هم از زاویه نگرش خود جلوی رشد آنرا می‌گیرد و با همه وجود آنرا سرکوب میکند. خوب در این موقعیت چه میتوان کرد. ما یا بایستی بکارگران بقبولانیم (که نمیتوانیم) که نه رژیم اشتباه می‌کند و این حرکات سیاسی نیست و فقط اقتصادی و صنفی است و شما حتماً بایستی بدنبال مسائل صرفاً اقتصادی خودتان باشید و حتی از نظرات مشورتی جریانات روشنفکری نیز استفاده نکنید و بر یک نقطه نظر اقتصادی صنفی تأکید داشته باشید، که نهایتاً به اکونومیسم صرف درغلطیده ایم. البته من معتقدم در ایران سرکوب شده هر منفذی الزاماً بسوی نفی حاکمیت باز شود و هر حرکتی الزاماً سیاسی میشود ولی این نقطه نظر میتواند در تداوم خود حتی در جناحهایی از حاکمیت که عاقل ترند جایی برای خود پیدا کند که بدینوسیله از سیاسی شدن حرکات کارگری جلوگیری شود. در یک نظر شاید این بتواند بعنوان یک برچسب و یا اتهام تلقی شود. ولی بدلیل غامض شدن اوضاع داخل کشور و عمیق تر شدن تضاد در جامعه و بحرانی که بهر حال حاکمیت را در بر می‌گیرد و چاره‌اندیشی جناحهایی از حاکمیت برای نجات کلیت حاکمیت، میتواند محلی از اعراب در ملاحظات و محاسبات حاکمیت پیدا کند و این وظیفه انقلابیون است که با محاسبه کلیه جنبه های قضیه نظری را طرح کنند. در این رابطه میتواند احتمال نوعی کودتا درون حاکمیت باشد که منجر به سرکوب شدیدتر و باصطلاح سفت‌تر کردن کمربندها برای حفظ حاکمیت باشد. در نوع اول سوء استفاده از حرکات کارگری (صنفی) مطرح است برای حفظ حاکمیت (حال تبلیغات در سطح کشور و دنیا برای نشان دادن دمکراسی مثل انتخابات اخیر که هیچ ربطی به دمکراسی متداول در دنیا نداشت، در جای خود باقی میماند) و در دومی زیر تیغ رفتن بلافاصله اینگونه تشکلات باز هم برای حفظ حاکمیت که منجر به سرخوردگی بیشتر طبقه از هرگونه حرکت و از دست دادن نیروهای پیشرو هر چند که اینگونه نیروها در طبقه لایزال باشد. در اینکه حرکاتی برای تشکلات صنفی اینجا و آنجا بدون هرگونه تأثیری چه از جانب روشنفکران انقلابی و چه پیشروان طبقه صورت می‌گیرد و تشکلاتی بوجود می‌آید شک وجود ندارد و خارج از قدرت هرکس و هرجریانی است. ولی بحث بر سر این است که وظیفه انقلابیون تأثیر بر این جریانات، رسوخ در آنان و سعی در سیاسی کردن آن است. بعد دمکراتیک مبارزه آگاهانه طبقاتی ناظر بر این حرکت است.

مبارزه وجودی طبقه کارگر و آنچه که "جنبش خودبخودی کارگران" مصطلح است در واقع زمینه هر نوع مبارزه آگاهانه علیه سرمایه، واژگونی آن و تحقق سوسیالیسم میباشد، کار دمکراتیک که از شمول این نکته خارج نیست طبعاً برچنین زمینه ای میتواند معنی داشته باشد، با تذکر این مسئله که مبارزه آگاهانه و هدفمند علیه سرمایه نمیتواند بدنبال ایجاد حرکت خودبخودی و اعتراضی وجودی کارگران باشد، بلکه به لطف آتی‌گونیسم کار و سرمایه چنین پویایی در هر جا که رابطه کار و سرمایه

حرف بلکه عملاً و در پراتیک مشخص باشد. چه در غیر اینصورت (یعنی بدون ارتباط با ابعاد دیگر مبارزه) به خط مشی تثبیت شده‌ای که مبارزه طبقاتی را نهایتاً در ماهیت سرمایه داری حفظ و ملاً خفه میکند منجر خواهد شد.

مبارزه طبقاتی کلیتی است تشکیل یافته از سه بعد مبارزه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که متوجه ابعاد قدرت طبقه حاکم یعنی ابعاد قدرت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی می‌باشد. نکته ای که باید بدان توجه کرد بهم پیوستگی و یکپارچگی ابعاد مبارزه طبقاتی است. چرا که این مبارزات متوجه قدرت حاکم است که ابعاد آن کلیتی است تفکیک ناپذیر و از اینرو هر یک از ابعاد مبارزه طبقاتی در کنار دیگر ابعاد معنی و مفهوم مبارزه طبقاتی آگاهانه را داشته و جدا از دیگر ابعاد کوششی است در محدوده نظام حاکم. در ویژگی سرمایه داری ابعاد مبارزه طبقاتی بصورت مبارزات دمکراتیک، سوسیال دمکراتیک و سوسیالیستی جریان دارد که با توجه به آگاهانه بودن این مبارزات (حول مناسبات اجتماعی) در این ویژگی، ابعاد مبارزه طبقاتی از پس شکل‌گیری و گسترش مناسبات اجتماعی مؤلفه‌ای و در ارتباطی دیالکتیکی با هم به دگرگونی نظام اجتماعی میانجامد. در واقع از آنجا که مبارزه طبقاتی در ویژگی سرمایه داری ترکیب خصلت مبارزه و شعور اجتماعی نوین می‌باشد، مبارزه طبقه کارگر که ناشی از تضاد عمده و امری خصلتی است، چنانچه با مبارزه روشنفکران انقلابی که ناشی از تضاد اصلی و امری شعوری است ترکیب نگردد و کیفیتی نوین که برآیند آنهاست ایجاد نشود (تضاد اساسی) نهایتاً منجر به حرکتی شورشی یا ایجاد رفرم و اصلاحاتی در چارچوب نظام بورژوازی می‌گردد. آنچه بایستی مورد بررسی قرار گیرد، دیالکتیک رابطه ابعاد مبارزه طبقاتی با توجه به قانونمندیهای حرکت جامعه سرمایه داری و وجود بحران در ابعاد قدرت طبقه سرمایه دار، بر بستر تضاد کار و سرمایه می‌باشد. بنابراین از خود بیگانگی طبقات حاکم و محکوم در تولید - جوهر مشترک تمام جوامع طبقاتی - و رشد و گسترش مناسبات تولید سرمایه داری نه بر مبنای نیازهای جامعه که بر مبتنی بر جذب ارزش اضافی و سود هرچه بیشتر طبقه سرمایه دار می‌باشد. از این رو هرج و مرج و آناشسی در تولید، کار را به بحران اقتصادی میکشاند. لذا هریک از ابعاد مبارزه طبقاتی بنا بر زمینه های مادی آن - وجود بحران در ابعاد قدرت - میتواند جنبه لولایی بخود بگیرد. بطور مثال بعد از قیام ۵۷ بنا بر وجود بحران اقتصادی لولای مبارزه افسار و طبقات تحت حاکمیت مبارزات دمکراتیک بود که تعمیق بحران و انکشاف آن به سایر ابعاد قدرت - بحران سیاسی و اوج یابی آن در درگیریهای قشریندیهای طبقه حاکم مثل درگیریهای بنی صدر و حزب - لولای مبارزه - مبارزات سوسیال دمکراتیک گردید. یعنی اینکه در آن شرایط میتوانست لولای مبارزه بعد سوسیال دمکراتیک آن باشد که در نبود تشکل پرولتری که بتواند حرکات طبقه را هدایت و رهبری کند، سوسیال دمکراسی نیز با درجا زدن در این بعد و تثبیت آن به عنوان یک مرحله بدون ارتباط با ابعاد دیگر بدنبال دمکراسی طلبی واهی خود سرگردان شد.

در جوامع وابسته بنا بر انتقال عوارض بحران از طرف جوامع متروئیل به این جوامع، بخصوص در مقاطعی مثل مقطع فعلی که تولید تخریب شده و صدور کالا عمده می‌گردد، بحران اقتصادی مکرراً بوجود می‌آید. از این رو مبارزات دمکراتیک در این جوامع ملموس ترین شکل مبارزه می‌باشد.

میتواند جنبه لولایی بخود بگیرد و بدون ارتباط با دیگر ابعاد مبارزه بدون شعوری نوین، مبارزه طبقاتی آگاهانه نبوده و دمکراتیسم صرفاً مبارزه خودبخودی بعنوان زمینه مادی و پایه دیگر ابعاد آگاهانه مبارزه است که کارگران در آن بطور وجودی به ماهیت جامعه سرمایه داری می‌پیوندند. در مبارزات کارگری یعنی مبارزه برای حقوق صنفی اقتصادی کارگران خصلت وجودی خود را نشان میدهند. مبارزه کارگران که در این بصورت فردی و در اعتراض به کارفرمای مقابل خودشان است بر بصورت جمعی درآمده و نهایتاً با ایجاد سندیکا و اتحادیه به مقابله کلیه سرمایه داران برمیخیزند. این مبارزه تجربی و فاقد طرح دگرگون است، در واقع ممکن است کارگران در این مبارزه نهایتاً بدرک ضرورت اشکال پیچیده تر مبارزه برسند. ولی بعلت فقدان شعور بر ماهیت جامعه نمیتوانند بدرک ضرورت اجتماعی برسند.

اگر مبارزات فردی نمیتواند حقوق کارگران را تامین کند، مبارزه خودبخودی صرفاً میتواند حداقل حقوق کارگران را کسب نماید، که البته تجاری که طبقه سرمایه دار در مقابل با اینگونه مبارزات بدست می‌آورد در نهایت امتیاز داده شده را بطرق مختلف بازپس می‌گیرد. مبارزات دمکراتیک طبقه کارگر با شعوری کارگری، خرده بورژوازی حتی سوسیال دمکراتیک راه بجایی نمی برد. این مطلبی است که هزارها باید تکرار گردد تا جا بیافتد. پس تکیه بیش از حد بر این بعد از مبارزه بدون در نظر گرفتن سایر ابعاد مبارزه غیر اصولی و درغلتیدن به دنیا روی صرف است و آنجا که نظر رفیق یداله مورد تأکید قرار میگیرد مبنی بر عدم خط دهی روشنفکران و یا عدم قاطعی شدن آنها، از این زاویه قابل بررسی است که این جزء حرکات خودبخودی و صرفاً صنف اقتصادی خود طبقه است و خارج از تعیین هر جریان و یا گروهی است. بیانگر آنتی‌گونیسم طبقه از سویی و وجود بحرانهای اقتصادی در جامعه سوی دیگر است. کارگران بنا بر خصلت مبارزه جویی بطور وجودی حاضر پذیرش نظام موجود نیستند، اما بنا بر بیگانگی شان با کار و تولید نتیجه با جامعه و حرکت آن بیگانه بوده و فاقد شعور منطبق بر وجود و اینرو ناتوان از دگرگونی جامعه می‌باشند. بدین دلیل خرده بورژوازی سوسیال دمکراسی با طرح شعار در کارگران نفوذ کرده و تمایلات خود را در آنها رسوخ میدهند. تمایلاتی که در رابطه با خرده بورژوازی دمکراتیسمی نه بر پایه تضاد عمده با طبقه سرمایه دار، بلکه با جوهر بورژوازی و تنها در حوزه تجدید حدود مالکیت. و در رابطه با سوسیال دمکراسی، ایجاد دمکراتیسمی که بر بستر آن بدون ایجاد مؤلفه به کم قدرت سیاسی بپردازند، می‌باشد. در نتیجه چنین مبارزات دمکراتیکی هیچگونه ارتباطی با دیگر ابعاد مبارزه نخواهند داشت. از اینرو مبارزات دمکراتیک طبقه کارگر تنها با شعوری پرولتری - که از پس رابطه روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو در مؤلفه ایجاد می‌گردد - و در رابطه با دیگر ابعاد مبارزه طبقاتی، از پس شرکت فعال سازمان پرولتری در این حرکات و ارتقاء آن به مبارزه ای سوسیال دمکراتیک و نهایتاً سوسیالیستی، آنها نه بصورت منفعل و در مقاطع جداگانه و بعنوان دمکرات ، بلکه با جوهری سوسیالیستی، میتواند به دگرگونی نظام بورژوازی انجامد. مبارزات سوسیالیستی که بمنظور ایجاد مؤلفه ای پایدار میان روشنفکران انقلابی و کارگران پیشرو می‌باشد و در حرکت خود مبارزات دمکراتیک را در مقاطع جداگانه و منفصل از دیگر ابعاد مبارزه نگه نمی‌دارد و آگاهانه با شرکت در ویژگیها، زمینه حرکت کارگران را پیدا

اعتراضات و یا ابزارهای مبارزه خودبخودی کارگران را چگونه بوجود می‌آورد؟ آیا این بیانگر این نیست که این حزب در نبود فعالیت انقلابی در حد یک حزب کمونیست بدنیه‌الله روی از طبقه دچار شده و به اکتونومیسیم در غلطیده است. برخورد در این حد اصلاً بدین معنا نیست که من نیز بدین توهم دچار شده‌ام (همانگونه که رهبری حزب کمونیست کارگری دچار شده است) که این جریان یک حزب کمونیست است و لذا مانده‌ام که چرا گرایش اکتونومیسیتی دارد نه! من معتقدم که این گروه همانند دیگر گروههای سوسیال دمکرات ایرانی نقداً دستی از دور (آنهم از خارج کشور) در آتش دارد. البته بایستی که در اینجا تاکید کنم که همگی جریانات سوسیال دمکرات ایرانی را نمیتوان در یک کیسه ریخت، زیرا با توجه به عوامل متعدد این گروهها را میتوان دسته بندی کرد. این عوامل عبارتند از گستردگی و کیفیت ارتباط و اتحاد این روشنفکران با بخشهای مختلف طبقات و اقشار تحت حاکمیت، میزان برخورداری از سوابق مبارزاتی و پراتیک و در نتیجه میزان آگاهی بر نظام موجود و پدیده های اساسی آن، همچنین میزان وابستگی و عدم وابستگی به مارکسیسم و عوامل دیگر اجتماعی که محیط بر آنان است. این طیف وسیع سوسیال دمکراسی بستگی بمیزان نزدیکی به افراد طبقه و احياناً عضوگیری از افراد طبقه کارگر حاملان رادیکالیسم طبقه میتواند باشد. ولی این اصلاً بدان معنا نیست که ورود تعدادی کارگر بدین جریانات سوسیال دمکرات بمعنای ارتقاء و یا تغییر آنها به جریان پرولتری است، بلکه بواسطه ماهیت ایدئولوژیک اینگونه تشکلهای و چرخش آنها بر محور اندیشه، لاجرم تفوق و برتری ایدئولوژیک و تشکیلاتی عناصر روشنفکر در آنها کماکان حفظ میشود. تازه این بهترین حالت است. چون در حالتیهای دیگر که اینگونه تشکیلات بسمت عناصری از دیگر اقشار جامعه بروند وضع از این بدتر میشود.

سوسیال دمکراسی آنجا که حتی بصورت بی قید و شرط طبقه کارگر را برسمیت میشناسد درخواستهایش از وضع موجود فراتر نمیروند و نمیتواند از موضع ضرورت اجتماعی جامعه مطالباتی را مطرح کند. بنابراین از این زاویه نگرش به "حزب کمونیست کارگری" بعنوان یک جریان سوسیال دمکرات میفهمیم که چرا این حزب با همه ادعای انقلابی به طبقه کارگر که میرسد قادر نیست چیزی فراتر از خواسته های صنف خود کارگران مطرح کند. لذا بایستی بدینها گفت که آقایان واقعاً خسته نباشید.

من در ابتدای این مطلب خطاب به رفیق یداله گفتم که کلیشه ای برخورد میکنند و نتیجه گیریهایش تکراری است. رفیق در صفحه ۱۱ پاراگراف چهار میگوید: "... و در مقطعی که بنظرات مترقی روی آورده و به آگاهی طبقاتی دست یافته از امکانات اجتماعی بالاتری برخوردار بوده و ... این آگاهی طبقاتی چیست اگر منظور شعور برخورد است، بایستی واضح بیان شود. یا شعور کارگری است و یا دانش مبارزه طبقاتی، کدام یک از اینهاست که میتواند طبقه کارگر را در وضع نسبتاً بهتری قرار دهد آنهم در جوامع سرمایه داری، چون یک سطر بعد از کوشش برای نفی استثمار و ایجاد جامعه نوین مبتنی برحاکمیت و قدرت خود صحبت میکند. کارگران با شعوری کارگری حداکثر در حد و فضای مبارزات صنفی حرکت میکنند و نه بیشتر و بله از اینطریق اینجا و آنجا در جوامع پیشرفته سرمایه داری به بخشی از حقوق صنفی خود رسیده‌اند و از امکانات بالاتری برخوردار شده‌اند ولی هیچگاه نتوانسته‌اند و اصولاً نمیتوانسته‌اند که با تکیه بر چنین شعوری قدسی در راه ایجاد جامعه

کرده و مبارزات مداومی را با جوهری سوسیالیستی ایجاد میکند. تا از دل مبارزات دمکراتیک با عناصر پیشرو و مبارزه طبقه کارگر پیوند خورده و با ایجاد هسته‌های سوسیالیستی این تداوم را کیفیتی نوین بخشد. دادن برنامه برای مبارزات خودبخودی طبقه کارگر ایران عملاً میسر نیست. زیرا بدون هسته های کارگری در بخشهای مختلف تولیدی و بدون شرکت در ویژگیهای حرکات طبقه و با توجه به شرایط جامعه وابسته ایران، امکان صحبت از هرگونه برنامه ای برای حرکات دمکراتیک غیرممکن است. زیرا در جامعه وابسته ایران مبارزه خودبخودی طبقه کارگر دارای ویژگیهای خود میباشد. اولاً بنا بر خصلت تولید وابسته، یعنی فقدان دینامیزم تولید در داخل کشور و از این رو عدم ارتباط دینامیکی میان نسیتهای تولیدی و صنعت مونتاژ، خواستههای کارگران در نسیتهای مختلف تولیدی متفاوت بوده و هماهنگ و بهم پیوسته نمیشاند. ثانیاً به سرکوب و خفقان ناشی از حاکمیت قشری و یا فاشیستی در جوامع وابسته، مبارزات خودبخودی یکپارچه و متداوم و هماهنگ نبوده و بصورت مقطعی و پراکنده و عموماً بدون ارتباط با هم صورت میگیرد. بنابراین دادن برنامه برای کار دمکراتیک تنها توجه به زمینه مادی آن از پس شرکت در ویژگیهای حرکات نسبت و تدوین قانونمندیهای آن با جوهری سوسیالیستی امکان پذیر است. لذا طرح مسئله اتحادیه سراسری از طرف "راه کارگر" توسط رفیق شالگونی آب در هاون کوبیدن است و فقط بقول خودشان در حد طرح کردن باقی میماند. زیرا خارج از کشور و بدون تماس با محیط های کارگری و بدون شرکت در ویژگیهای هر حرکت، امکان هرگونه برنامه ریزی و یا طرح سندیکا و اتحادیه سراسری وجود ندارد. ضمن آنکه وظیفه و حد روشنفکران انقلابی نه ایجاد مبارزات خودبخودی کارگران بلکه با حضور در آن سعی در بردن آگاهی در آن با توجه به زمینه های موجود و در ارتباط با سایر ابعاد مبارزه طبقاتی ایجاد مؤلفه میباشد.

"حزب کمونیست کارگری" بدلیل آنکه خود را چیزی میدانند که بایستی بعداً بوجود آید، آنهم از پس مبارزه ای طولانی و انقلابی همچنان که در بالا اشاره گردید، الزاماً خود را صاحب قضیه فرض کرده و خواهان ایجاد و برقراری مبارزه دمکراتیک طبقه کارگر است. این خود بیانگر همان دید سوسیال دمکراتیک حاکم بر بقیه سازمانها و گروههای چپ ایرانی است که بدون ارتباط با دیگر ابعاد مبارزه آگاهانه طبقاتی بعد دمکراتیک مبارزه را لولا قرار داده و خود را جایگزین طبقه میکنند. برای ایجاد سندیکا، طرح سندیکای غیر مستقل بمعنی تشکیل دادن آن از طرف گروهی روشنفکر اصولاً طرح غلط صورت مسئله است. اگر سندیکا و اتحادیه وجود داشته باشد و سازمانی پرولتری از طریق هسته های کارگری خود در آن شرکت کند برای ارتقاء آگاهی کارگران و سازماندهی آن در هسته های کارگری و سپس سازمان پرولتری، این نه تنها درست است که انقلابی است و از سوی دیگر بهیچ وجه استقلال سندیکا را مورد ستوال قرار نمیدهد. ولی اینکه جریانی کمونیستی خود را بجای طبقه کارگر قرار دهد و بخواهد کاری را که آنها نمیکند و یا احتمالاً ناقص انجام میدهند، بجای آنها انجام دهد، این دمیدن شیپور از دهانه گشادش است و کمونیست بودن و حزب کمونیست بودن را مورد ستوال قرار میدهد. سندیکاها تنها ابزار کسب حقوق صنفی کارگران هستند که توسط خود آنان بوجود میآیند، درست مثل آنکه کارگران اعتصاب میکنند، دست به کم کاری میزنند و یا هر نوع اعتراض دیگری انجام میدهند که به بخشی از خواسته های صنفی خود برسند، حال بایستی سنوال نمود که "حزب کمونیست کارگری" دیگر

نویسن بردارند. این قدمها نه بر پایه "شعور طبقاتی" که بر پایه امتزاجی از دانش مبارزه طبقاتی و خصلت مبارزه جویانه کارگران برداشته شده اند و ناموفق بوده اند. فقط بدلیل آنکه این امتزاج در سطحی وسیع صورت نگرفته است و همان دستهایی که رفیق یداله اکنون از دخالت بیجا منع شان میکند، جلوی این رشد را گرفتند و تفکراتی را دامن زدند که بیشتر به شعارهای هیجان انگیز شبیه بود تا بیان کننده یک آرمان انسانی. رفیق باید دقت کند وقتی صحبت از "تنها راه رهایی از این وضعیت سرنگونی قهر آمیز رژیمهای سرمایه داری در سطح جهان و جایگزینی یک دولت کارگری مبتنی بر شوراها" میکند در حقیقت از جامعه کمونیستی ای صحبت میکند که در فردای سقوط سرمایه داری جهانی بوجود آمده ولی براهی آنرا بنام یک دولت کارگری مبتنی بر شوراها کارگری قلمداد میکند. ما حتی اینرا هم چشم پوشی میکنیم و به یک کشور احتمالاً همین ایران بسنده میکنیم. در همین یک کشور هم رفیق دولت کارگری را بنا میکند. یعنی ماهیتی را میسازد که برای نفی اش انقلابی لازم دارد، و حتماً این دولت کارگری مبتنی بر شوراها کارگری با مقامات اداری (دایمی) و کمیته اجرایی خود، آنچنان مبتنی و متکی بر مقامات اداری (دایمی) و کمیته اجرایی میشود و آنچنان در پیچ و خم این کمیته ها و مقامات گیر میکند که در آخر تجزیه ای صورت میگیرد. کارگران به کارخانه برمیگردند و مقامات و کمیته ها رتق و فتق امور را بدست میگیرند، بعد هم شوراها میزاحم را از سر راه بر میدارند. رفیق یداله باید بداند که هرگز امکان ندارد "تا از این رهگذر طبقه کارگر بتواند همراه با سایر زحمتکشان با بدست گیری سرنوشت سیاسی، اقتصادی خویش، جامعه بشری را بمقصد نهایی خود یعنی جامعه ای بدون طبقه سوق دهد"، زیرا طبقه کارگر جز از راه نفی خویش قادر نیست حامل پیامی نوین باشد. طبقه کارگر با همه خصائل مبارزاتی اش و زمینه های وجودی انقلابی، خود بعنوان یک طبقه نمیتواند انقلابی و پایه گذار یک جامعه نوین باشد. طبقه کارگر با برون رفت از وضعیت طبقه ایش و فقط بعنوان پرولتاریا قادر بدرک ضرورت اجتماعی است و میتواند انقلاب کند و سنگ بنای جامعه کمونیستی بدون طبقه را بگذارد. طبقه کارگر بعنوان یکی از بنیانهای جامعه سرمایه داری نمیتواند در بنای جامعه نوین شرکت کند. زیرا با انقلاب خود را نفی میکند و اگر نفی نشود یعنی پرولتاریا شکل نگیرد (تضاد اساسی) انقلابی صورت نگرفته و از همان لحظه بایستی شکست انقلاب را اعلام نمود. این شکل گیری مؤلفه (تضاد اساسی) بر مبنای مناسبات اجتماعی خاص خود صورت میگیرد و در همان پروسه انقلاب خود را نشان میدهد. این مناسبات اجتماعی الزاماً در تناسب با مناسبات حاکم قرار نمیگیرد و آنرا نفی نمیکند. چون برتر از آن است و دلیل برتری اش همخوانی اش با تولید اجتماعی است. در این مناسبات اجتماعی مؤلفه ای، کارگران در مؤلفه شرکت کرده و با نفی خود صاحب تئوری تغییر میشوند. این پروسه نفی در نفی نه بانی دولتی طبقاتی (حتی کارگری) که بانی سیستمی میشود که از همان ابتدا نفی هرگونه دولت و یا حاکمیتی را در دستور کار خود دارد. زیرا پرولتاریا میخواهد جامعه ای را بنا کند که بی طبقه است و در جامعه بی طبقه حاکمیت که یک مفهوم طبقاتی است محلی از اعراب ندارد. این امر صورت نمیگیرد مگر آنکه نطفه های آن در همان پروسه انقلاب بسته شده باشد. یعنی امتزاج شعور اجتماعی و خصلت مبارزه جویی، امتزاج تئوری انقلابی و توان انقلابی این مناسبات اجتماعی در پروسه انقلاب شکل میگیرد و تنها پس از

حدوث انقلاب در سطح جامعه گسترده میشود و تمامی آثار جامعه را بر طرف میکند.

مقاله شکل مستقل کارگری تماماً پُر است از مفاهیم و نقطه نظر سوسیال دمکراتیک. با آنکه نویسنده سعی کرده که در مورد حرکت خود بخودی کارگران این امر را نشان دهد که روشنفکران نمیتوانند در شرکت کنند. ولی بدلیل آنکه خود قادر نشده است به دستاوردهای فراتر آن برسد، همان مفاهیمی را بکار برده است که آنان بکار میبرند. فقط این تفاوت ظاهری که همه جا تأکیدش بر کارگران است. آنجا که رفیق میگوید: "این توازن قوای درون تشکلات کارگری است که سمت و سر دوری و نزدیکی آن تشکل را به جریانات سیاسی موجود در جامعه مشخص میکند. البته هرچه فعالیت کارگران کمونیست و بتبع آن کمونیستها در این تشکلات بیشتر باشد، هرچه نقش مبارزاتی آنان برای کارگران عیان تر شود، قطعاً دیری نخواهد پایید که این از خود گذشتگی در نوک پیکان جنبش کارگری قرار خواهند گرفت و قادر خواهند شد که جنبش را بطرف رادیکالیسم کارگری سوق دهند. در این موقعیت است که میتوانند با صدایی رسا اعلام کنند که ما و تشکلاتمان برنامه عملی نظر فلان تشکل سیاسی را قبول داشته و از آن حمایت کامل میکنیم یعنی در اینجا رفیق یداله براهی میپذیرد که فلان جریان سیاسی وجود دارد و احتمالاً با برخی از نظریات جالب توجه کارگران (که حتماً نظریات منطبق با خواسته های صنفی کارگران است) و با فرستادن بعضی از اعضا در تشکلات کارگری نزدیکی خود را با کارگران نشان میدهد. حال سازشی صورت میگیرد یعنی این تشکل کارگری وارد یک ائتلاف با آن جریان سیاسی میشود و اعلام میکند که برنامه عملی و نظری آن جریان را پذیرفته است. این هیچ ربطی به انقلاب و پروسه انقلاب و هیچ ربطی به کمونیسم و کمونیستها ندارد، هرچند که با کلماتی چون کارگر کمونیست تزیین شده باشد. رفیق سازمانی را پذیرفته که دارای برنامه عملی و نظری است بعد مشروطشان میکند به "اینکه اتوریته واقعاً از طرف کارگران کمونیست اعمال شود" چگونه! از طرفی تشکلی صنفی با محدودیت حرکت و مانور که هیچگونه انسجام سازمانی و وحدت نظری ندارد، زیرا قبلاً اعلام کرده است که در این تشکلات همه نوع کارگری با هر نوع عقیده و مرام و دید سیاسی میتواند وارد شود، از طرف دیگر سازمانی سیاسی از عهده ای روشنفکر که دارای برنامه عملی و نظری است. آنجا رفیق شرط میگذارد که بایستی اتوریته کارگران کمونیست اعمال شود، حال بعاند که "کارگران کمونیست" رفیق از کجا آمده اند. کارگران کمونیستی که واقعاً کمونیست و طرفدار حاکمیت خود طبقه کارگر باشند" مطمئناً این کارگران کمونیست از هر روشنفکری روشنفکرتر خواهند بود. چون مطمئناً برخی محفوظات را از همان روشنفکران صاحب سازمان با طرح و برنامه بعاریت گرفته اند. و بعد رفیق یداله میخواهد از پس این ائتلاف انقلاب کمونیستی صورت گیرد و جامعه نوین بوجود آید.

آنجا که رفیق با حرکت از وجود کارگری در مقام دفاع از تشکلات صنفی کارگری در مقابل دخالتهای روشنفکری قد علم میکند کاملاً حق دارد. بایستی این نظر را جا انداخت که مبارزات صنفی کارگران و ابزار آنرا روشنفکران ایجاد نمیکنند. این حاصل آنتی گونیسم طبقه است که منطبق با شرایط و سنتهای کارگری از طرف خود کارگران ایجاد میشود. این مبارزات زمینه مادی ای را میسازد که روشن فکران انقلابی بر آن زمینه در یک هماهنگی، سه بعد مبارزه آگاهانه طبقاتی را به پیش

## من آنم که رستم بود پهلوان

رسول

بعد از حرکت بزرگ و سرسختانه اخیر کارگران پالایشگاههای نفت ایران که منجر به دستگیری و اخراج تعدادی از کارگران شد، مرا بیاد روزهای خوش و فراموش ناشدنی انداخت که خود از سازمان دهندگان چنین حرکاتی بودم. حرکاتی خود جوش اما درست ارزیابی شده که توسط خود کارگران و نه هیچ گروه و فرقه دیگری سازماندهی میشد که در دراز مدت منجر به اعتصابات مقطع انقلاب و بوجود آوردن سندیکای مشترک و بعد شوراهای سراسری نفت گردید.

از طرفی در همین موقعیت مشاهده شد که بعضی از همین مدافعین به اصطلاح طبقه کارگر باشکال گوناگون سعی کردند که سازماندهی چنین حرکاتی را به فرقه خود نسبت دهند، اینان که کاری جز انشقاق در کارگران نداشتند و تمامی سعیشان تاکنون این بوده که از نظر کمی تعدادی کارگر به فرقه خود اضافه کنند اینک با حرکت اخیر کارگران نفت یکباره متوجه بی ارتباطی خود با کارگران شده و با هیاهو و جنجال و اطلاعاتی غیر واقعی روی کاغذ حرکت را بخود نسبت دادند، و چه خیال باطلی. حداقل خود کارگران نفت که می دانند این ادعای پوچی بیش نیست. چرا با دیدن این فرقه عینی نمیخواهند از خر شیطان پیاده شوند و قبول کنند که کارگران خود توان سازماندهی حرکات خود را دارند. چرا نمی خواهند قبول کنند که کارگران میتوانند فرقه ای باشند که طی این ۱۸ سال این فرقه ها نتوانستند ذره ای به شعله ور شدن این خرمن کمک کنند. راستی زمان اندیشه کردن و بخود آمدن برای این گروههای روشنفکری فرا نرسیده، که بخود آیند و از این ادعاهای پوچ خود دست بردارند؟

مشکل ما کارگران در این روزگار شکوه از جهانی بی ضابطه است که از معیارها و هرج و مرج رابطه ها و خود محورینی ها و ادعای رهبری روشنفکران پرکارگران هشدار میدهد. آیا زمان آن نرسیده که اینان بیایند و با شهامت از این ادعاهای متروک و معیارهای فرسوده دست بردارند و بذر اعتماد به نفس کارگران را برای بدست گیری سرنوشت خویش آبیاری کنند. نه آنکه تخم بی اعتمادی، به توان خود، را در کارگران پرورش داده و حتی آنجا که کارگران طی سالها مبارزه اقدام به حرکتی میکنند آن را بخود نسبت دهند و به کارگران بگویند نه تو توان این کار را نداری. "من آنم که رستم بود پهلوان" کارگران با سرمایه داران در هر لباس و با هر تفکری هیچگاه سر سازش نخواهند داشت. چرا که تجربه در ایران و جهان به آنها نشان داده که حاکمان چه سرمایه داران و چه مدعیان دروغین سوسیالیست هیچگاه بفکر کارگران نبوده و بعد از هر انقلاب بمرور رهبران هر دو بینش کارگران و پیشتازان آنان را بکناری زده و از صحنه خارج نموده و تملق گویان حرفه ای را از بالا بجای منتخبین کارگران در رأس کارها گمارده اند. حرکت اخیر کارگران نفت بایستی درس عبرتی باشد برای تمامی گروههایی که مدعی رهبری این طبقه بوده و دور گود نشسته و گفته اند ما لنگش کرده ایم.

میرند. ولی آنجا که رفیق از وجود کارگریش فاصله میگیرد و میخواهد در عرصه نظری با جریانات روشنفکری به مبارزه بپردازد، بدلیل آنکه با همان استدلالات خودشان با آنها مقابله میکند، بهمان تناقضات سوسیال دموکراتیک دچار میشود و نمی تواند خود را از بختک این بینش رها کند. زمانیکه از انقلاب و پیرویه انقلاب و مبارزه تعیین کننده حرف میزند، براحته ابعاد مبارزه را از هم تفکیک میکند، علاوه بر آن سازماندهی آنرا نیز مجزا از پیرویه مبارزه میبیند. کارگران در مبارزه صنفی خود شرکت میکنند، سندیکا و اتحادیه خود را میسازند، بعد هم در شرایطی دیگر شوراهای خود را بوجود میآورند، در جهت دیگر سازمانهای سیاسی "انقلابی" ساخته میشود (توسط روشنفکران حتماً از نوع انقلابی) بعد هم اگر این سازمانها به طبقه نزدیک شدند و شعارهای کارگران را پذیرفتند و شعارهایی متناسب با خواسته های آنان طرح کردند، آنگاه این جنبش خودبخودی رهبری آن سازمان را میپذیرد (اگر تکرار مکررات است برای روشن شدن دقیق قضیه است) اگر روشنفکران میتوانند چنین راحت رهبری جنبش خودبخودی و احتمالاً شورایی را بعهده بگیرند، چرا نتوانند آنرا متشکل کنند و از ابتدا هم سندیکا و واتحادیه و هم شورا را بنا نکنند. بهمان دلیلی که بعداً میتوانند رهبری را در دست بگیرند، بهمان دلیل هم از ابتدا میتوانند کلیه ارگانها را از پایه بنا کنند.

اگر بپذیریم که ویژگی مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری آگاهانه بودن آن از طرفی و لزوم شکل گیری مادیتی انسانی در حوزه مناسبات اجتماعی است. میتوانیم در این جوامع مؤلفه راجمعه ای بدانیم با دو بنیان تشکل و آگاهی. تشکلی آگاهانه و آگاهی ای که بتواند در جهت عمل انقلابی یک تشکل بکار رود. مسلماً هرکدام بدون دیگری فاقد جوهری پرولتری است و نهایتاً کار را یا به پراگماتیسم و یا به سوسیالیسم خواهد کشید. گرچه دینامیسم این دو بنیان تشکل و آگاهی همچنان که دیده و میدانیم در ابعاد سه گانه مبارزه طبقاتی آگاهانه به شکل گیری، رشد و تکامل کیفیتهای مشخصی از مبارزه می انجامد، معذالک بجز آن میتوان گفت که این رابطه برجسته ترین و مشخص ترین تجلیات خود را در بعد سوسیالیستی مبارزه می نمایند. چرا که اگر در بعد دموکراتیک، تشکل لولایی است که آگاهی (با فراگیری گسترده و همه شمول) در خدمت آن قرار میگیرد ولی در بعد سوسیال دموکراتیک آگاهی لولایی است که تشکل (در نسبتهای محدودی چون محمل) در خدمت آن قرار میگیرد. تنها در بعد سوسیالیستی است که تشکل و آگاهی آنچنان درهم پیچیده و تلفیق میشوند که چون لولایی واحد و هم عرض عمل میکنند. بنابراین هیچ جریانی و یا تشکلی خارج از این ابعاد سه گانه مبارزه نمیتواند شکل گیرد و قصد و یا توان بعهده گیری سازماندهی مبارزه انقلابی برای حصول به یک جامعه بی طبقه را داشته باشد. تنها در یک مبارزه طولانی آگاهانه از پس تلفیق برجسته ترین خصائل مبارزاتی کارگران پیشرو و پیچیده ترین و ژرفترین حوزه های دانش مبارزه طبقاتی، در ارتباطی جدایی ناپذیر با دیگر ابعاد مبارزه آگاهانه طبقاتی است که سازمان رهبری کننده پرولتری شکل میگیرد.

## به دفاع از مبارزات کارگران ایران برخیزیم!

## انتخابات، اپوزیسیون و "مردم"

انتخابات پایان یافت و جناحی از حاکمیت جمهوری اسلامی بر جناح دیگری پیروز گردید. مردم نیز آنگونه که از گزارش خبرگزاری‌های باصطلاح معتبر خارجی بر می‌آید بصورت وسیع در آن شرکت نمودند. برخی گزارشها مبنی بر این بود که ۲۹ میلیون و اندی ایرانی در انتخابات شرکت نموده و خاتمی بیش از ۲۰ میلیون رأی بدست آورده است. در جریان این انتخابات و تبلیغات مربوط بآن از همه چیز خبری بود بجز برنامه اقتصادی، اجتماعی کاندیدها. آنها با جار و جنجال حمایت جوانها، هنرمندان، نویسندگان و انجمن فلان و بهمان را مطرح کردند و از طرف دیگر حمایت بازار و انواع و اقسام روحانیون مبارز و غیره و بشکل زیر زبانی حمایت رهبر جمهوری اسلامی را از ناطق نوری.

در این کارزار تبلیغاتی هردو طرف همدیگر را به مواردی متهم کردند و بر علیه یگدیگر شاخ و شانه کشیدند. حتی افراد حزب الهی سخنرانی خاتمی را بهم زدند و وزیر ارشاد هنرمندان را از رأی دادن به خاتمی برحذر داشت. همه اینها رویهم نشاندهنده وجود جناحهای متخالف در جمهوری اسلامی است که با تعاریف خودشان محافظه کار و لیبرال و غیره نامیده میشوند. چیزی که توسط رسانه های گروهی غربی نیز سعی میشود برای افکار عمومی بخصوص اروپا جا بیفتد، بویژه میانه رو بودن خاتمی. کلیه درگیریهای این جناحها بیانگر اختلافاتی در بین آخوندهای حاکم است. ولی چیزی که آنها بر آن وحدت دارند حفظ حاکمیت اسلامی شان است و آن را با همه وجود حفظ می‌کنند. پس نه وجود این جناحها می‌تواند مورد شک قرار گیرد و نه اختلافاتشان می‌تواند اهمیت داشته باشد که نقداً مورد ارزیابی قرار گیرد. ولی بر هر دوی این موارد از طرف برخی از جریانات تاکید می‌شود. چرا؟

در یک صورت میتوان بر این جناح بندی و اختلافات آنها تاکید نمود و آن اینکه، انقلاب را فراموش کنیم و به رفم روی بیاوریم و از آن بدتر این رفم را نه حاصل تلاش و مبارزه مردم و فشاری که حاصل مبارزات صنفی و دموکراتیک مردم است بلکه حاصل حرکت این جناحها و رفومی از بالا بدانیم. تا جاییکه دل خوش کنیم که خاتمی نامی رهبری این رفم را بعده بگیرد و دلسوزانه و با افکار مترقی خواستار برخی تغییرات در چارچوب جامعه ایران گردد. این بدو دلیل منطقاً غیر ممکن است (لازم به توضیح است که ما خود را پیشگو نمیدانیم و قضا یا را منطقاً بررسی میکنیم و منطق ما هم دیالکتیکی است) اولاً حاکمیت با همه این جناح بندیهایش در حفظ حاکمیت و وضع موجود وحدت دارد و خود میداند که هرگونه رفم در این سلطه استبدادی باعث فروپاشی کل سیستم خواهد شد. چون سیستم استبدادی را فقط با شیوه های استبدادی میتوان حفظ نمود. ثانیاً رفم در همان شکل رفم هم بار ترقی خواهی دارد که فقط نیروهای ترقی خواه که اعتقاد به انقلاب ندارند و خواهان تغییر منهای انقلابند (یعنی در چارچوب وضع موجود) میتوانند بدان بپردازند. حال این سؤال پیش میآید که کدام یک از جناحهای حاکمیت جمهوری اسلامی دارای این خصوصیت هستند که بایستی بدانها دل خوش نمود. این جناح باصطلاح لیبرال یا میانه رو ۸ سال متوالی برسر قدرت بوده و تاکنون هیچ رفومی هم نکرده و حتی هیچ نشانه ای هم در این راستا از خود نشان نداده است. آیا خاتمی را جدا از این جناح میتوان در نظر گرفت؟ آیا

است  
خوا  
که  
غیر  
نما  
نکند  
خات  
نظر  
ایش  
یعنی  
معل  
مس  
با  
داد  
سر  
خار  
وس  
هم  
هو  
های  
جنا  
حا  
هو  
در  
صن  
نیس  
مو  
یاف  
اتا  
گرف  
کان  
اقت  
در  
مرد  
به  
بیش  
شنت  
مرد  
خات  
بود  
است  
مرد  
را  
البت

ک. م. سونل  
جناح جدیدی لیبرالتر و میانه روتر از رفسنجانی بوجود آمده است؛ شاید شخصیتها در سیستم جمهوری اسلامی آنچنان تعیین کننده شده اند که شخصی چون خاتمی قادر است بیاید و بیکباره در مقابل قدرت حاکمیت قد علم کند و سامان آنان را در هم بریزد. این شخصیت انقلابی در کدام مکتب پرورده شده است؟ پروسه رشدش کو، پایگاهش کدام است؟ بنابراین میبینیم که رفمستهای بیبنای ایرانی در رویای خود بسر میبرند آنها آنچنان در کینه خامنه ای و جناحش میسوزند که بهر کس دیگر حاضرند تکیه کنند و لیبیک گویند. آنان در خیال خود و بخاطر ضعف خود در برابر قدرت موجود که هیچ دری برایشان باز نمیگذارد، قهرمان رفمستی میسازند و برایش هورا می کشند و این هورا کشیدن تا زمان ادامه می‌یابد که قهرمان خیالی تمامی آرزوهای استحاله ای ایشان را باد دهد و آنگاه افسوس خوران به انتظار ظهور قهرمان دیگری می‌مانند. عدم شناخت سامان اجتماعی، اقتصادی ایران، عدم درک وضعیت حاکمیت موجود و عدم اعتقاد به انقلاب، الزاماً اینچنین نیروهایی را به راه میکشاند که منتظر تغییر از بالا هستند. این تفکر میتواند خود را در شکل هواداری از رفم از بالا، استحاله و یا پناه بردن بقدرتهای خارج در شکل تامین اسلحه و پول و پایگاه نشان دهد. این شکل اخیر تفکر واقع با رفمستها هم ریشه و هم خانواده است حال با شعارهای دم پرکن و بظاهر توفنده و انقلابی.

سیستم حاکمیت موجود استبدادی است و این نشات گرفته از محتوا آن که مبتنی بر مالکیتش بر اهم منابع اقتصادی جامعه. این سیستم همیشه بسمت تک گرایی در قدرت در شکل شاه واحد و یا رهبر، حاکم بلامنازع بر تمام جوانب زندگی اجتماعی سیر میکند. ولی از سویی رشد اقتصاد صنعتی و بخصوص اینکه زمینه های رشدش در جامعه ایران وجود دارد و ضرورت گرایش صنعتی که الزاماً با سیستم سنتی اقتصاد بازار در تخالف قرار میگیرد، این دو آلیسم میتواند باین توهم دامن زد که شاید تضادی وجود دارد و این توسط صاحبان ثنوری رفم از بالا تقویت و تبلیغ نیز میشود که عناصر درون حاکمیت نیز میتوانند صاحب این کرامات باشند. این دو آلیسم را ما در زمان شاه نیز در شکل سیاسیش بصورت جناح بازها و کبوترها شاهد بودیم که در واقع شروع وجود آمدن کرده بود. ولی رشد صنعتی هنوز به آن نسبت از رشد خود نرسیده بود که واقعاً و عملاً این جناح بندی شکل بگیرد. در حالیکه اکنون این جناح بندی شکل گرفته است. و البته عوامل دیگری در شکل گیری آن سهم هستند. از جمله در هم ریختگی نظام توتالیتر زمان شاه سیستم ملوک الطوائفی (با وجود مرکزیتی چون ولایت فقیه) حاکم فضای آیت الهی، بخصوص بعد از مرگ خمینی و نبود شخصیتی که بتواند در حد خمینی، هم عرصه مذهبی و هم عرصه سیاسی را پر کند. این جناح بندی همان اندازه ارتجاعی و بی ربط به مسائل مردم است که یک جناحی آن. این امری است درون حاکمیت و هیچ ریشه ای در بی مردم ندارد تا منافع آن شامل حال مردم گردد. این تنها جنگ قدرت

اینچنین بود) کاملاً قابل درک میشود که چرا این جمعیت کلان به خاتمی رأی دادند. در واقع این حرکت مردم در موقعیت کنونی از حُب علی نبود که از بُغض معاویه بود. مردم ایران عموماً نه بصورت آگاهانه بلکه بیشتر به صورت واکنش غریزی اجتماعی مخالفت خود را نسبت به رژیم تا بحال نشان داده‌اند. این واکنشها حامل کینه ای کور و ناآگاهانه است. این رأی دادن هم از همین نوع است که بهرحال جهت مخالفت مردم را با کلیت سیستم سرکوب نشان میدهد و بر خلاف دیدگاه راستهای واخوردۀ از چپ، اگر آنها قادر میشدند مردم را باین حد از آگاهی برسانند که اصولاً انتخابات را تحریم میکردند و بهیچ کاندیدایی رأی ندهند این میتواندست خیلی بیشتر بارور باشد تا رأی دادن به شخصیتی که برآمده از جناح میانه رو ارتجاع است و در همان چارچوب ولایت فقیه عمل خواهد نمود و بدینگونه هیچگونه برجسب رفرمیستی را نمی توان به او الصاق کرد.

تکیه بیشتر بر این رأی و حماسه ساختن از آن یا حاصل حماقت ماست و یا بیانگر مواضع خجالتی حمایت از یک جناح ارتجاع زیر پوشش تأیید حرکت "مردم" زیرا هیچکدام از ما فراموش نکره ایم ( و نایستی هم فراموش کنیم ) که همین "مردم" در رأی گیری رفراندم قانون اساسی به چه شکل وسیع شرکت نمودند و ۹۹/۵٪ هم جواب آری گفتند. یا انتخاب خامنه ای در دور اول که همین "مردم" شانزده میلیون رأی باو دادند، ۹۵/۱۹٪ از افراد شرکت کننده در حالیکه همین درصد برای خاتمی ۶۹/۱٪ است. پس با احتساب این آمار نمیتوان بدین تعداد زیاد جمعیت که در انتخابات شرکت نموده اند دل بست و آنرا بعنوان یک امر جدید، بی سابقه و غیرو نام بُرد (همانگونه که بعنوان نمونه سازمان اکثریت از زبان کادرها و افراد رهبریش این رأی دادن را بحساب میآوردند) شرکت میلیونی مردم در انتخابات جمهوری اسلامی (رفراندم ۵۸) بصورت آری یا نه هم، نه برای اسلامیها پیروزی بود و نه برای اپوزیسیون مخالف جمهوری اسلامی شکست. زیرا هر رأی گیری بدون وجود فضای آزاد و دمکراتیک بهیچ وجه معنی دمکراسی نمیدهد، حال اگر میلیونها هم در آن شرکت نمایند.

مردم بدون آگاهی از ماهیت جمهوری اسلامی فقط برای نه گفتن به سیستم سلطنت در آن رفراندم شرکت کردند رأی مثبت دادند. این کاملاً ناآگاهانه بود. در شرایط عدم وجود یک آلترناتیو فعال و جا افتاده صورت گرفت. اکنون نیز در یک انتخابات غیر دمکراتیک همان مردم برای نه گفتن به ولایت فقیه، به یک رقیب که در همان سیستم قرار دارد رأی مثبت داده اند. این یک واکنش است و نه چیز دیگر. واکنشی کور و ناآگاه که بایستی فقط نیروهای طرفدار "مردم" را بفکر وادارد که چگونه بایستی این واکنش را به یک حرکت آگاهانه تبدیل کنند. شیوه های دمکراتیک مبارزه آگاهانه طبقاتی را با توجه به شرایط خاص این جامعه بیابند، مبارزه سوسیال دمکراتیک را گسترش دهند و قطره های نارضایتی را به سیلابی بنیان کن تبدیل کنند. نه چون راستهای واخوردۀ از چپ، آه و افسوس بخورند که چرا با شعار تحریم انتخابات خود را از رهبری چنین مبارزه مشعشعانه ای محروم نموده اند و باصطلاح خود، چپ روی نموده‌اند. کسانی که امر طبقاتی بودن جامعه و مبارزه جاری در آنرا فراموش کرده و با وحشت از انقلاب تا جایی پیش رفته اند که با هشدار به آخوندها میخوانند آنها بفکر حفظ دین و سیستم جمهوری اسلامی وادارند. به معنی دیگر این واخوردگان از چپ آن چنان در منجلاب راست درغلثیده اند که بقیه در صفحه ۹

لنت مابین جناحهای حاکمیت که مزورانه به میان مردم کشیده میشود. رفسنجانی زمانی که می خواست انتخاب شود، چنان پُر لیبرالی و مردم خواهی میگرفت که آدمهای ساده و ناآگاه را به اشتباه میانداخت (هر چند که بسیاری از جریانات باصطلاح چپ و ملی و رفرمیست و استحالہ چی و غیره را هم به اشتباه انداخت) ولی او فقط بقدرت رسید برای هدایت و نمایندگی منافع جناح خود در مقابل جناحهای مقابل (البته فراموش نکنیم که رفسنجانی هم در دور اول که با همین شعارهای لیبرالی تیپ خلصی بر روی کار آمد، اگر جمعیت ایران را در آن سال ۵۲ میلیون در نظر بگیریم و تعداد واجدین شرایط برای رأی دادن را ۲۸ میلیون بدانیم، ایشان ۱۵/۵ میلیون رأی از ۱۶/۴ میلیون رأی داده شده را تصاحب کرد. یعنی ۹۲/۵٪ در مقایسه با خاتمی که ۶۹/۱٪ داشت) بعد از گذشت ۸ سال معلوم میشود که ایشان در خصوص مسائل مربوط به مردم چه از زاویه مسائل اقتصادی و اجتماعی قدم مثبتی برداشته بلکه بیکاری و گرانی را با طرح برنامه ارتجاعی خود تحت سرپرستی بانک جهانی شتاب سرسام آور داده است، دزدی و ارتشاء همه گیر شده، قروض خارجی با رشدی چشمگیر سربه میلیاردها دلار زده، سرکوب و جنایت چه در داخل کشور و چه در خارج اوج گرفته، بیشترین شورشها در همین دوره صورت گرفت و سرکوب وسیع هم در دوره همین جناب لیبرال صورت گرفته، اعتصابات کارگری که همگی با سرکوب شدید روبرو شده جزو کارنامه همین جناب است. ولی او همواره پُر ملیح لیبرالی خود را حفظ میکند و حالا بایستی منتظر کرشمه های جناب دکتر آخوند خاتمی باشیم.

نیروهای اپوزیسیون مدتها بر یکپارچه بودن ارتجاع تکیه نمودند. وجود جناحبندی در درون نیروهای حاکمیت را نمی میکردند. این بدلیل طبیعت حاکمیت در ایران است که مرکزیت فشرده ای را القاء میکند و استبداد همواره خود را در حکومت فردی نشان داده است. ولی باید بپذیریم که اولاً در زمان شاه هم این جناح بندی وجود داشت و اکنون با رشد اقتصاد صنعتی بیان اجتماعی واضح تری یافته است و بهیچ وجه امری جدید نیست. این جناح بندی جنبه ماهوی دارد و امری است مربوط به ماهیت موجود که اساساً ارتجاعی است و هیچ سمت و سوی مترقی در آن نمیتوان یافت.

اما آری مردم چه میشود؟ این رأی گیری اولاً در یک جو خفقان صورت گرفت، کاندیدها، کاندیدها بوسیله شورای نگهبان غربال گردیدند و تنها کاندیدهای خود حاکمیت باقی گذاشته شد. با عدم ارائه یک برنامه واضح اقتصادی، اجتماعی و تنها قناعت به برخی شعارهای دهان پُرکن که اصولاً در چارچوب سیستم ولایت فقیه آنهم از عهده اینگونه کاندیدها بر نیآید، مردم در یک فضای بین زمین و آسمان قرار گرفتند، نه اساساً چیزی راجع به این کاندیدها میدانستند و نه آنکه برنامه های آنان را میشناختند، بلکه بیشتر از پس شایعات و هو و جنجال دروغهای را که بصورت شایعه شنیدند باور کردند. این باور کردن با وجود جو ناپاوری کلی که در بین مردم نسبت به حاکمیت وجود دارد، دقیقاً بخاطر مورد حمله قرار گرفتن خاتمی توسط باندهای ترور و چماقدار ولایت فقیه و جناح بازار حاکمیت بود که به نوعی این تداعی را بوجود آورد که خاتمی نیز ضده حاکمیت است، چرا که مورد ضرب و شتم همان باندهایی قرار میگردد که خود مردم مورد ضرب و شتم آنها قرار گرفته اند. حال اگر کینه بی حد و حصر مردم را نسبت به ولایت فقیه و کل نظام جمهوری اسلامی در نظر بگیریم (که البته این یک کینه کور است. هم چنان که نسبت به رژیم شاه

## زنده باد همبستگی جهانی کارگران!

## قطعه نامه ما



پرتولت برشت  
برگردان: س- سالک

۱- نظریاتیکه  
ما "هواداریم"  
برای هواداری ما  
اساسنامه ساختند  
نظریاتیکه دیگر  
نمی خواهیم هوادار باشیم  
اساسنامه شما در آینده باطل است  
نظریاتیکه با اساسنامه و انگ

تهدید می کنید ما را  
تصمیم ما بر اینست

کز اساسنامه بد  
بیشتر از انگ بترسیم

۲- نظریاتیکه  
بی "سازمان" خواهیم ماند  
اگر زین بیش ادامه دهیم  
تا که باز برده سازمان کنید ما را  
مصممیم که زین پس  
از "تشکیلات" که فاقد آئیم  
کسی نیست ما را جدا نماید  
جز آنچه که جبر مبارزه مجبور  
کرده است ما را

نظریاتیکه  
با اساسنامه و انگ  
تهدید می کنید ما را

تصمیم ما بر اینست

کز اساسنامه بد

بیشتر از انگ بترسیم  
۳- نظریاتیکه

هیئت های "نماینده گی سازمان"  
در همه جا روانند  
ولی ما "هواداران" از آن بی خبر  
تصمیم ما بر اینست

که زین پس خود نماینده باشیم

زیرا که دیگر

نماینده شما را قبول نخواهیم داشت

نظریاتیکه

با اساسنامه و انگ

تهدید می کنید ما را

تصمیم ما بر اینست

کز اساسنامه بد

بیشتر از انگ بترسیم

۴- نظریاتیکه

"احزاب" به خروار

در "درون جنبش" پر است

و ما بی حزب

تصمیم ما بر اینست

برای داشتن تشکیلات

و پیروز شدن

با کارگران آنرا بسازیم

نظریاتیکه

با اساسنامه و انگ

تهدید می کنید ما را

تصمیم ما بر اینست

کز اساسنامه بد

بیشتر از انگ بترسیم

بقیه در صفحه ۱۵

## کارگر تبعیدی

شماره ۳۸ \* سال دهم

آبان ماه ۱۳۷۶ \* نوامبر ۱۹۹۷

بها معادل: ۳ مارک

برای دریافت نشریه کارگر تبعیدی با

آدرس های زیر مکاتبه کنید:

آلمان

Postfach 1951  
30019 Hannover  
Germany

انگلستان

IRWA  
P.O.Box 3646  
London Sw 11-5 Y T  
England

آمریکا

Kargar Tabiedy  
P.O.Box 835844  
Richardson Tx.75083 - 5844  
U.S.A

فنلاند

IRWA  
P L 348  
40100 J K L  
FINLAND

از طریق آدرس های انگلستان و آلمان  
با شورای مسئولین انجمن مکاتبه کنید